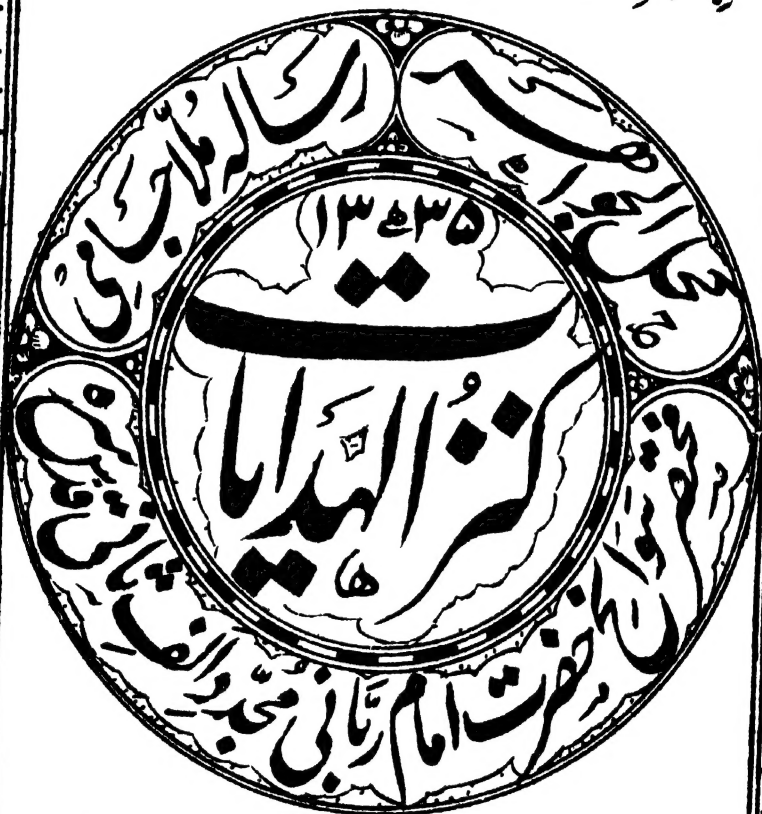


هَذَا أَصْلُ النَّاسِ هُدًى وَحَسْمَةً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

لله الحمد هر آن چیز که خاطر منجوست به آخر آمد ز پس پرده تقدیر پدید

بفضل رحمانی و امداد و ادانی

لب لباب کتب و بات شریف مجریدیه و مخصوصیه و منبأ و معاد معنی رساله



مؤلفه خواجه محمد باقر بن شرف الدین لاهیوی خلیفه حضرت خواجه

محمد معصوم قدس سره

باستتمام و تصحیح خاکسار نور احمد غفر له امرتسر چک فزید پلشتر طبع شد

در روز بازار الیکترک پریس هال بازار امرتسر

باستتمام شیخ عبدالعزیز پلشتر مطبوع گردید

فهرست کتاب کتاب کنز الدارات

سفر	مضمون	سفر	مضمون	سفر	مضمون
۱۰	خطبه کتاب و حمد و صلوة و دعا	۱۰	فائده پنجم در بیان آنکه در اصول	۱۸	برایت چهارم در بیان خادمانی
۱۱	در کتاب براسبت برایت و یک	۱۱	در بیان در بطریق تحت شیخ متقا	۱۹	فائده اول در بیان نیایش سحر
۱۲	فائده یک سکه الخ هم مرتب است	۱۲	فائده شانزدهم در بیان آنکه گاه باشد	۲۰	فائده دوم در بیان آنکه عذرات گفت
۱۳	خوشنوی حضرت مجدد و حضرت	۱۳	که کاتبی ناقص را اجابت تعلیم وقت	۲۱	نزدیک است و در حصول قدر
۱۴	ایشان در باب این تأیید و قبول	۱۴	میکنند الخ	۲۲	فائده سوم در بیان مثل خادمانی که
۱۵	مجدد و نادر و خواجه سیف الدین سن برسم	۱۵	فائده هفتم در هر دو طریق مایه و حق	۲۳	بجای را بسبوت دست میدهند
۱۶	برایت اول در آنچه دانستن آن شر	۱۶	و سادست ختم خواجگان کار دعوت	۲۴	فائده چهارم در بیان آنکه قبض ابط
۱۷	بوستر شدنا ناگزیر است فائده اول	۱۷	و سادست	۲۵	در باب تلویح و است نهایی گین
۱۸	و دوم و سوم دست خاره و توبه	۱۸	فائده نوزدهم در بیان اقتصاد فضیلت	۲۶	فائده پنجم در صورت قبض
۱۹	فائده چهارم در بیان آنکه طریق حضرت	۱۹	پیر خود و تفصیل درین باب	۲۷	فائده ششم در بیان در جمع و هم
۲۰	مجدد قدس سره بالاخر تعلیم تعلیم	۲۰	برایت دوم در بیان ذکر قلبی اسم ذات	۲۸	و سادست در باب تعلق آن
۲۱	ذات بود جمیع طلاب الا ماشاء الله	۲۱	و فائده اول در طریق این ذکر	۲۹	فائده هفتم در بیان خلوص بقیه و دیگر
۲۲	فائده پنجم در بیان آنکه طریقه نقشبند	۲۲	فائده دوم در رذایات سلطان الذکر	۳۰	فائده هشتم در بیان آنکه فناء قلب
۲۳	اقریب است و اسلم	۲۳	فائده سوم در بیان پذیرفته و جزو قلبی	۳۱	منوط بر تعلق فعل است
۲۴	فائده ششم و هفتم در جواب ال	۲۴	فائده چهارم مرتبه خوارق فرد تر از	۳۲	فائده نهم آمدن بجای از مشایخ پیش
۲۵	متعلق باخذ طریق	۲۵	تجویر قلب است بذکر	۳۳	حضرت مجدد و بیان کردن بحول خود
۲۶	فائده هشتم در سرگرم داشتن مستر	۲۶	فائده پنجم این را بگشای هفت گاه است	۳۴	فائده دهم در بیان هفتم و دهم و نهم و دهم
۲۷	بوظایف و اذکار	۲۷	فائده ششم در بیان آنکه علم آنسور	۳۵	برایت پنجم در بیان سبب و تعلق نفس
۲۸	فائده نهم در آنکه بطور ماثر طاعت	۲۸	بر دو نوع است عادت و عبادت	۳۶	فائده اول در بیان درجه دوم در توجیه
۲۹	نقصان مستعدان نیست	۲۹	برایت ششم در بیان ذکر قلبی غنی و	۳۷	غرض و تفصیل آن
۳۰	فائده دهم در بیان حال طالبان ایم	۳۰	اثبات و فائده اول در بیان طریق	۳۸	فائده دوم در بیان آنکه درجه کمال است
۳۱	دان فائده یازدهم پیر را باید که خود	۳۱	این ذکر و فائده دوم	۳۹	تا بعد از مخصوص و عیب است الخ
۳۲	در نظر طالبان با قبل و فائده ۱۳	۳۲	فائده سوم در بیان دو سوال جواب آن	۴۰	فائده سوم در تفاوت اقدام و فائده
۳۳	فائده سیزدهم در بیان حاضر شدن	۳۳	فائده چهارم در بیان آنکه جبر و اختیار	۴۱	فائده چهارم در بیان کمال و نقص
۳۴	حضرت شیخ خود در سفر اول ثانی	۳۴	طریقه رابطه و توقف عدوی از	۴۲	فائده پنجم در باب این حال که بسبب
۳۵	فائده چهاردهم در انوار مستر بر	۳۵	حضرت صدیق منقول است	۴۳	این را که شیطان را دست پاشید
۳۶	تقدیر کافه و توجیه	۳۶	و فائده ششم	۴۴	فائده ششم در بیان آنکه شیطان را در میان

سفر	مضمون	سفر	مضمون	سفر	مضمون
۵۸	از کمال و شرف و تقدیر و انظار	۵۸	فائده چهارم در بیان مجدد این کمال	۶۵	فائده ششم در بیان کمال و شرف و تقدیر و انظار
	بیگانه تر میگردد		و فرق میان مجد و تافته و مجدد و الت	۶۶	هدایت و یار و هم در حقیقت آن
۵۹	جنبه یعنی در کمال پس از آن	۵۹	فائده پنجم در بیان مجدد و تافته	۶۷	فائده اول و ثانی حقیقت کعبه
	یا بجهت دیگر آن فواید و بندگان		و اصل و مسائل که بجهت هر دو		حقیقت قرآن مجید است
۶۰	فائده ششم کلمات نبوت در مراتب	۶۰	ترقی در این مقام به تافته و تافته	۶۸	فائده دوم در مقامات انکشاف
	محدود است و در درجات نبوت	۶۱	فائده هفتم در بیان مقام ترقی و ترقی		انوار قرآن مجید
۶۱	فائده ششم در مراتب و روح غفرنا		و تفصیل از اعتبار و عمل	۶۸	فائده سوم در بیان سقوط اشرف
	درجه بالاتر میرود و در هر یک از این	۶۲	فائده هفتم در بیان خصوصیت		و شبهه که ایراد کرده اند
۶۲	فائده نهم دعوت انبیاء را مقصور بر کمال		این مقام با الاصله با نبی اعظم السلام		فائده چهارم در بیان اهل سنت و عقاید
	خلق ساخته اند و تصدیق قلبی	۶۳	فائده هفتم و دوم در بیان مقام		مفرد حضرت محمد در سلسله کلام
	دعوت فرموده اند و از او را قلب		ارتقا از تفصیل محبت	۶۹	فائده پنجم و چهارم از اطلاق لفظ جمال
	سخن فرموده اند	۶۴	فائده هفتم سوم در سوال جواب		و تفصیل و وحدت بر آن حضرت تعالی
۶۳	فائده دهم در بیان مقام نبوت و ولایت		متعلق باین مقام		هدایت و یار و هم در حقیقت صلوة
۶۴	فائده یازدهم شروع فناء نفس در مقام	۶۵	فائده هفتم و چهارم در بیان آنکه		و فائده اول در تفصیل آن
	صغری است کمال آن را که بگریز		بعد از سیر کلمات نبوت اگر قدم	۷۰	فائده دوم در بیان تفاوت میان
	فائده دوازدهم شود بطلال البته است		افزاید در عدم محض خواهد افتاد		حقیقت صلوة و حقیقت قرآن
	و در کمال و اصل بتجاست که هر کس	۶۶	هدایت و یار و هم در حقیقت کعبه		با متبار تفوق بطور سوال جواب
	و چهل از ظلال و اهل بگردد انحراف		ربانی و فائده اول یعنی راحه و	۷۱	فائده سوم حقیقت کعبه و حقیقت
۶۵	فائده سیزدهم و چهاردهم چون عالم		سراوقات عظمت جاد دهند		قرآن جزو حقیقت صلوة است
۶۶	از اصل بالا رود مراتب کوتهی کند	۶۷	فائده دوم کلمات این مقام حق		فائده چهارم الت از صلوة از حفظ
	و دلوله مشق و فواید شوق در		بحقیقت کعبه است		نفس بری است
	مقامات ظلال است	۶۸	فائده سوم در بیان معنی قلب نرود	۷۲	فائده پنجم در بیان خاص صلوة و
۶۷	فائده پانزدهم معامله کلمات		ارباب طایب و بلسان نبوت		روح آن در آخرت ابراهیم است
	نبوت بجهت تحقق دارد	۶۹	فائده چهارم و پنجم و وصل بمقام شرف		و بیان شروع آن
۶۸	فائده شانزدهم در سوال جواب		فوق کلمات نبوت است و اول تفصیل	۷۳	معرفت خدا بر آنکس تمام است که
	متعلق بمرتبه کلمات نبوت		و همچنین بر معامله که فوق آن کلمات بود		خود را از کافر رنگ بپوشاند
۶۹	فائده هجدهم کلمات نبوت		فائده ششم در هر سجد و هر سجده	۷۴	هدایت و یار و هم در بیان هدایت
	حق انبیا بالاتر است و توسط نبوت	۷۰	فائده هفتم در بیان تفاوت میان حقیقت		صرف فائده اول در بیان مرتبه
	در حق و صاحب آن تجسید و ثبوت	۷۱	کعبه حقیقت و هدایت باعتبار روقیت		که فوق حقیقت صلوة است

مسئله	مضمون	مسئله	مضمون	مسئله	مضمون
۲۷	فائده پنجم میان کمال و کمال	۲۸	فائده سوم در آنکه دانش کمال است	۲۹	فائده سوم در بیان آنکه حق تعالی
	بهرین محل در جواب		سبب تهنیت خلافت است		حقیقت بر هر یک از دو وجه است
۳۰	فائده ششم در چهارم در جواب		فائده چهارم در پیش بر شخص		در صاحب حقیقت نیست
۳۱	فائده نهم در بیان آنکه عدم دو قسم است		از هر دو قسم است		فائده چهارم در بیان عدم تربیت
	تفصیل آن بود		فائده پنجم در بیان ولایت شری		ولایت بر نبوت و دلیل آن
۳۲	فائده دهم در تحقیق محض فنا و عدم		و آنکه مرا قیام و اذکار قیام است		فائده پنجم بعد از حصول این مباحث
۳۳	سوال در جواب شقوق آن		در حصول کمالات آن		چون طیاران و قیام گشت و معلوم شد
۳۴	فائده یازدهم سوال در جواب شقوق		در ولایت ششم در ولایت کبری		که این ترقی با اصالت نصیب نگردد
	چنانکه نسبت با سوسه حق است		در مراتب اصول و فائده اول		فائده ششم ارتقاء طاعت و قبول
۳۵	فائده دهم در جواب سوال صاحب		فائده دوم اندک با وجود طاینان		خود شرط طاعت است
	نرسبت اجمالاً و تفصیلاً		نفس اجزا غالب از سر کشی باز نماند		فائده هفتم در واقع نمودن که گویا
۳۶	فائده یازدهم در شقوق ششم		فائده سوم سوال از علامات فنا		بر اسی میروم و از بسیاری غفلت
	و استیلاست تحت و اذواق و جمیع		رومی و سوری و خفی و خفی و جواب آن		فائده ششم آنکه فی حصول الطمان
۳۷	فائده چهارم در شخصیکه قلم بطلیمات		فائده چهارم بیان ابتداء فنا		الاخیرین الذکر اللسانی بانی و الا
	ناید و در میان حق و خلق تمیز نکند		نفس و انتباه آن		فائده نهم در فهم کردن محمد رسول الله
۳۸	فائده پانزدهم نیز در میان شخص		فائده پنجم بیان کمال فنا و نفس		یا لا اله الا الله
۳۹	فائده شانزدهم اندک از جمیع بوق		فائده ششم در بیان سیر اقریت		در ولایت و فهم در بیان کمالات
	باید آمد و ازین سخن و از قیام بقا		فائده هفتم در بیان آنکه مادام که		نبوت و فائده اول
۴۰	در ولایت ششم در بیان مقام بقا		در نفس و آفاق است در قیام		فائده دوم و سوم این کمال ناشی
	فائده اول در حق اسلام		خلیفت است و چون گذشت است		از کمالات نبوت و از حصول این
۴۱	فائده دوم و سوم و چهارم در تغییر و قیام		فائده هفتم بودن حضرت خواجه		کمالات لازم نیست که صاحب
۴۲	در ولایت ششم در بیان مراتب طلال		بزرگ همراه مولانا عارف هفت		آن نبی یا مساوی نبی باشد
	در ولایت منوری		سال درنگ پس گاهی از دل		فائده چهارم حفظ و افرین کمال
۴۳	فائده اول در بیان وصول بطله از		فائده نهم در بیان آنکه طریق حضرت		بالاصالت عنصر خاک است
	طلال اسم که سبب تعین سالک است		مجموعه قدس سونیت نقشند بر است		فائده پنجم تا سیر سالک در حصول
	در ترقی با حق آن		در ولایت نهم در بیان ولایت طیار		شوق و علاقت و تعین این مباحث
۴۴	فائده دوم در بودن این اصول		و فائده اول		تجلیش دارد و چون بالا رفت
	اجزاء سالک و فرق در میان		فائده دوم در بیان آن مقام که در		کل سان حاصل آید
	انسان کمال و غیر آن		اعلی است از همه ولایات		فائده ششم در تعین خبایث

هَذَا جَدِّ لَنَا سَهْدٌ وَتَحْتَلِقُوهُ قَنُونَ

لله الحمد هر آن چیر که خاطر بخوست به آخر آمد ز پس پرده وقت دیر پدید
به فضل جانی و اماند آید روانی

لَبَّ لُبَابِ مَكْتُوباتِ شَرِيفِ مُحَمَّدٍ وَمَعْصُومِيهِ وَبِسْمِ اللَّهِ وَتَعَالَى عَنِّي سَلَامٌ



مَوْلَانِ خواجه محمد باقر بن شرف الدین لاهوتی خلیفه حضرت خواجه

محمد معصوم قدس سره

بایست تمام و تصحیح خاکسار نور احمد غفر عنه سپردی ثم امرت سری

در مطبع روز بازار اهر کتیر مطبوع گردید

۷۶	فائده دوم سوال وجوب متعلق بآن	تعیین و ظهور معنی است بیان	۹۴	فائده چهارم در بیان فائده جمیع متعلق
۷۷	هدایت پانزدهم در بیان تبه نزول	وجه توفیق میان اتوال ثلثه تعیین اول	۹۵	فائده پنجم در بیان انکشاف ثلثه
۷۸	که بموجب حقیقه الحقائق متعلق	فائده دوم در سوال وجوب متعلق	۹۵	یعنی سور موجب عروج و بقی
۷۹	است با تحقیقات لائقه	بترقی از تعیین جوی	۹۵	مثمر نزول است
۸۰	فائده اول دوم در بیان در پنجم	هدایت نوزدهم در بیان فوق	۹۵	فائده در بیان یعنی خصائص
۸۱	از متابعت آن سرور علیه الصلو	تعیین معنی و فائده اول و تفصیل	۹۵	فائده اول بدانند که چنانچه حضرت
۸۲	عالم السلام و ثمرات این درجه مفره	درین باب ذکر وفات حضرت	۹۵	حق ذات خود را دوست میدار
۸۳	بودن این درجه بموجب حقیقت محمدی	مجدد قدس سره	۹۵	صفات و افعال خود را نیز دوست
۸۴	فائده سوم در بیان آنکه توسط	فائده دوم در بیان سوال وجوب	۹۵	میدارد و تفصیل این
۸۵	آن سرور بدو معنی است	آن برود	۹۵	فائده دوم در بیان حسن و جمال
۸۶	فائده چهارم سوال وجوب متعلق	فائده سوم در بیان معنی تعیین در	۹۶	حق تعالی و بیان مرتبه که لائق آنست
۸۷	بفروق در بیان فیض و تابعی اصل علی	حق بل و علما	۹۶	فائده سوم در بیان آنکه آنحضرت
۸۸	فائده پنجم اطمینان نفس بر حد کمال	فائده چهارم در بیان آنکه تعیین اول	۹۶	علیه الصلو و السلام سعی بدو
۸۹	بعد از اعتدال اجزاء قالب است	مکن است یا وجوب عاشرت تأیید	۹۶	است و تفصیل این هر دو
۹۰	فائده ششم سوال وجوب متعلق	در بیان نسبت نصالت و ظلیت	۹۸	سوال فنا و بقا که قرار داده اند
۹۱	با اعتدال اجزاء قالب چهار بابها	در بیان مکن و دو باب بطریق سوال	۹۸	و ولایت را بآن مربوط ساخته
۹۲	فائده هفتم در سوال وجوب متعلق	هدایت بیستم در بیان قطع منازل	۹۹	بچه معنی است جواب الخ
۹۳	به بشارت بموجب حقیقه الحقائق	در سیدک باطل خود و ملایب نزل	۹۹	فائده چهارم در بیان علم مکن و علم مکن
۹۴	بعد وصول بمقانی ثلثه	فائده اول در بیان آنکه عارف	۱۰۰	فائده ششم مقطعات قرآنی در روز
۹۵	هدایت شانزدهم در تحقیق معنی	که بعد قطع منازل باز گردانند الخ	۱۰۰	و اشارات است بمقانی و مقانی
۹۶	تعیین اول و فائده اول در آنکه	لأنکه هر چند مشاهد میشوند اما شهود	۱۰۰	اسرار که در بیان نمید مجرب است
۹۷	حقیقت محمدی که ظهور اول است	انسان فوق شهود ملک است	۱۰۰	مسکته الختام در خصوص محمد
۹۸	حقیقه الحقائق است آن معنی که الخ	فائده دوم بیان ظهور نقطه که مرکز	۱۰۰	الف ثانی قدس سره
۹۹	هدایت هفدهم در تعیین جودی	عالم ظلی است و اجمال جمیع عالم	۱۰۰	فائده اول و دوم و سوم
۱۰۰	فائده اول در آخر کار کثرت احداث	فائده سوم جانب ارشاد و تمییز در	۱۰۰	رساله کمال الحجاب در بیان لطافت
۱۰۱	که تعیین اول تعیین حضرت جود است	آنسو زیاده تر بود در کتاب سباح	۱۰۱	رساله ملاجای در بیان طریق ذکر
۱۰۲	فائده دوم سوال وجوب متعلق	تقویت جانب بشریت در کتاب	۱۰۱	و طریق توجید و مراقبه و طریق رابط
۱۰۳	به تعیین و جودی	وعزیت پرورش جانب ملکیت بنماید	۱۱۳	سوانح حضرت امام ربانی محمد باقر ثانی
۱۰۴	هدایت شانزدهم در تعیین معنی	سباح به نیت صالحه داخل سحاب	۱۱۳	بطریق اختصار منتخب از جواهر طوی
۱۰۵	فائده اول اندر آنکه حقیقت محمدی	و عزیمت میگردد	۱۱۳	تمام شد

اَلَا عَلَى يَا لَاسِمِ الَّذِي بَشَّرَهُ عَيْسَى عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ وَالْاِثْمَانُ كُلُّهَا الْعَلَمُ بِرَسْمِهِ وَ
 ترتیبیکه حضرت قطب الاقطاب شیخ الشیوخ والشباب برهان الاولیاء مستند الاصلیه
 غیاث الاقبیاء مخیر العرفاء القیوم الحقائق المعصوم الربانی الذی ارسل من هذا
 الدار الغانی کاسمه المبارک معصوماً شیخی وامای قد سنا الله تعالی بینه السامی
 بتسلیک طلاب فیض بخش عالم و عالیان بودند در مکتوبات قدسی بهات حضرت
 مجید و الف ثانی رضی الله تعالی عنه و حضرت پیر و تنگیز قطب الانام شیخی وامای
 قد سنا الله بینه السامی مرتبه بعد مرتبه مذکور نیست و بیان ترتیب این مراتب
 در اینجا ملحوظه بخاطر این فردوسی ریخت که رساله مبدا و معاد و وفات برشته مکاتیب
 حضرت مجید و الف ثانی و حضرت ایشان را رضی الله تعالی عنهم در نظر داشته
 این لای نشوهر را منتظم سازد و مراتب سلوک و تسلیک خاصه حضرت را مرتب در
 تسلیک تحریر کند شعراً فالذی یزید احساناً و هو منتظم و لیس ینقص قدراً
 غیر منتظم الحمد لله الذی جعل فی صلیه بین البحرین مقتبلاً لا نوار النیرین
 فشرعت فیہ بعون الله سبحانه فی الحادی و العشرین من شوال سنة الف و
 ثمانین من الهجرة المبارکة النبویة علی صاحبها الصلوة والسلام و الخیرة و
 ائمتنا الیوم فی تاسع ذی القعدة من العام المذكور اتماماً مع وقوع التعطیل
 فی البین آیاماً و بعد از اتمام بعضی خصائص در حاتم ذکر یافته فجاء بحمد الله
 تعالی بحیث یروق العقلاء و ما سبق به اذهان الاذکاء و با وجود انکه بعضی

۱- که حال الله تعالی و بعد از رسول یا قاسم بعد از احمد ۱۲- که از تصانیف حضرت امام ربانی مجید الف ثانی است ۱۳- که
 دفاتر مستعین شش و دوازده و ده معصومیه ۱۴- که فاعل الایمنی حسن مرادید زیاده گردد در حالیکه برشته کشیده شود و هم قدس
 کم نگردد در حالیکه در برشته نمیکند باشد ۱۵- که اتم حاصل است از نظام که بظهور است شدن و در سلک کشیده شدن است ۱۶- که در زیر
 یعنی آفتاب و آفتاب مراد هر دو حضرت اند قدس سره ۱۷- که صحیح است الله تعالی

شده

الفایه

بوده اند

مرتبه بعد مرتبه

در خاطر

علی بن العروة القلیبی حاکم مدینه معصوم قدس سره ۱۲

۱۰ منسوب احمد بن علی الحدادی قدس سرہ ۱۲۱۱
 ۱۱ سر تا ۱۲۱۱ ۱۲ فیوض و علوم ۱۳ قول تار پانک محدث
 بخت افشاندن و یاشیدن از قسم نقد و جنس بر فرق کے لیبیل تصدیق و بالضم
 آنچه از زر و گوہر باستیدہ شود ۱۴ غیاث ۱۵ اجماعی کہ چون مراتب سلوک مجہدی
 بترتیب تلیک معصومہ و فائزستہ این حضرات مذکور بود بخاطر این اندوی ریخت کہ رسالہ مبدیہ
 و معاد و فائزستہ این حضرات الخ ۱۶ قول غرض بعینین و ضا و عجمہ شکلات ہر فن و پوشیدہ گہائے علم
 و ہر ۱۷ غیاث اللغات لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ عن آفات الدارین ۱۸

حق بسم اللہ الرحمن الرحیم حق

حمد و سپاس بقیاس مرتبہ را کہ سنت سنیہ محمدیہ راعلیہ و علی الہ و
 صلیہ افضل الصلوٰت و اکمل التحيات بطریقہ انیقہ احمدیہ روح اللہ سبحانہ
 روحہ و آفاض علی العالمین ابدا فتوحہ تجد فرمود و نسبت اولین را در آخرین
 بہان ظراوت جلوہ گر نمود و در و دنا محمد و در تار آن سید سالار کہ حدیث علماء
 اُمّتی کانبیاء بنی اسرائیل بر زبان غیب ترجمان آورد و باین حدیث نفیس
 گوئی اشارت بوجود فائض الوجود حضرت محمد و الف ثانی خود کرد و آل و صحابہ
 کہ هیچ ولی برتبہ اذناے ایشان نرسد و انفاق کوہ ذمبت و یکران مساوی
 مد شعیر شان نشود اما بعد میگویہ ضعف عباد اللہ المتعین محمد باقر بن شرف الدین
 اللامہوری العباسی الحسینی عفی عنہما کہ چون مراتب حصول سلوک و حقائق و
 خصائص حضرت امام بہام ہادی انام حجتہ الاسلام غوث الخواص و العوام قبلہ المحققین
 و قدوة المذوقین المستغنی عن توصیف الواصفین کاشف غموض مشاہبات و قہر
 رموز مقطعات محرم اسرار فرقانی محبوب الصمدانی مجدد الف ثانی سبحی و سوال اللہ
 چون المراق ۱۲

لا تعذر
 انصاف

فرمود
 نفیس
 گوئی
 برتبہ

وصف

جان سے پہلے

دعا کی

میت اور کھلی برقعہ کا

سجود

جان سے پہلے از باطنش کان بے نشان ست زبان در شرح وصف او
 بود لال قلم در ذکر حدیث بے زبان ست و عیالے کہ درود حق من ^{پہر سر مو}
 من در شکر آن ست لا ذال کاسمہ المبارک ^{عزیز} سَیِّفًا عَلَی اَعْدَاءِ الدِّیْنِ وَیَرْحَمُ اللّٰهُ
 عَبْدًا قَالِ اٰمِنْ ^{میداند} و بزبان آرزو بیان کریمہ ذَلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُوْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ
 میخواند مصرعہ باکریان کار و شوارمیت و الصلوٰۃ والسلام علی من ختم بہ
 الرِّسَالۃ وَفِیْ کُلِّ اَمْرٍ اِلَیْہِ الْحَوَالۃ وَ عَلٰی جَمِیْعِ الْاَنْبِیَاءِ وَ الْمُرْسَلِیْنَ وَ عَلٰی اٰلِہِمُ وَ اٰحْبَابِہِمْ
 کُلِّہِمْ اَجْمَعِیْنَ وَ عَلٰی الْمَلَائِکَۃِ الْمُقَرَّبِیْنَ وَ عَلٰی جَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ الْمُسْلِمِیْنَ
 وَ السُّلَمَاتِ اٰمِنْ

ہدایت اول

در آنچه دانستن آن ^{مردی} مُرشد ^{طالب} و مُستشیر ^{راہ نما} را ناگزیرست فائدہ (۱) فی المبدأ و المعاد
 چون طالب بے پیش شیخ بیاید باید کہ شیخ ^{مردی} او را اول استخارہ فرماید از شہ استخارہ تا
 بہفت استخارہ تکرار نماید بعد از استخارہ اگر تذبذب ^{مردی} در طالب پیدا نشد شروع
 در کار او نماید فائدہ (۲) اقبال قلب شیخ کامل ^{دست و شمع روشن} نیز قائم مقام استخارہ است
 و انضمام او باستخارہ نور علی نور ^{از معرفت} فائدہ (۳) فی المبدأ و المعاد اول اور طریق
 توبہ تعلیم دهد و در حصول توبہ بقدر اجمال اکتفا نماید و تفصیل آنرا بر و آہام و الہ نماید
 کہ ہرسم درین آوان قاصر اند و تکلیف تفصیل ^{مردی} ندے طلبہ و فقورے در طلب ^{مردی} او رود
 بعد از ان طریق مناسب ^{مردی} تعداد و ذکر مطابق حال طالب تلقین نماید و توجہ بکار او دارد

۱۔ جی ہمدان برتھول عایت قبل نمودم را در امیاد ۱۲۵۰ عی بعد و ایے در کت نماز نفل دعائے توبہ الہامی استخوان
 و سہ بار تکرار نماید و بوقت ضرورت صرف دعائے توبہ ہم کافیست چنانچہ حصول بعض مشائخ ^{مردی} ۱۲۵۰ عی تکرار ندے نسبت آن
 شیخ ^{مردی} ۱۲۵۰ عی طالب پیدا شد بکار طینان بحصول پیوست پس آن شیخ شروع در کلمات طالب نماید ۱۲۵۰ عی دربارہ رسیدن مقامات و بہت
 بدون حصول مقامات عشو مشہور کہ اول شان توبہ است و آخر شان رضا تصور نیست ۱۲۵۰ عی سکہ اللہ تعالیٰ

مربوط باینها نیست و ترقی سالک درین موطن بحدیست شیخ و محبت و رعایت
 آداب اوست با اتباع شریعت علیه و سنت سنیّه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام
 و الخیرة و تعلیم ذکر درین هنگام از برای تسلیه طالب است و اگر چه فی نفسه نیست
 لیکن مدار وصول نیست **فان** (۵) **من تمکاتیب المحبوب الصمدانی حضرت محمد**
الاولی الثانی رضى الله تعالى عنه بدانکه طریق که اقرب است و اسبق و اوفی و اوثق
 و اسلم و اخکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اکمل و اجل طریق علیه تشریف
 است قدس الله تعالى ارواح اهلها و اسرار مؤالیهما این همه بزرگی این طریق و
 علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیّه است علی صاحبها
 الصلوٰۃ و السلام و الخیرة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ اصحاب
 کرام علیهم الرضوان من الملک المنان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته و حضور
 و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرج کمال فوق آگاهی ما می دیگران
 شده **فان** (۶) **من تمکاتیب المحبوب الصمدانی محمد الاولی الثانی** رضى الله
 تعالى عنه پرتشده بودند که بعضی از رجال و فیسای می آیند و طریق را التماس مینمایند و از
 اکل و لبس و شرب که بر او حاصل میگردد و پیرهن نمی کنند و میگویند که ما بحیله شرعی آراسته
 میسازیم امر بکفتن طریق در حق آنهاست یا نه طریق را با ایشان بگویند و ترغیب
 باجتناب محرم نمایند شاید برکت طریق از ان اشتباه برآیند **فان** (۷) **من تمکاتیب**
المحبوب الصمدانی محمد الاولی الثانی رضى الله تعالى عنه نوشته بودند که بعضی

طریق

نوشته بودند
 طلب
 از مال مردم

۱۵ که فوق اینهاست ۱۲ که مدار وصول صحبت است و فانی شدن در شیخ و کما کان الصد لاول از الصغیر و اول
 بحدیست که از اهل کمال است ۱۳ یعنی مکتوب و صد و نود و از اهل کمال که بنام ملا محمد شمس صد و یازده ۱۴ یعنی مکتوب و صد و
 و نودم از اهل کمال که بنام ملا حسن بک صد و یازده ۱۵ یعنی مکتوب و صد و پنجاه و ششم از اهل کمال که بنام شیخ علی بن علی بن صد و یازده ۱۶

وآداب و بشر الطیر راہ با و بیان سازد و در متابعت کتاب سنت ترغیب فرماید
و وصول ب مطلوب متابعت محال داناند و اعلام نماید که کثوف و وقایع را که سر
موتی مخالفت بکتاب سنت داشته باشد اعتبار نکند. ^{حدیث} قائل (۴) ^{مذکور} میگوید
شیخی و ما معی قد سنا الله ^{حدیث} یسیر السامی باید دانست که حضرت مجید و الف
ثانی ^{حدیث} دینی الله تعالی عنه هر چند در بعضی رسائل خود نوشته اند که شیخ مرید را
طریق ذکر مناسب حال و استعداد و متعین نماید لیکن طریق آنحضرت ^{حدیث} بالآخر تقدیم
تعلیم اسم ذات بود جمیع طلاب را ^{حدیث} الا ماشاء الله و وجهش آن تواند بود که آنچه
سابق نوشته اند در او اهل حال آنحضرت در وقت که سیر آنحضرت در اطوار ولایت
بوده باشد که ولایت مربوط ب جذب است و سلوک در تسلیک آن عایت حال مرید و
و تعلیم ذکر طریق که مناسب استعداد او باشد از برای تسهیل سلوک ^{حدیث} برو لایست مثل اگر
استعداد او مناسب جذب باشد طریق مناسب جذب تعلیم توان کرد تا اجمال در سلوک
او راه نیابد و هرگاه آنحضرت ^{حدیث} دینی الله تعالی عنه از اطوار ولایت ب کمالات نبوت
بوراشت عروج فرموده از دایره جذب و سلوک برآمد که کمالات نبوت

طریق

۱۵ بقیه عمارت مبدا و معاد را تماماً لفافه نقل کرده میشود. و تعظیم مقام مقتضای آراء اهل سنت و جماعت نصیحت نماید و تسلیم
احکام تقبیه ضروری و عمل موافق علم نماید که طیران درین راه لایق و صلاح اعتقادی و عملی میسر نیست و تاکید نماید که در لغز محترم
و مشتبہ احتیاط را یک ربعی دارد و هر چه بایه بخورد و از سر خاک یا بر تندی نماید تا قوتی سرایت عزا درین باب در دست نهد. ^{حدیث} آنحضرت
مدانکه حضرت امام ربانی در مکتوب صد و هفتاد و یکم خلاص دل میفرماید: یک تاکید نماید که طبع و مال مرید و توقع در ساف و ذیوی او پیدا
نشود که مانع رشد مرید است و باعث حرانی پیر حیر و احوال دین ماضی و فلسفہ الله الدین الحاکم شرک را در آنحضرت به هیچ
در گنجایش نیست و حضرت امام عزیزی فرموده اند ان النعم اذا علم من مودته انحصار دینی ان جمیع حافی ید و انما واصل الیه سیر که
استاذ و ابرو و عیاله انما یا کلون من مال. ^{حدیث} لك الاستار فلا حرج علی النعمه حیث فی الاکل من طعام ذلک المراد ^{حدیث} آنحضرت
در مکتوب هشتاد و یکم بطور ثانی که امام باریز صدر یافته در کمیت بوجه لطالب و توجہ از رائے دفع احوال ۱۲ ^{حدیث} قول باید دانست
که حضرت مجید الف ثانی الح باید است که اصل این علمت در کاتب موصوفیه عربی است ساید که مصنف کتب الہدایات ترجمه نموده و آرزو
باستد چنانچه در بعضی نسخ کتب الہدایات موجود است و تسهیل اللطالبا اینجا بر همین اکتفا رفته و الله علم و علمه ^{حدیث} ۱۳ و جاذبه
و سلوک هر دو برکن اند و ولایت را که ولایت بدون این هر دو هرگز محقق نمیکرد ^{حدیث} ۱۲ ^{حدیث} یعنی رعایت حال مرید پیش از لازم است
لمصلحة سبیل الله تعالی

و اما در بیان سیر و طریقات

در بیان طهارت

در بیان طهارت

ناتر

اعظم

سرشته

علامت نقصان استعداد نیست گرفته باشند تا آنکه الاستعداد که باین باب معتقد گردند
 فائز (۱۰) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَمِعَ اللَّهُ يُبَيِّرُهُ السَّامِعِ
 شکایتی از بوالهوسی و عدم استقامت طالبان نموده بودند و اظهار افسردگی از تقصیر
 آنها کرده و بعد از آنکه اکثر طالبان این نشان بهمین حال دارند طالب صادق کم است لیکن بعد
 از استخاره خود و بعد از استخاره و بعد از حصول انشراح طریق را باید گفت بعد از این
 اگر بے استقامتی و برگشتگی در کسی ظاهر شود گوشتده باشد ضرر است فائده (۱۱)
 مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَمِعَ اللَّهُ يُبَيِّرُهُ السَّامِعِ پیرا باید که خود را در نظر
 میدان مجمل دارد و در وازه احتیاط با آنها مفتوح سازد تا فایده است آورد دل ایشان
 نشیند و جاگیرد و باعث عقیدت و ادب گردد و موجب ترقیات شود فائده (۱۲)
 مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَمِعَ اللَّهُ يُبَيِّرُهُ السَّامِعِ نوشته بودند که حسب
 هنگامه طلبه را یک قسمی سرگرم میداشت و هیچ احدی بے تاثیر نیماند حتی که
 اکثرشان در اول توجه متاثر میشدند حَمْدُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى ذَلِكَ شُكْرُ این نعمت
 عظمی بجا آرند و از عجب و پندار ترسان باشند و محترف بقصور بودند و از توجهات بطلبه
 و تفقد احوال آنها تسأل نگذارند که از اعظم عبادات است و بعد از فراغ ازین امر واداء
 حق آن بقدر طاقت بطاعات و غیر مثل و تحس و اذکار سپردن و از ندان آن حَبَّتِ عِبَادِ اللَّهِ
 إِلَى اللَّهِ مَنْ حَبَّتِ اللَّهُ إِلَى عِبَادِهِ شنیده باشند فائز (۱۳) عَجِزٌ ضعیف گوید
 دِجَهُ اللَّهِ تَعَالَى که چون فقیر در سفر اول بدار اللہ شاد شهرند رسید شرف قد مبوسی

یعنی مکتوب بعد از هر دو روز از جمله اول که مولانا محمد صدیق پشاور صمدی در یادته ۱۲۰۰ هجری مکتوب بیزم از جلد ثانی بدانکه
 مکتوب بعد از هر دو روز از جمله اول که مولانا ابوالسعد محمد خان ۱۲۰۰ هجری مکتوب بیزم از جلد اول بدانکه
 جلد اول و آخرش خود نمونان ۱۲ غیث ۱۲۰۰ هجری مکتوب بعد از هر دو روز از جمله اول ۱۲ مولانا ابوالسعد محمد خان ۱۲۰۰ هجری مکتوب بیزم از جلد اول بدانکه
 دوست ترین زندگان خدا بود که دوست گردانند و از اوست بندگان ۱۲۰۰ هجری مکتوب بیزم از جلد اول بدانکه

در طلب علم

در طلب علم

در طلب علم

تأثیر

عبرای طلب مشغولی مینمایند اگر چه ایام اندر چه مانع است والا در پرده نشینند و طریقه
 را اخذ نمایند **فائده (۸)** من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا الله تعالی بستره
 الشایع مسترشدان را بوظائف طاعات و اذکار سرگرم دارند و باتیان خدمات و
 رعایت آداب ترغیب میکنند و مطلق نگذارند امید که از نسبت خاص بزرگان بهره یابند
 مقصود حصول نسبت است علم بآن امر دیگر است اگر بدیند فیهما و نعم والا غم نیست
 نسبت چون بتائی و تعب حاصل شود قدر و عزت دارد و آنچه بهر سبب و زودی بدست
 آید چندان قدر و عزت ندارد و اگر کسی استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست و قابل
 صحبت نه مردم در طلب دنیا و دنیا چه رنجهاست که نمی کشند طلب حق جل و علا
 اخذ بآن است بزرگان درین طلب ریاضتها کشیدند و عمرها گذرانیده بمیت
 او صدی شصت سال سختی دید تا شبی روئے نیکیختی دید **فائده (۹)** من مکاتیب
 المحبوب الصمدانی مجددا لآل الشافعی رضی الله تعالی عنه باید دانست که بطور تواتر

یعنی طلب اخذ طریقه و توجه ۱۲ یعنی آن زمان اگر از محارم شما اند که نکاح فیما بین رفا نیست از تعلیم طریقه با ایشان بوجوب
 در شریعت هیچ منع نیست و اگر از محارم شما نیستند بلکه از اجانب که علوت با آنها را نبوده و نکاح فیما بین جایز باشد پس انجمن جور
 در پرده نشینند و طریقه اخذ نمایند ۱۳ یعنی مکتوب صد و بیست و دوم از جلد اول که بنام مولانا محمد صدیق پشوری صدر یافته
 چه شنیده باشند که هیچ بے ادب بخدا نرسیده است جل و علا ۱۴ از خدا جویم تو فقیه ادب مے ادب محروم ماند لا لطف لب
 در عدم رعایت آداب و ضرر غالب است و آداب مفروضه این راه در مکتوب و صد و نود و دوم از جلد اول مکتوبات حضرت مجدد
 رحمة الله علیه مرقوم است آنجا که فرموده اند - بدانکه طالب را باید کرد و دل خود را از جمیع جهات گردانده ستودم بر خود سازد و با خود
 بر بے ادبی و بخل و اذکار نبرد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و بکلیت خود مشغول شود و نشیند و حتی که بزرگرم مشغول
 نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز و مناسبت در حضور او دانسته ۱۵ خدا تعالی که در طریقه ما بجهت طلب رادست یرسد و دست
 آنت کسی را چشم بر بندد و یکایک بمنزل ساند و راه چندین سال بطرفه العین قطع نمایند ۱۶ یعنی مکتوب صد و چهل و پنجم از جلد
 اول که بملا عبد الرحمن مفتی صدر یافته ۱۷ بآنست تیمم این فائده عبارت مقدمه مکتوب شریف نوشته میشود و بجهت باشد از طریقه
 این طریقه علین که با آنکه ابتدای سیر ایشان از عالم است بر سرعت تمارنشند و التذاد و ملاوت که مقدمه بر بندد است بزودی پیدا کنند و تمار
 آن است که عالم در ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف افتاده است و همین ضعف سده راه سرعت تاثیر و تاثیر شده و این بطور تاثیر تا زمانی که متوجه
 که عالم در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و از خاکس گر در ملاطین ضعیف مناسب این طریقه علیه تعریف بشود و تمام با
 و طلبی که مناسب طریق دیگران است تقدیم بر تری نفس است و ریاضات و مجاہدات شایسته که موافق مشربیت و اخلاص شوند علی ما جهبا
 الصلوة والسلام و التیمم و سلاوا بسودا حمد و صلوات علی سید المرسلین - **مصحف الشافعی** ۱۸ یعنی در دنیا و آخرت
 در اثر قبول کردن از طالب علامت نقصان است تعداد طالب نیست ۱۹ **مصحف الشافعی**

بطریق

اختیاری که بطریق دیگر وابسته است مدار کار بر وظائف ^{بجای آورد} و اذکار است بنیان
 معاکم بر ریاضات و آریضیات و به پیر طریقت باین مشایخ رجوع نیست و درین طریق
 که طریق صحابه کرام است علیهم الرضوان افاده و استفاده انعکاسی است صحبت شیخ
 مقتدا با رعایت آداب کافی است و وظائف اذکار و طاعات نیز از مُدات و مُعَاوَنَاتِ
 است صحبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوات الزکیات و التسلیمات و التَّحِيَّاتُ
 التَّامِيَّاتُ در حصول کمالات بشر طایمان تسلیم و انقیاد کافی بود لهذا راه وصول درین
 طریق اقرب گشته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل و مکمل کبول صبیان و
 شیوخ و آخیا و انوات برابرند ریاضت درین طریق عالی که مضمرین اندراج نهایت
 در بدایت اربع سنّت سنیست و اجتناب از بدعت نامرئیه فائز (۱۶) فی
 المبدأ و المعاد گاه باشد که کلمه ناقص را اجازت تعلیم طریقت میکند و در ضمن اجتماع
 مُریدان کار آن ناقص یا تمام میرسد حضرت خواجہ نقشبند ^{سید پیر الدین قدس سره} مولانا یعقوب چرمی علیه
 الرضه را پیش از وصول بدرجہ کمال اجازت تعلیم طریقت فرموده بودند و گفته بودند که
 اے یعقوب پنجاه زن بتورسید است بمردم برسان و کار مولانا بعد از آن در خدمت
 خواجہ علامه الدین عطار قدس سره ^{بیت} انجام یافت لهذا خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در
 نفعات مولانا اول از مُریدان خواجہ علامه الدین عطار ^{بیت} شمرده و ثانیاً خواجہ نقشبند
 نسبت میکند باید دانست که نقض هر چند مُنافی اجازت است اما چون کامل و مکمل
 ناقص را نایب خود می سازد و دست او را دست خود میداند ضرر نقض تعدی نمینماید

بجای آورد

۱- من چله کسید و مختار شدن ۲- بلکه بآنکه خلف رسول الله قال من غلب الحوائط فهو مست ۳- مولانا ابوسعید
 ۴- خواجہ احوار قدس سره فرموده است اگر پرسند که متقدم درویشان عارفان حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسراریم
 بیست و یکرا اعتقاد اهل سنت و جماعت دوام عبودیت که به ادا کئے عبادت تصور نیست ۵- لمصلحة مسلمة الله

و نه شغل

و نه تامل

و نه

و نه

و نه

و نه

حضرت پیر شیخنا و امامنا رضی الله تعالی عنه دریافت از فقیر استغفار
 فرمودند که تعلیم و تعلم تقید داری فقیر عرض نمود که از زبان تقید شغل باطن تقید علم
 ظاهر آنقدر زمانه است باز در سفر ثانی در وقت خلوت اعاده استغفار مذکور فرمود
 این کینه بعضی ساینده که در هنگام استغراق مطالعه علم ظاهر توجه با بنجاب مقدس
 نمی ماند و جمع نتواند شد فرمودند بی حساب میگوید تقید علم ظاهر میده نسبت است
 از آن زمان این فقیر را توفیق دیگر بهم رسید و الحمد لله سبحانک اعلی ذلک قائم
 من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله بیره السامی از تقید جمله صبح و
 پیشین و طریقه توجه بیاران بعد مغرب گرمی مجلس و تاثیر توجهات و ظهور آثار و ترقیات
 عظیمه بران نوشته بودند مسرت بر مسرت افرو و اللهم اکنز اخواننا فی الدین باید
 که دین اجلیل القدر بیش از بیش تقید و رزند و در تصحیح نیت بجان بکوشند و همواره
 ملتجی و متضرع بودند فائز (۱۵) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله بیره
 السامی در طریقه مادر وصول بدرجه کمال مربوط بر رابطه محبت است شیخ مقدمه طالب
 صادق از راه محبت که شیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطن او مینماید و بنسبت
 سنویه ساعه فضاة بزرگ او می برآید گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فناء حقیقی است
 ذکر تنها بے رابطه مسطور و بے فنا فی الشیخ موصول نیست ذکر هر چند از اسباب وصول
 لیکن غالباً مشروط بر رابطه محبت و فنا در شیخ است آری این رابطه تنها با رعایت آداب
 صحبت و توجه و اتفات شیخ بے التزام طریق ذکر موصول است و در سلوک و تسلیک

سایه بدار که در دو نسخه خطیه که نزد ما موجود اند لفظ میگویند بصیرت خطاب بر قوم است و مولانا ابوم سعد علیه السلام لفظ (میگویند) بصیرت را
 جایز فرمود و پیشین چنین گفته یعنی بسیار میگویند - هذا والله اعلم و علامه ۱۲ علیه السلام یعنی مکتوب مددی در سیم از حدیث است و مولانا
 ابوالسعد علیه السلام مکتوب بنفاد در ششم از طبع اول ۱۱ مولانا ابوم سعد علیه السلام سایه بر سر است از ذکر حق سایه بر اشارت اهل حق است
 و الاکرام و مانند عبارت از حفظ صورت شیخ است بطریقه که در این طریق موصول است یعنی طریقه رابطه طالب مبتدی و سودمند است از ذکر ۱۳

هدایت دوم

در بیان ذکر قلبی اسم ذات قائم (۱) اِنَّ مَكِّيَاتِيْ شَيْخِيْ وَ اَمَامِيْ كَلَّمَ سَنَّا لَهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
 استماع فرمایند که شغل باطنی در طریقه، اقسام است قسم اول ذکر اسم ذات است و طریق این
 ذکر آنست که طالب باید که زبان خود را با کلام چنانچه چنانچه میگوید متوجه قلب صنوبری
 که در پهلو چپ واقع است گرد و این قلب صنوبری آشیانه قلب حقیقی است که از
 عالم امر است و آنرا حقیقت جامع نیز گویند و لفظ مبارک الله را در دل بطریق خطره
 بگذرانند و زبان دل این لفظ خطیره بگوید بے آنکه صورت دل را تصور کند و نفس را بند
 نکند و در ذکر گفتن هیچگونه آنرا دخل ندهد نفس بطور خود میآید باشد و از لفظ مبارک
 الله ذات بیچون خواهد و هیچ صفت بآن ملاحظه ننماید تا از دروه ذات بعضی صفات
 فرو نیاید و از تنزیه بتشبییه نگراید باید دانست که همچنانکه قلب تعلق بجانب دست
 چپ دارد چنانکه بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد و آن نیز محل ذکر است و میگوید
 سینه که مقام سر و خفی و اخفی است آن نیز محل ذکر است و جای نفس و حواس باطنه
 و باطن است آنهم مقام ذکر است و چون ذکر غالب آید تمام بدن را در میگیرد و هر جزو بدن
 در رنگ دل ذکر میگرد و آنرا سلطان اندک میگویند طالب باید چندان مداومت بذكر نماید
 که ذکر و حضور و تملک دل شود و صفت لازم آن گرد و چنانچه شمع صفت سامعه بصرف صفت
 باصرو چنانچه اگر به تکلف ذکر و حضور را از دل دور کند دور نشود فائده (۲)

منتهی

بخطه یعنی گذشتن از پیشه اول

بنا

بنا

۱- این کتب مدد و نیز کتب مدد چهارم از جلد ثانی مولانا ابوالسود ۵۰۰ قریب است گفته اند که جمیع کتب پسند
 که از این کتب است در دل چیزی نیست یعنی دل را از هر چیزی خالی کرد بجز حق ۵۰۰ صنوبر بداند و سر و پای گویند و همان وقت نماز
 را نیز خوانند که خدا را و آن را بآن تشبیه دهند ۵۰۰ یعنی از بطنی ذات است بپستی صفات تزلزل نماید و از تنزیه صرف بتشبییه
 نگراید ۵۰۰ یعنی چنانچه شمع صفت لازم آنست که در رنگ باطن رنگ نیست و این شد و همچنین دیدن صفت لازم آنست که در رنگ
 است از آنکه آنکار نمیپذیرد ۵۰۰ مصلحی سلمه الله تعالی

وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ أَكْبَرُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ كُلِّهَا فَائِنْ (۱۷) مِنْ تَكْلِيفِ الْحَبِيبِ
 الصِّدِّيقِ مُحَمَّدٍ الْكَافِرِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَطَرِيقَ طَرِيقِ دَعْوَتِ آسَمَانِيتِ
 الْكَافِرِ بِأَيْنِ طَرِيقِ هَتَمَلَاكِ دَرُوسَمَايِ اِسْمَا اخْتِيَارِ نَمُودِه اِنْ اَزْ نَسَبَتِ اَيْنِ بَزَرْگُوارانِ اِگر
 اَنْدَكِ بَدَسْتِ اَفْتَدَانِكِ نِيسْتِ زِيَرَاكِ نَهَايَتِ دِیْگَرانِ دَرِ بَدَايَتِ اِيشانِ مُنْجِیْ بَسْتِ
 فَائِنْ (۱۸) عِبْدِ ضَعِیفِ گُویدِ عَفْیِ عَنْهُ اَزْ حَضْرَتِ پِیْرِ سَتِگِیْرِ مَنقُولِ سِتْ کِهْ دِیْنِ
 طَرِيقِ خَتِمْ خَوَاجَاهِ بَزَرْگُوارانِ قُدْسِ اَسْرَادُهمْ دَرِ بَابِ حُصُولِ مُرَادَاتِ کَارِ دَعْوَتِ
 اَسْمَا مِیْکَنْدِ کِهْ دَرِ طَرِيقِ دِیْگَرِ سِتْ فَائِنْ (۱۹) فِی الْمَبْدَأِ وَالْمَعَادِ بَايِدُونَسْتِ کِهْ حَقِيقَتِ
 مُریدِ بَافْضَلِیَّتِ پِیْرِ وَاکِلِیَّتِ اَوَزْ ثَمَرَاتِ مَحَبَّتِ اَوَزْ تَلْجُجِ مَناسَبِتِ کِهْ سَبَبِ اِفَادِ
 وَبَسْتَفَادِهْ سِتْ اَمَا بَايِدِ کِهْ پِیْرِ رَا بَرِ جَمَاعَتِ کِهْ فَضْلِ اَنَهَادِ شَرِيعِ شَرِیفِ مَقَرَّرْ شَدِهْ سِتْ
 فَضْلِ نَدِهْ کِهْ مُوْجِبِ اِفْرَاطِ سِتْ دَرِ مَحَبَّتِ وَاَنْ مَذْمُومِ سِتْ شِیْعِهْ رَا خِرَابِیْ اَزْ اِفْرَاطِ
 مَحَبَّتِ اَهْلِ سِتْ آمَدِهْ وَنَصَائِرِ اَزْ اِفْرَاطِ مَحَبَّتِ حَضْرَتِ عِیْسَى رَا عَلِیْ نَبِیَّتِنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَامُ
 وَالسَّلَامُ اَبْنِ اَنْدِ خَوَانْدِ دَرِ خَسَارَتِ اَبَدِیْ مانْدِهْ مانْدِ لَیْکِنْ اِگرِ بِرَا سَوَايِ اِیْنِهَا فَضْلِ دِهْدِ
 مَوْجُوزِ سِتْ بَلْکِهْ دَرِ طَرِیقِ وَاجِبِ اَوَیْنِ فَضْلِ دَا دِنْ اِختِیارِ مُریدِ سِتْ بَلْکِهْ اِگرِ مُریدِ سِتْ
 بَیْ اِختِیارِ دَرِ اِیْنِ عَقْدِ پِیْدَا مِیْگَرَدِ دُو بَوَسِیْلَهْ اَنْ کَمالاتِ پِیْرِ رَا اِکْتِسَابِ مِیْفرَايَدِ
 وَاِگرِ اِیْنِ فَضْلِ دَا دِنْ اَوِ بَا اِختِیارِ بَاشَدِ وَبَ تَکْلِيفِ پِیْدَا کَنْدِ مَوْجُوزِ نَاشَدِ وَنَتِیْجِهْ نَهْ بَخْشَدِ

طریقه

در آیه

بانتیادید

۱۷ یعنی کتب دوسم و دوم از جمله اول منقطع است ۱۸ مولانا ابوسعید ۱۹ مولانا ابوسعید ۲۰
 از جمله اول منقطع است ۲۱ مولانا ابوسعید ۲۲ ترتیب ختم خواجگان این است پیریت و مقصد که خوانند باید که دست برد هفت سوره
 فاتحه یکبار بخواند بعد از آن سوره فاتحه با اسم الله مفت بار بعد از آن سوره فاتحه یکبار بخواند بعد از آن سوره فاتحه یکبار بخواند بعد از آن سوره فاتحه یکبار بخواند
 اخلص با اسم الله هزار و یک بار بعد از آن سوره فاتحه با اسم الله مفت یکبار بعد از آن سوره فاتحه یکبار بخواند بعد از آن سوره فاتحه یکبار بخواند
 جزو گواران کریم ختم ایشان منسوب باید که را ایند زیرا که در حقین اسمی این کار با خواندن سوره فاتحه از این جناب حاصل
 مطالب توسل این بزرگواران باید ختم و تا سوره تمام مقصد حاصل باید نمود و میسر کل میسر یکس تنها خواندن یا زیاده هر قدر که باشد
 بر سبیل تقسیم امارتیت و زمانی است که الله و ترغیب الوتر - و الله ان مرد امین ۲۰ مولانا ابوسعید از مقامات مظهری نقل فرموده
 اند ۲۱ یعنی از هر دو که مشق ۲۲ ملحقه سوره الله تعالی عن اقامت الدارین

مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَامَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِسْرَةَ السَّامِي نُوْشْتَه بُوْدَنَد که سلطان
 الذَّکر تا حال از کتب دیده و شنیده نشد و خدا و سلطان الذَّکر در طریقه مانجان نزد مشهور و
 شائع است و ما از پیران خود شنیده آید ایم مخترع نیست هر چه هست از بزرگان است
 خدمت شیخ عبد القدوس گنگوی که از اکابر مشایخ هند بودند و نزدیک بزبان حضرت
 خواجه آخر از قنسن سیرگها در آخر عمر استغراق و یخودی برایشان غالب شد در اوقات
 نماز با و از بلند بیدار میساختند سر آن از ایشان پرسیدند فرمودند که دل با بند کربا
 کو قسم سلطان ذکر هر زمان غالب آید و مرا از من میر باید فائز (۳) مِنْ
 مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَامَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسْرَةَ السَّامِي اگر از ذکر قلبی حرکت جنبش
 دل خواسته آید پس دوام آن هیچ در کار نیست در حالت فدا و نه در حالت غیر فدا و آنچه
 دوام پذیرد و ناگزیر است توجه و حضور قلبی است حرکت باشد یا نه فائز (۴) مِنْ
 مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَامَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسْرَةَ السَّامِي حضرت شیخ الشیخ رحمه
 الله علیه در عوارف بعد از ذکر خوارق و کرامات می نویسد که مرتبه این همه خوارق و کرامات
 فرو تر است از مرتبه تجوهر قلب بزرگ و وجود ذکر ذات فائز (۵) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي
 وَامَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِسْرَةَ السَّامِي این راه که مادر صدق قطع آنیم مکی هفت گام است و دواز

۱۴

برین مکتوب
توجه
بفرماید

از ذکر بی حرکت

باز و ناگزیر

موجب می شود

یعنی مکتوب و ممدوی یک از جلد ثالث که بنام مرزا الطیف بخانی است بجا که فرمودند که نوشته بودند که در عارف و مصلحت ایشان
 میگذاشت سخن از سلطان الذکر مذکور شد رئیس اهل مجلس سوال کرد که تا حال این اسم ذکر می شود نشد و در کتابها نیز نظر نیامده که یا این سخن
 و طیار سابق است یا حالا ایشان است خدا و اوست قول مختص هم مضمول است از اختراع و فکر که بعضی بگویند چیز را که پیشتر از او
 مثل او پیدا نشده باشد منقول است از قطب عالم حضرت شیخ عبد القدوس بن اسماعیل چشتی و قادری مرید ششم محمد بن شیخ صوفی بر شیخ احمد
 عبد الحی بن علی است و شیخ غیر گفته که معتمد ما شیخ احمد عبد الحی است و ردی او اما کتاب است سنی و اولاد و یونان مرتبه است
 فن در فن اول منافق ششم احمد عبد الحی نوشته وفات او در سنه خمس و در سنه ست ۵۵۰ هجری و در سنه ست ۵۵۰ هجری حضرت خواجه سواد قدس سره
 در سنه شصت و شش است و وفات شان بهشت شد و نود و پنج است ۵۵۰ هجری از شصت ۵۵۰ هجری از کتب سنی و غیره از جلد اول ۵۵۰ هجری
 ۵۵۰ هجری در ذکر مقصود اولی نیست مطلب از این فانی الذکر است و چون فانی الذکر که از مقام دست حاصل شد که ذکر نباشد ۵۵۰ هجری
 یعنی از کتب و بیابان از جلد اول ۵۵۰ هجری ابوالسعد احمد خان ۵۵۰ هجری از کتب بهشتا در چهارم از جلد ثانی ۵۵۰ هجری
 ابوالسعد احمد خان سلمه الرطان المحمدی سلمه الله تعالی

المجوب القمذانی بحمدی الاولانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حاصل سوال ششم
 آنکه چون از ابتدا توجه طلبان این طریق با حدیث صرفست باید که بنفی و اثبات
 توجه جمع نشود زیرا که در وقت بنفی توجه بغیرست جواب آنکه چون توجه بغیر از برای
 تقویت و تربیت توجه احدیتست و مقصود از بنفی غیر حصول دوام آن توجه
 است بے مزاحمت اختیار پس توجه بنفی غیر منافی توجه احدیت نباشد و منافی توجه
 احدیت توجه بغیرست نه توجه بنفی غیر شکیان مابینهما حاصل سوال هفتم آنکه باید که هر
 ذکر که مبتدی این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید اما در بنفی و اثبات
 قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن لا یعنوق و الله را بهین
 چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد که لا یعنوق و الله را بهین
 صرف کند و لا اله الا الله را بجانب خود کشد با آنکه بنفی و اثبات وین طریق تحصیل میکند از بکام و نه
 کارے ندارد و اما مواعظ قلب شرط قبول نمایند این دو سوال شمار قبیل تشکیکات
 فخر رازی است اگر نیک توجه میشدند منفع میگشت فائده (۴) من مکاتیب شیخی
 و اما ای قدسنا الله تعالی بستره الشارحی سوال سیزدهم جنس دم در ذکر بدعتست
 یا نه اگر بدعت حسنه گویند پس بطور حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بستره در بدعت
 حسن نیست پس این عمل از بدعت چگونه برآید جواب ذکر فی حد ذاته حسن و سنون
 اما جنس در آن بدعت وقتی باشد که ثابت شود که این عمل در صید اول نبود و آن ممنوعست
 و نیز این طریقه جنس را حضرت خضر بصره خواجہ عبد الخالق عجد وانی که سر سلسله خواجها
 بودند تعلیم کرده اند و عمل ایشان را حکم بدعت نمیتوان کرد و در ملفوظات حضرت خواجہ

باعت
ایا

قل
تای
بست

نه

نحوه
تعلیم
باعت
ایا

۱۷ بنویسند توجه بنویسند بستره الشارحی سوال سیزدهم جنس دم در ذکر بدعتست
 یا نه اگر بدعت حسنه گویند پس بطور حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بستره در بدعت
 حسن نیست پس این عمل از بدعت چگونه برآید جواب ذکر فی حد ذاته حسن و سنون
 اما جنس در آن بدعت وقتی باشد که ثابت شود که این عمل در صید اول نبود و آن ممنوعست
 و نیز این طریقه جنس را حضرت خضر بصره خواجہ عبد الخالق عجد وانی که سر سلسله خواجها
 بودند تعلیم کرده اند و عمل ایشان را حکم بدعت نمیتوان کرد و در ملفوظات حضرت خواجہ

و طریقتش آنست که زبان را با کلام چسباند و نفس را زیر ثبات چسباند و کلمه لا را از زبان
 بکشد و بفرق سر رساند و الله را از فرق سر بکشد و است آرد و لا الله را از کتف
 است بر قل صوب بری که در پہلوئے چپ واقع است ببارد و نقش این مجموعہ بصوت لائے
 معکوس میشود و این کلمات را از محله به محله دیگر بردن باید کہ تخمال باشد و حرکت اعضا
 و نفس را هم حرکت ندهد و نفس زیر ثبات بند باشد و جس نفس تاپاری کند این کلمه را بگوید
 لیکن در نفس طاق گوید بخت نگوید آہن این ذکر را وقوف عدوی گویند یعنی از عدد
 واقف میاید بود و چون نفس تنگی کند بگذارد و بعد از آن معنی این کلمه را چنان تصور کند کہ
 نیست هیچ مقصود بجز ذات پاک بعد از آن باز نفس کند و بر سنن سابق ذکر مذکور گوید
 ثُمَّ كُنَّا ثُمَّ كُنَّا ثُمَّ كُنَّا آیتین ذکر را اول حضرت خضر علیہ السلام بحضرت خواجہ
 عبدالحق عجد وانی رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ کہ سر سلسلہ حضرت خواجگان ست قَدْ سَنَّا اللهُ
 نَعَالِی بِأَسْرَارِهِمْ تعلیم کرده اند و حضرت خضر علی بنینا و عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بحضرت
 خواجہ فرمودند کہ در حوض آب خط بزید و در آب این ذکر تعلیم کردند تا کہ غوطه در آب زدن
 برائے آن باشد کہ نفس بر قرار ماند فائدہ (۲) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَاِمَامِي قَدْ سَنَّا
 اللهُ نَعَالِی بِسِرِّهِ السَّامِي بِمَجْمَعِ هِمَّتٍ دِرْپے قطع علائق قلب است ببارد و این کلمه طیب است
 باطن را ساعۃ فساعۃ ازین علائق پاک سازد الی آن یَسْبُلُهُ الْكِتَابُ آجَلُهُ
 تلمیح بآورد و لا نروبی راہ و نرسی در سر آئے اِلَّا اللهُ - فائدہ (۳) مِنْ مَّكَاتِبِ

بند
مجموعہ

باید بود بآیت

خود

بجمع

۱۱ باید داشت کہ جس دم سطر از زم نیست علی مخصوص و حی کہ یک صین نفس او حاضر رساند ۱۲ و طریقتش بر صورتی بر آن گذشت
 کہ سعادۃ شریعہ و طریقت و کسب و معنی آن و بیغم فون اول نیز آید ۱۳ متنبی اللغات ۱۴ صوب بخیر و ان کہ قرابت
 بزرگ آمد شہر از طایف کلام که مولد و دهن خواجہ عبدالحق قدس سرست و خواجہ عبدالحق از طایف خواجہ ست جوانی قدس سرست ۱۵
 ۱۶ یعنی چنان خواجہ عبدالحق حکم حضرت خضر و آب خط زدن حضرت خضر این ذکر را ایشان تسلیم کردند ۱۷ یعنی از مکتوب چلی و کتب از مکتوب
 اول مکتوب در دنیا انقطاع بغیر سیر بر نود است ۱۸ طایف از مکتوب سید احمد خان ۱۹ یعنی از مکتوب سید احمد خان ۲۰ مکتوب سید احمد خان

که اگر صاحب این قلب را عمر حضرت نوح علی نبینا و علیها الصلوٰۃ والسلام ببیند
بمنه جان نوشته اند که اگر هزار سال عمر او فکند هرگز با سواد دل او خطور نکند بواسطه
نسیان که دل را از سواد حاصل گشته است ازین عبارات هم مفهوم میشود که صاحب این
خدا را رجوع نیست و نیز فرموده اند که صاحب این فلان تلویحات گذشته بکین پیوسته
است آری آنحضرت بعضی اهل ارادت در مکتوبات جلد اول نوشته اند که زینهار
بآن سلامتی قلب غره نشوی که احتمال رجوع دارد ازین عبارت ترسان باید بود هر چند
میتواند که آنحضرت دریافته باشند که بحقیقت این سلامتی نرسیده است و نقیض و عدم
وصول او دلالت نموده باشد و نیز میتوانند که در آن وقت عدم رجوع این فانی معین نشود
باشد و احتمال رجوع بود بعد از آن بخلاف آن ثابت گشته باشد و میتوانند که آنحضرت
چون از کثرت اشتغال مکتوبات الیه با امور دنیویہ اطلاع یافتند از راه زجر با و نوشته
که احتمال رجوع دارد و این معنی مستلزم وقوع نیست و دائره احتمال وسیع است از جهت
از زجر با و احتمال ابراهیم راه داده اند اگر گویند که فناء قلبی فناء نفس باشد نفس در آن
مومنین منور بر رحمت و امانت و امارگی و سایر رذائل خودست پس سلامتی چگونه بود و این
از کجا آید گوئیم امید داریم که بر تقدیر فنا و سلامتی قلب امارگی نفس و سایر ذائم او در دنیا
نکند و در میان او غل نیندازد بآنکه گوئیم که بودن نفس بمارگی و سایر رذائل بعد فناء
قلب ممنوع است زیرا که محسوس میگردد که بعد ازین فناء نفس از سورت خود میماند و از مشاهده
حال قلب استهلاک و استعراق او در طلب از دولت مصاحبت مجلس صالح از بسیار
از اوصاف رذیل خود ناوادم میشود و باصلاح عاید پرسید بودند که فناء قلبی در روحی

بہارِ نبیؐ پیا کھلا دودِ فسادِ ستارِ جی کا خانہ " کلمہ نبویؐ : براہِ نضرِ کمالِ نضرِ کردہ " اسمعیل علیہ السلام

۱۰۰ یعنی عابد الواعظ السوری رحمه الله از این معاصرت که خواجہ عبدالباقی قدس سرہ بخدمت حضرت مجدد دین سر فرستاده اند و سلمه یعنی

سأل نأشد

سیر الی الله را که پنجاه هزار ساله راه تقدیر آن نموده اند آسان نهند و تمام از تلویحات
بر آید و به تمکین پیوستن با حق خیاال نکند آسان مماله نسبت بکمالات دیگر
که فوق اوست حکم قطره دارد نسبت بدریا غیظ شجر آسان نسبت بعرش آمد فرو
ورنه بس عالی ست پیش خاک تود فائده (۴) من مکاتیب شیخی و امامی قدس
الله تعالی بستره الساجی قبض و بسط اهل ابتداء که آباب قلوب اند دست میدهند
تلویحات قلب است که از تلویح گذشته به تمکین پیوسته است از قبض و بسط
رسته است آنچه اولاً و میدهد صورت قبض و بسط است و مشارکت اسی کائن و
مناسب خوف و رجاست که الايمان بين الخوف والزجاء فائده (۵)
عبد ضعیف گوید رحمه الله سبحانه که روزی این فقیر در خدمت حضرت پیر و تکیه دینی
الله تعالی عنه شکایت از قبض باطن نمود که دین روز با قبض بسیارست فرمودند که
قبض و بسط از آباب قلوب میباشد نده عرض کرد که صورت قبض است فرمودند بی
صورت قبض است فائده (۶) من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا الله تعالی
بستره الساجی پرسید بودند که از بزرگ منقول است که ما رجیم من رجیم الا من
الطریق و من وصل لا یزجیم آیا اگر ساجی که بقائے قلبی مشرف گشته باشد مرا و را
رجوع جائز هست یا نه و همچنین فناے روحی و ما فوق آن تا لطف معذ و صاحب فناے
قلب سیر الی الله را تمام کرده باطل خود وصل گشته است و از تلویح به تمکین پیوسته
است امید است که بمقتضا قول این بزرگ از رجوع ایمین بود و کذا حال فناے ساجی
اللطائف حضرت ایشان ما قد سنا الله بستره الساجی در جالسه متعده نوشته اند

بنیانه

له یعنی از مکتوب هفتاد و نهم از جلد ثالث «ملا نابلسه» ۵۵ یعنی قبض و بسط از تلویحات قلب است اما که اگر
۵۵ نادر باشد تمکین را پس این مصحح قبض شد حقیقت آن «۵۵ یعنی از مکتوب صد و نهم از جلد ثانی «نوه نابلسه» ۵۵

اختیار
عزیزانه

دست میدهند که اگر سالک با کمال یاد و اختیار با سر و نهاید میسر نشود و باید و نباید و در این
 نکته این جهان قلب از شادی جهان شاد بود و نه از غم آن غمگین بواسطه اینست
 که دل را از اسو حاصل شده است این کمال نخستین است از کمالات ولایت مشروط است
 مرکبات دیگر را و این محال که معبر بفنای قلبی است سعی باید نمود تا کمال اول بدست آید بعد
 از آن سخن از کمالات دیگر آمده شود فائده (۸) من تمکاتیب شیخی و اناجی و کتبا
 الله تعالی پیروزه الشایع فناء قلب که برزخ و حقیقت جامع است منوط به تجلی فعل است
 که فعل نیز برزخ جامع است قلب را با آن مناسبت تمام است و باین تجلی فعل یقین داشته
 میشود که افاضه فیوض و برکات فعل است تعالی وجود و ساطع در میان بهانه پیش
 نیست موت و حیات متوسط یکسان است این زمان از اموات در رنگ آخا بهر و
 شود فائده (۹) من تمکاتیب المحبوب الصمدانی مجید الاکلف الثانی مدح الله تعالی
 بشنوند که درین ایام یکی از مشایخ نواحی باین فقیر پیغام فرستاده و اظهار احوال
 خود نموده که فنا و محویت بجائے رسید است که هر چه نظر میکنم هیچ نیایا بم آسمان زمین
 را که نگاه میکنم هیچ نیایا بم عرش و کرسی را نیز ملاحظه میکنم هیچ نیایا بم و خود را که ملاحظه
 میکنم هیچ نیایا بم و پیش کسی که میروم و را نیز نیایا بم و هذا جَلَّ و عَلا بے نهایت
 است نهایت او را که نیافته مشایخ همین را کمال دانسته اند اگر تو هم همین را کمال میدانی
 پس بطلب حق جَلَّ و عَلا برائے چه پیش تو آیم و اگر امری دیگر را کمال میدانی بنویس
 فقیر در جواب او نوشته که این احوال از تلویحات قلب است و قلب نیز ماول است
 ازین راه و صاحب این احوال بُنعمه از مقام قلب طے کرده است و نه حصه دیگر از قلبها

نمود

فرستاد
نمود

چرا
نویشت

سلمه یعنی کتب دو دست دومی و چهارم از ملاحظه مولانا ابوالحسن سلمه یعنی کتب دو دست و چهارم از
 چهارم ۱۱ مولانا ابوالحسن سلمه یعنی یک ربم چهارم سلمه ۱۲ لمصحی سلمه الله تعالی

و غیر ہمارا و دوام حضور مع اللہ در خواب بیداری لازم است باند جواب لازم است و قیام
و بقا نزد ادا نمی است و آنکہ دوام ندارد از چیز اعتبار ساقط است و محالہ قیام و بقا
از حضور بر تر و نازک تر است آنجا کہ استہلاک و ضعیف است اطلاق حضور آنجا عارض است و
در قیام نسیان و عدم ظهور یا سو ناگزیر است و در دوام حضور نسیان و عدم ظهور یا سو
بیچ در کار نیست حضور با سو جمع میشود در رنگ آب جاری باشد و خس و خاشاک نیز
بر روی می رود و در جریان او مغل نبود فائدہ (۷) من تمکاتیب شیخی و ملا فی قدسنا
اللہ تعالیٰ بستیہ الشافی بداند کہ حق سبحانہ و تعالیٰ میفرماید اَلَا لِلّٰهِ الدِّینُ الْخَالِصُ
طالب حق را ناگزیر است کہ در طلب و محبت او تعالیٰ یک جهت دیگر بود کہ این آخر خطبہ شریعت
را بر نی تا بدہر قدر کہ کثرت آویختہ است و جہات کثرت با خود دارد و لَوْ بِالطَّلِبِ الْعِلْمُ
وَالْحُبَّةُ از وحدت حقیقی دور و پیچور است و ہر چند انتقاط کثرت نماید چہ از روئے توحید
و انقیاد و طلب چہ از روئے دید و دانش بوحث اقرب بود و سالیک تا در صد و انتقاط
ست در مقام طریقت است و چون محالہ از انتقاط بسقوط آید و از محبت و از دید و
دانش یا سو وار بہ حقیقت برسد درین مقام دل را انقدر انقطاع از ماسو و نسیان آن

۱۵ ہر یکہ حنوت علم بانی قدس سرہ مکتوب شانزدہم از جلد ثالث در سواد اندر نوشته ہونکہ دوام آگاہی جہات از حسیست
یست کہ دل را در بعضی مشاغل و ہولہ ازین آگاہی احساس و نیاز نہیں آگاہی و دوام آگاہی باینکہ بدانند کہ آگاہی جہات
از باطن است بجنبہ مرسو خداوندی بل سلطانہ شبیہ بطل حسی کہ دوام لازم نیست و بیہوش شہید ہاید کہ شخصہ ہر وقتے از
اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولے نسبت خود پیدا کند غفلت و ذہول مدوم حصولی تصور است کہ مغایرت در میان است
و در مدوم حسی ہر حضور در حضور است اگر چہ ابد ازین حضور دور و غفلت و حصول مدوم در غفلت پس آگاہی با دوام لازم
آمد و آچہ دوام ندارد گمانی است بطلوب کما مشاہدہ آگاہی مذکورہ و دوام آن مندرست کہ شبہات جمل حصولی طارکہ اند
فیل الغیب است ۱۶ ہر یکہ مکتوب ہفتاد و ہشتم از جلد اول مگر آنکہ قول او در دل حضور نگذرد تا قول او حاصل حسیست کہ
در مکتوب ہست و سوم از جلد اول مذکور است فہم ۱۷ خلاصہ ارتقا مضاف السعدیہ سید احمد نقاشی ۱۸ غیر بر
ذن امیر بچہ عظیم در رنگہ لمحبہ سلمہ اللہ تعالیٰ

وَأَمَّا مَنْ قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيٍّ وَدَرَجَةِ دُومٍ وَتَوْحِيدِ خَوَاصِّ آفَتِ كِه
 نَفْسٍ حَاضِرٍ عِلْمِ حُضُورِيٍّ بَاوْخُو نِزْرُ وِزْرُ وَاوَالِ آرْدُو اَنَاتِيتِ وَدَعْوَةِ سِرِّيٍّ وَ
 شَرِكْتِ اَوْخَلِّ بِزِيرُ وَاَلِ عَارِيتِ بِاَبَلِ مَحْقِ مَبِيدِ وَخُودِ لَکِه مَرَاتِ اَیْنِ کِمَالَاتِ
 وَاسْتِه بُو دِ مَعْدُومِ یَا دِ وِجَادِ سَبِّ حَرِّ وَحَرِکَتِ فِهْمِ وَازِ خُودِ بِاَنَا تَقْرِیْبِ تَوَانِزِ وَاَلِ کَمَالَاتِ
 وَخُودِ اَزِ مَرِ زَاوَلِ گِشْتِه اِستِ اَیْنِ زَمَانِ اِگرِ تَوْجِهِ وَحُضُورِ سَتِ اَزِ خُودِ بِخُودِ سَتِ
 کِه اَزِ عَارِفِ نَامِ وَنَشَانِ نَمَانْدِه نَبَانِ مَعْنِ کِه عَارِفِ دَرِیْنِ وَقْتِ عَیْنِ حَقِّ گِشْتِه اِستِ
 وَبَدَاتِ اَوْ سُبْحَانْدِه کِه شُدِه اَنَا اَلْحَقُّ گِشْتِ اَزِ نَارِ سِدِّیْنِ سَتِ بَا یْنِ مَقَامِ چَرِبِ
 تَقْدِیرِ فَنَاءِ نِیْسَتِ وَزَوَالِ اَنَا اَلْحَقُّ گِشْتِ مَعْنِ نَدَارِ وِ سُبْحَانِ اَنِیْسَتَوَانْدِ نَظْمِ نُوْدِ
 شَعْرِ خِیَالِ کِجِ مَبْرِ اِنْجَاوِ بَشَنَاسِ هِکِ کُو دِ خُدا گُمِ شُدِ خُدا نِیْسَتِ اَیْنِ حَالِ
 رَا فَنَارِ نَفْسِ گُو یَزِ حَقِیْقَتِ قَنَادِیْنِ مَوْطِنِ حَالِ سَتِ قَنَارِ اَوَّلِ تَخْلِیْقِ مَرَاتِ بَا طِیْنِ
 اَزِ نَقُوشِ مَاسِکُو اَزِ حُصُولِ اَعْدَا مَاسُو اَخَوَاهِ آفَاقِ بُو دِ خَوَاهِ اَنَفْسِ اَیْنِ کِمَالِ وَبِستِه
 بَتَجَلِ اَفْعَالِ سَتِ وَفَنَارِ ثَانِی کِه اِنْتِفَاعِ عَارِفِ سَتِ بَا نِقْفَاعِ عِلْمِ حُضُورِ اَوْ مَوْطِنِ بَتَجَلِ
 صِفَاتِ سَتِ وَکِمَالِ اَنِ مَوْطِنِ بَتَجَلِ ذَاتِ سَتِ قَامِدِه (۲) مِیْنِ مَکَاتِیْبِ شَیْنِی
 وَ اَمَّا مَنْ قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيٍّ وَجُودِ وَاَلِ تَابِعِه اَنِ مَخْصُوصِ بُو جُوبِ
 سَتِ تَعَالَى وَتَقْدَیْسِ اِگرِ دَرِ مَمْکُنِ نُو دَارِ سَتِ اَزِ اَنْخَضَرْتِ مُسْتَفَادِ وُستَعَارِ سَتِ
 اَنْچِه ذَاتِی اَوْ سَتِ عَدِمِ سَتِ کِه اَنِ بُو اَسْطَرِ اِنْعَکَاسِ کِمَالَاتِ نُو دِ پِیْدَا کِرْدِه اِستِ

در آن

توحید بر دو گونه است توحید علوم و توحید خواص توحید علم تصدیق است باینکه آنرا الله و نفی سبوت باطله و اثبات موقوف
 با وجه شریک حق جل و بالا با سواد رحمت و کرم قناری و دود و دلش با وجود انکار و منازعت نفس اماره توحید خواص با وجود تصدیق
 آنکه در دو درجه است اولی نگاه کردن باین دل است از محبت و کرم قناری و دود و دلش با وجود انکار و منازعت نفس اماره توحید خواص با وجود تصدیق
 خواص آنست که از کتب است و سوم جلا اول از مکاتیب مصویه علی که آن الهام است و ذر ذره و محال است محکوم و شرفاً
 سه من کتب و جل و ختم از جلا اول در بیان مرتبه چهارم توحید ۱۱ صلوات الله تعالی

طی باید کرد و بعد از آن بر زینہ دوم که عبارت از روح است عروج باید نمود الی ما شاء
 الله تعالی فائدہ (۱۰) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی بسيرة
 الساجي نوشته بودند که شوق خود مانده شوق بعد شوق خود این حالت در فناء قلب
 بشا فمذکور میشد حاصل است چه در هنگام نیان الی قلب شوق با سو و در و نه
 شوق بعد شوق فائدہ (۱۱) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی بسيرة
 از قلب چون خطره متفیع شود بدماغ رود و از دماغ که محل حواس باطنه است چون بر طرف
 شود و بجا رود و اینجا سیر است که حضرت ایشان ما قد سنا الله سبحانه بسيرة اولاد
 بآن ممتاز بوده اند بیکران چه رسد فائدہ (۱۲) عبد ضعیف گوید رجه الله که شمع از
 بیان این سیر درین رساله در خانه مذکور شود بمشیته سبحانه فائدہ (۱۳) من
 مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی بسيرة الساجي باید دانست که درین کار
 هر چند باطن دوام حضور است و از گرفتاری ماسو فارسته لیکن نفس حاضر و علم حضور
 او بر جاست و منازعت و انانیت او بر پاست فائدہ (۱۴) عبد ضعیف گوید رجه
 الله سبحانه که حضرت پیر و سنگیر در سفر اول فقیر را در چهار روز بقا بشر ساختند و
 فرمودند که هنوز نفس بر جاست و فکر آن باید کرد و

هدایت پنجم

در بیان عدمیت و فناء نفس با تحقیقات لائقه آن فائدہ (۱) من مکاتیب شیخی

این مکتوب مدوشت ششم از جلد اول ۳۲ ملا باوا السید علی بن مکتوب بجا و نیم از جلد اول ۳۳ ملا باوا السید علی بن مکتوب
 جواب است از فلان شخص که نوشته بود: بعد از آن که شگ و شکی نیست که خطرات از قلب و دماغ و برون شد و کیفیات عجیب و غریب هر
 شدن گرفتار خود و این خطره از دماغ مطلقا منحل است از قلب چون الحما علی بن مکتوب است و دم از جلد اول ۳۴ ملا باوا السید علی بن
 مکتوب لیکن انسان اسوا و انفعاله کل از حد ۳۵ علی بن مکتوب است و دم از جلد اول ۳۶ ملا باوا السید علی بن مکتوب است و دم از جلد اول ۳۷
 حسن و حرکت نمود که در مکتوب جلد اول و نیم از جلد اول ۳۸ ملا باوا السید علی بن مکتوب است و دم از جلد اول ۳۹ ملا باوا السید علی بن مکتوب است

باشد
ظن شد
بر او

ناله و زاری

ساخته

است

خورا

و اما می قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيِّ بِرُشِيدٍ بُوْدَنَد که شیطان را بر روندگان این
 راه پنج دست باشد یا نه خواه فرمودند سر رونده که بسر حد فناء نفس رسیده است چون
 در ششم شود شیطان بر نفس دست یابد اما آن رونده که بفناء نفس رسیده باشد ویرانم
 نبود غیرت بود هر جا که غیرت بود شیطان بگریزد فائده (۶) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي
 و اما می قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيِّ مَشَاحِجَ را در بیان فناء و بقا اَقْوَالَ
 از اینجا این معانی فرا گرفتن دشوار است توضیح و تنقیح که حضرت ایشان مَادِیْهِ اللَّه
 عَنْهُ دَرِین مُعَالَکَهُ نموده اند حقیقت دیگر دارد و مِنْ لَمَّا دُنُوْا کَلِمَاتٍ فَاَمْرَهُ (۷)
 مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي و اما می قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيِّ سُؤَالَ سَالِكٍ اگر
 حالت ستمه رود بد که خود را و اسوار معدوم یابد و جز او تعالی موجود نیابد لیکن ظلمت
 و حقوق آن باصول در نیابد صاحب این حالت بفناء مُصْطَلَحِ صوفیه کرام رسیده باشد
 یا نه جواب بفناء جذبه رسیده است بفناء مطلق وقتی برسد که یافت عدمت از راه
 عظیم ظلمت و حقوق باطل ناشی شده باشد این معنی را صاحب عدم خود در یادیا عارف
 دیگر بکشف یا بفراست حقوق صفات او را دید باید و معاینه کند و حکم بفناء او کند فناء
 مطلق منوط است بوصول باسم که مبداء تعین سالک است و استهلاک دران اسم
 و در عدمت وصول و استهلاک نیست غایه ما فی الکتاب هستی اسم بر مدبر که سالک
 استیلا یافته است که سالک هستی خود را در حجاب آن مستور یافته و خود را معدوم دیده
 است و چون دران اسم فانی شود و وجود و کمالات تابعه وجود را از بیند و باطلی یابد
 بفناء مطلق برسد فائده (۸) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي و اما می قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيِّ

این معنی در پیش از خواجۀ عبدالقادر غفرانی قدس سر رسیده که شیطان از اسم ۱۲ سلسله یعنی مکتوبی و ششم از حقایق ۱۲ سلسله مکتوبه یعنی
 در هر یک شصت و نه است چنانچه در اندک ۱۲ سلسله یعنی مکتوب صد و شصت و شش از حقایق ۱۲ سلسله مکتوبه یعنی مکتوب صد و شصت و شش از حقایق ۱۲ سلسله

و از اندام دیگر متمیز گشته و ممکن باین نمود بے بود خود را کامل و مبدء اخیرات تصور نمود
 و عوب شرک و همسری پیدا کرده است و بخود اقبال و از اصل اغراض نموده است و
 چون سالک بعد از بفضل میخواهد که بقرب خویش بنوازد این معرفت ^{دوره فائیدن} و اعطای مغفرت
 تا اغراض از خود و اقبال با بنجای مقدس پیدا میکند و کمالات عاریتی را باصل حواله
 مینماید و از شرک خفی و دعوی همسری و امیر بد ^ش و صفائی خود بر غم حاسد تاکه
 ترویج چنین تلوع کاسد تاکه + تو معدومی و خیال هستی از تو + فاسد باشد خیال
 فاسد تاکه + فائده (۳) ^{۳۳} مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَ اَمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ لَعَالِي بِسِرِّهِ
 السَّامِي باید دانست که در فناء نفس اقدام بے متفاوت است تا کلام صاحب دولت بود
 که بحقیقت آن برسد هر چند بسیار تو هم و تعقل این معنی نمایند و در مراقبه گوهری از بحار
 آن بدست آرند و تخلص و راستگی قلیل آنرا در غلبات شوق و محبت یا بطریق اندراج
 یا بهر تو بهر کامل کمال شیر دانند اما کسی که کمال این تخلص متحقق گشته است علی قَدَرِ
 الطَّاقَةِ الْبَشَرِيَّةِ مگر قلیه باشند و با بحقیقت این تخلص نرسد از اثبات الوهیت
 خود نجات کامل نیابد و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله اثبات الوهیت خود نماید که از
 راه اثبات صفت کمال بخود آمده بود و لو اَحْيَا نَا وَ لَوْ عَلٰی سَبِيلِ النَّدْوَةِ اَوْ لِبَعْضِ
 اللَّطَائِفِ نُونِ بَعْضِ اَوْ نَحْوِ اَمِنْ اَلَا ثَبَاتِ مَا لَمْ يَفْنِ كَلَّا وَ لَوْ يَتَخَلَّصُ رَأْسًا
 فائده (۴) ^{۳۴} عَجِبُ ضَعِيفٌ كَوَيْدِ رَجَاءِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ که حضرت پیر و سنگیر رضی الله عنه
 رونے در خلوت توجه باین فقیر القا فرمودند که علامت کمال فنا آنست که در هیچ ^{لطف}
 از لطائف و در هیچ ^{بهر} وقت از اوقات ذکر محسوس نشود فائده (۵) ^{۳۵} مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي

رباعی

دغم با شمع خاشاک آلوده شدن و مکرده و کثرت
 و کثرت بنی کاره نفس کردن غیث

قلیل

اینست

کے یعنی تکرار این کلمه بسیار که نفی و اثبات ۳۳ و طاعت و امانت نمود و قدیم را از طاعت امتیاز نماید بعد از آنکه شرک کمالاً فاسد
 او نموده بود جدا سازد ۳۴ یعنی مکتوب چیل و مضمون از جلال در میان مرتبه سادس و حید ۳۵ یعنی مکتوب بیت نهم از جلال ۳۵

از پس پردا از راه جذب محبت بر مذک که سالک هستی سالک جنب آن مستور گردد
 و سالک خود را و اوصاف خود را کم کند و نیابد و وجود عدم عبارت از تحقق بان هستی
 یعنی وجود و بقا که بر عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بجا
 عدمیت باشد یعنی پیدا شدن و ضعف عدمیت در سالک این عدم و وجود عدم یعنی
 اول فنا و بقا است در جهت جذب این ظهور را دوام نیست پس فنا و بقا که بر آن مترتب
 بود نیز دائمی نباشد و از خود بوجود بشریت این نبود تا آن ظهور کاین است هستی سالک
 متواری است چون ظهور متواری گشت وجود بشریت خود نمود و فنا حقیقی عبارت از
 استیلائی هستی مطلوب بر عارف که عارف اوصاف و اخلاق خود را بر تو اوصاف
 اخلاق مطلوب یابد بحدیکه همه را در دست با بنجای قدس حواله فرماید و از جمیع منتسبات
 هت می گرد و هیچ نسبتی با و راه نیابد و وجود فنا عبارت از بقا است که برین فنا مترتب شود
 و بولادت ثانیه بوجود موهوب موجود گردد و این فنا و این بقا را دوام لازم است و از خود
 بوجود بشریت این در صورت اولی استتار سالک است و در صورت ثانیه انتقائی او
 شَتَّانَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَنَّ الْمُسْتَعْرِ قَدْ يَظْهَرُ وَيَعُودُ وَالزَّائِلُ لَا يَعُودُ اَوَّلُ الْمَطْلَبِ
 نیست و ولایت بآن مربوط نه و ثانی از مطالب است ولایت بآن مشروط نیست
 که طالب اول را ثانی مختلط سازد و خود را بوجود عدم فانی حقیقی انگارد و کامل داند و باین
 فرق نمیداند و این از جمله مزال اقدام سالکان است در نیجا بنیایت خداوندی جل
 سلطانه پیر کامل بیکل باید که بهر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته به نهایت
 رسید باشد تا این بیچاره دست و پا کم کرده را ازین و زطر بر آرد و دلالت بنقصان او نماید

۱۵ یعنی پوشیده شدن از نظر ۱۶ یعنی نیست و نابود شدن ۱۷ یعنی لغزشگاه یا گمراهی راه روزگار ۱۸ گفته شود
 مطهر بالغ محل پاک و دینی که درین راه نباشد مجازا بجهت گرداب شعل و کبر و غلط است ۱۹ عیانت اللغات

شود اسم ولایت یا بر خود درست خواهد کرد و این بی‌عیاریت سپردن باطل از تجلی صفات
و کمال آن مربوط به تجلی ذات است چه تمامی هر مقام متوسط بگذشتن از آن مقام فایده دارد
من مکاتیب شیخی و دامادی قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي سَوَالَ فَنَاسِيَانِ
ما سوست و زوال علوم است یا سیر تا پس بر تقدیر حصول فنا اگر علم بنهار خود دارد و فنا حاصل
نیست و اگر علم ندارد چگونه داند و گوید که فنا حاصل است چنانچه از باب فنا از آن خبر داد
اندر جواب بعد از توضیحی حالت مذکوره خواهد دانست که فنا حاصل گشته است از آن خبر خواهد
کرد و بر تقدیر دوام فنا چنانچه مختار حضرت ایشان ماست قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِسِرِّهِ الْأَقْدَمِ
گوئیم برین تقدیر بقا لازم فناست و در عین فنا باقی است و در عین بقا فانی است پس
درین موطن صفات و افعال عارف از خود فانی گشته بصفات و افعال واجب تعالی
متحقق میگردد مثلاً علم ممکن از خود فنا یافته بعلم واجب تعالی و تقدس بقا میابد و علی
هذا الیقین سائر الصفات پس اگر عارف فانی درین مقام بعضی اشیاء را بعلم باقی
دریابد منافی فنا را علم او نبوده چه علم که فنا یافته است بان علم اشیاء را دریافته
است تا محذور لازم آید از آئیل لایعود این علم دیگرست که اشیاء را بان درک مینماید عزیز
میگوید عرف الله بالله و عرف الاشياء بنور الله این معرفت اشیاء منافی نیست
اشیاء نیست یا آنکه گوئیم که درست است که فنا یک لطیفه را از لطائف انسانی حاصل بود
و علم بان هر لطیفه دیگر را بود یا گوئیم که قوام باطن را بود که کار اوست و علم بنهار آن ظاهر را
باشد چه بر تقدیر دوام فنا عارف چنانچه پیش از فنا بود بعد از فنا نیز بر همان مرتبه است
زن و فرزند و سایر دوستان با بر سن سابق میشناسد اگر بعضی احوال باطن خود را نیز در

پہرہ

سنگ

گویم

مطلوب

نموده

پہرہ

نموده

منتساب

سہی ہوئی

شدہ

و بفناء حقیقی رہنمائی فرماید اگر گویند ہر گاہ ظہور ہستی مطلوب و ہر دو صورت باشند چنانچہ
 یکے را دوام بود و دیگرے را نہ و یکے از الہ منتسبات از عارف نماید و اثبات ولایت
 فرماید و دیگرے نہ گویم در صورت اولی کہ تعبیر از ان بعد میں مینماید طالب سوز و اصل
 مطلوب نگشتہ است و چون جذبہ اول سلوک ضم نگشتہ است و از مقام قلبتے قی نمودہ
 بمقلب قلب پیوستہ است حجب در میان دارد لیکن از راہ جذبہ و محبت بطریق اندراج
 النہایۃ فی الہادیۃ پرتو از مطلوب پس پردہ او در پاش میاید و او را از رفتے میر باید و چون
 حجب در میان ست دوم نے پذیرد و از خود بوجود بشریت امین نیست و بعد از ظہور در
 پردہ مے آید و نیز چون ظاہر ظلمت از ظلال مطلوب و انمودہ از انمودجات او نہ نفس
 مطلوب و ظل و انمودہ را القدر قوت نیست کہ اوصاف و منتسبات سالک را تواند
 نمود و بفناء حقیقی تواند رسانید لاجرم سالک از اوصاف و منتسبات خود درین ہنگام
 نے بر آید و بفناء حقیقی نہیں رسد ولایت چونکہ مربوط بہ مجموع جذبہ و سلوک ست بجز یہ فقط ہم
 ولایت بروصا دق نے آید و در صورت ثانیہ عارف از مقام قلب برآمد بمقلب قلب
 پیوستہ است و معاملہ جذبہ و سلوک را بانجام رسانیدہ مطلوب بے پردہ در آغوش کشیدہ
 است لاجرم ظہور در حق او دائم ست و از خود مذکور امین چہ پردہ در میان نماندہ ست تا
 مجہویت متصور گردد و چون وجود و کمالاتے کہ بہ ممکن انتساب دارد ظلال وجود و کمالات
 مطلوب ست کہ ہنگام غیبت از مطلوب ممکن آن کمالات را از خود فہمیدہ و خیانت در نہایت
 نمودہ و دعوی ہمسری پیدا کردہ بود در وقت طلوع صُلّ ظل را باطل حوالہ نمودہ از منتسبات
 خالی گشتہ رخت بھرائے عدم کشیدہ و بفناء حقیقی مشرف گردیدہ و باین فائدہ بقا کہ بر آن تشریف

لے یعنی مدون درین ہنگام ظلال را باطل حوالہ نمودہ چہ در وقت طلوع اصل ظل را غیر از محویت و نکالتے و الحق باطل
 چارہ نیست " لم یصلیہ سلمہ اللہ تعالیٰ

و بر این مطلع گرد و محل تعجب نیست اگر گویند محل دانش قلب است چون قلب فانی گشت
 باید که ظاهر نیز از دانش بے نصیب گردد گوئیم اگر مراد آنست که بے دانش قلب از ظاهر دانش
 مطلقاً مصروف است و دانش مقصور بر قلب است پس ممنوع است چه مابعد است مینمایم
 که قلب از دید و دانش ماسوا مطلقاً مستم است مع ذلک ظاهر بر دانش خود دست فلک
 منتهی دیگر میخواهد پس در مدعا را مضر نیست و تحقیق آنست که بعد از تحقق فناء قلب
 دانش که آن تعلق داشت بجائ دیگر انتقال مینماید و محل دانش آنجا میگردد و السلام
 و الا کلام اولاً و آخرافامده (۱۲) من مکاتیب شیخی و اما حی قد سنا الله تعالی
 بسیر السامی سوال صاحب زهبت گوید گویند عنان خود چه تابی و گم شو
 که جو گم شوی بیابی این نکته نمودنا صوابم چون گم شوم انگه چه یابم یا بنده اگر
 کسی در خواست از گم شدن پس او چه میخواهد جواب محل آنست که گم شدن نسبت
 به اسواست و یافت نسبت بحق جل شأنه فلا منافاة و مفصل آنست که گم شدن در
 مقام فنا که مقام عین الیقین است متحقق است چه درین موطن علم منافی عین است و
 یافت در مقام بقا که موطن حق الیقین است صورت مے بند پس گم شدن شرط یافت
 شد هر چند در یک وقت جمع نشوند فلا اشکال و این بر تقدیر است که از یافت ادراک
 مرکب خواهیم و اگر ادراک بسیط اراده داریم پس در حین گم شدن ادراک بسیط حاصل است
 چنانچه مقرر است عزیز گوید از حضرت ذات بهر استهلاک است استهلاک
 که از تصور پاک است و آن معرفت است نامش ادراک بسیط و آنجا چه محل دانش و ادراک

نصرت

۱۵ یعنی مسلم نیست و قول چه ما از سند مست ۱۲ یعنی کتب نو و چه دم از جمله اول که بنام شیخ عبدالحی بن محمد
 سید صاحب زهبت و ریافته ۱۳ بدانکه محل سید صاحب زهبت بر دفتر قوم آنست که بر تقدیر گم شدن یافت چگونه
 متصور باشد ۱۴ آئین الاضداد و الجوان فلان الاول بالنسبة الی شی و الثانی بالنسبة الی شی آخر به بلصیحی و سلمه الله

مَكَايِبِ الْمَحْبُوبِ الْقُدْرَانِي مُجَرَّدَةً لَكَاثِ الثَّانِي دَعَايَ اللَّهِ تَعَالَى عَنْهُ اِنْ مَشَى مَعَهُ
 اللَّهُ تَعَالَى اَسْرَدَهُمْ بِرُكْبَتِيَّاتٍ تَكْمُلُ نَمُودَهُ هَسْتِ وَخَتَانِ نَحَالِفِ ظَاهِرِ شَرِيعَتِ
 كَفَيْتِهِ مِمَّ وَرِمَقَامِ كُفْرِ طَرِيقِ بُوْدِهِ هَسْتِ كِه مَوْطِنِ سُكُوبِ بِيْزِيْتِ بِيْزِ كَاكِي كِه
 بِدَوْلَتِ سَلَامِ حَقِيقِي مُشْرِفِ گِشْتِه انداز اَمثالِ بِنِ سَخْتَانِ پَاكِ وَبَسْرَةِ اَنْدِ بَقَا بِرِ بِلِينِ
 اِقْدَا يَا بُيَا دَا زِدْ وَرَمَتَا بِعِ اِيْشَانْدِ عَلَيْكُمْ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ قَائِدَهُ (۱۶)
 مِنْ مَكَايِبِ شَيْخِي وَرَا مَاجِي قَدْ سَنَّا اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي اِنْ جَمَعَ بِهَرْقِ بَعْضِ
 بَايْدِ آدَمِ وَازِ عَيْنِ لَهْقِيْنِ بِحَقِّ الْعَيْشِ وَازِ قَنَابِ بَقَا وَازِ كُفْرِ طَرِيقِ بِاسْلَامِ طَرِيقِ بَايْدِ
 اِنْ تَقَامُوْ وَازِ عَدَمِ بُوْجُوْدِ وَازِ جَهْلِ بَعْلَمِ بَايْدِ رَسِيْدَةِ تَا حُسْنِ اسْلَامِ تَعَالَى كِرْدِ وَفِيْهِ كُفْرُ بُوْدِ اَشُوْ
 عَزَّ وَجَلَّ

باید که در این مقام بماند و از این مقام ترقی واقع شود و آنچه در کمال شده بود متحقق شود

هدایت ششم

در بیان مقام بقا قانده (۱۷) مِنْ مَكَايِبِ شَيْخِي وَرَا مَاجِي قَدْ سَنَّا اللَّهُ تَعَالَى
 بِسِرِّهِ السَّامِي چُونِ اَزِ بِنِ مقامِ تَرْقِيْ واقع شود و آنچه در کمال شده بود متحقق شود
 بِاَخْلَاقِ وَاَوْصَافِ وَتَعَالَى كِرْدِ وَدَوَّخِ لَهْقِيْنِ رُوْ نَمَايْدِ وَازِ قَنَابِ بَقَا اِنْ تَقَامِ بَايْدِ اِنْ بَانِ
 حُسْنِ اسْلَامِ تَعَالَى كِرْدِ وَازِ خَيْرَتِ وَدِهْشُوْیِ بَرَّ اَيْدِ دَرِ بِنِ وَفَتِ اَوْرَا بَا وَخَا بَدِ دِيَا فِتْنَةِ
 بَخُوْدِ وَعِلْمِ خُوْدِ كِه فَا نِ گِشْتِه اَسْتِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ اَوْ مِنْ كَانِ مِيْنًا فَاجِيْبًا
 وَجَعَلْنَاهُ نُورًا اَعْمَشِيْ بِهِ فِي النَّاسِ وَفِي الْحَدِيثِ مَنْ قَتَلْتَهُ فَاَنَا دِيْنُهُ
 بَا دَرِ دِيْسَارِ چُونِ دَوَّ اِ تُوْنَمُ + دَرِ كَسِ مَنَكِرِ چُو اَشْنَا كِ تُوْنَمُ مَكِرِ بِرِ مَكِرِ عَشَقِ
 كُشْتِه شُوِيْ + شُكْرَانِهْ بَدِهْ كِه خُوْنِهَا كِ تُوْنَمُ + قَائِدَهُ (۳) مِنْ مَكَايِبِ شَيْخِي
 رَا مَاجِي قَدْ سَنَّا اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي اِنْ جَمَعَ بِهَرْقِ بَعْضِ
 بَايْدِ آدَمِ وَازِ عَيْنِ لَهْقِيْنِ بِحَقِّ الْعَيْشِ وَازِ قَنَابِ بَقَا وَازِ كُفْرِ طَرِيقِ بِاسْلَامِ طَرِيقِ بَايْدِ
 اِنْ تَقَامُوْ وَازِ عَدَمِ بُوْجُوْدِ وَازِ جَهْلِ بَعْلَمِ بَايْدِ رَسِيْدَةِ تَا حُسْنِ اسْلَامِ تَعَالَى كِرْدِ وَفِيْهِ كُفْرُ بُوْدِ اَشُوْ
 عَزَّ وَجَلَّ

سومین کتاب از این مقام است و در این مقام بماند و از این مقام ترقی واقع شود و آنچه در کمال شده بود متحقق شود
 هشتم از این مقام است و در این مقام بماند و از این مقام ترقی واقع شود و آنچه در کمال شده بود متحقق شود

با سوا فرموده مقبول است و سخنان او که ناشی از سکر اند از ظاهر مضمون و اگر آن شخص
 به حصول این حال بسبب وسوسه بزرگ افعی از کمال باین سخنان شکست و همه را بر حق و بر
 شرط تقیم میداند و تمیز باطل از حق نمائید از زنا و قه و ملا حده است که مقصودش با بطلان
 شریعت است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیان اند علیهم الصلوات و
 الخیات پس این کلمات خلافیه هم از حق صادر میشوند و هم از مبطل حق را آبجیات اند
 و مبطل را سیم قاتل درنگ مار نیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قطعی را خون ناگوار
 این مقام مزله الاقدام است جمع غصه از اهل انعام بتقلید سخنان آکا بر آریاب سکر از شرط
 مستقیم مخوف گشته و پس کو چاه ضلالت و خسارت افتاده اند و دین خود را بر باد
 داده اند ندانسته اند که قبول این سخنان مشروط بشرط است که در آریاب سکر موجود اند
 و در ایشان منقود و معظم این شرائط نیامان مایه های حقست بختی آنکه که ولیز آن
 قبول است و مضائق امتیاز حق از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت
 بر شریعت آنکه حق است با وجود سکر و ب تمیزی سر نموی از تکاپ خلاف شریعت
 نخواهد نمود منصوص با وجود قول انا الحق در هر شب در زندان باز نمیرم ای گران پانصد
 رکعت نماز نافله ادا میکرد و طعمای که دست فلکمه بآن میرسید اگر چه از وجه حلال بوده
 نمیخورد و آنکه مبطل است در بیان احکام شرعی بر و چون کوه قات گران است کریمه کبر
 علی المشرکین ما تدعوهم الیه نشان حال شان است ربنا آیتنا من لدنک رحمة
 و هیئ لنا من امرنا رشداً والسلام علی من اتبع الهدی فائدة (۱۵) من

۱۵ یعنی بمعنی که طریقت که عبارت از تمام جمیع است که محل استوارست و تمیز حق از باطل درین موطن منقودست
 ۱۶ یعنی حین بن منصور طاج که طریقه شافعی است و لمصلحة سلمه الله تعالی

آتِ الْحُمْدَةَ فِي حُصُولِ كَمَالِ الْوَلَايَةِ الصُّغْرَى الْمُرَاقِبَةِ وَالْأَدَاةَ الْقَلْبِيَّةَ
مِنْ ذِكْرِ اسْمِ الدَّائِي وَالنَّقْيِ وَالْإِثْبَاتِ

هدایت ششم

در ولایت کبری و مراتب اصول قائمه (۱) من مکتوبات محبوب القصدانی تجدید
الکلیف الثانی رَضِیَ اللهُ عَنْهُ بعد از آن اگر عروس در واره اسما و صفات که اصل
این واره ظل است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات ولایت کبری می خواهد بود
و این ولایت کبری مخصوص با نبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات بالاصالة و بحسب
ایشان با صاحب کرام ایشان نیز ازین دولت بهره رسیده نصف ساقبل این واره
متضمن اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون اعتبارات ذاتیه
نهایت عروج پنجگانه عالم افر تا نهایت این واره اسما و شیونات است بعد از آن اگر
بمحض فضل از وی جل شانه از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود و سیر در واره اصول
اینها خواهد بود و از گذشت این واره اصول سیر و اصول آن واره اصول است
بعد از طے کردن آن واره قوس ظاهر خواهد شد آنرا نیز قطع باید نمود و چون از آن واره
فوق غیر از قوس ظاهر نشد بهمان قوس اقتصار نموده آید در اینجا سیر خواهد بود که بر آن

له یعنی مکتوب دوم و مستقیم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمه الله تعالی ۱۳ یعنی واره ظلال اسما و جمعی تعالی و تقدست
۱۴ یعنی قلب و روح و سر و غنی و اخفی ۱۵ قله در اینجا سیر خواهد بود که بر آن سیر اطلاع نه بخشیده اند بآنکه حضرت فاج
عمر محموم خمس سوره در مکتوب شصت و بیستم کشوف حضرت امام ربانی راضی الله عنه تفصیل بیان فرموده اند و ملاحظه فرمایید
اول آنست که ذات روح الصفات الثمانيه التميز بعضها من بعض محسوس میشود و مرتبه نایسه که فوق این مرتبه است ذات
روح الصفات الاعتبارية التميز بعضها من بعض مکشف میگردد و مرتبه ثانی که فوق این مرتبه نایسه است انذات المعنویات بالصفات
الاقتدایه التميز بعضها من بعض مشهود میشود و مرتبه رابع که فوق این مرتبه ثالث است ذات الا اعتبارات باید است که در
قلب مد نظر اولی چون ذات قالی محوط بالصفات است و صورت مثالی بصورت دانه هویدا میگردد و دوس که یک عبارت از ذات باشد و
یک از صفات ظاهر میگردد و در مرتبه اخیره چون اقتدایه اضافی محظوظ است جمیع در صورت مثالی الصفات دانه که یک از یک قوس ظاهر
ظاهر میگردد همین سیر است که حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشته اند که در آن مرتبه نیز از یک قوس ظاهر نشد در اینجا سیر خواهد
بود که بر آن سیر اطلاع ندارند ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمه الله تعالی

در این سیر شش مرتبه ظاهر

این دولت کبری

در این سیر واره اصول آن دولت

و در آن قوس

خوش گفت الہی چیست اینکہ اولیاء خود را کرامت کردی ہرکہ ایشانرا شناختند و یافت
و تا دریافت ایشانرا شناخت و چنانچہ در میان انسان کامل و انسان ناقص کثرت
و قلت آخر تفاوت است در میان مقامات و صفات اینہا نیز باندازہ آن تفاوت است
شخصی را کہ صد زبان بپسند و ہر زبان یاد حق کند جل و علا چہ نسبت دارد بشخصی کہ
او را یک زبان بپسند و آن یک زبان یاد حق نماید جل و علا ایمان و معرفت و سایر کمالات
را برین معنی قیاس باید کرد فائدہ (۳) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبُّوبِ الصِّدِّيقِ مُحَمَّدٍ كَلَامُ
الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بِأَيْدِ دَانَسْتِ كَمَا فِي دَائِرَةِ ظُلَالٍ مُتَضَمِّنٍ مَبَادِي تَعْيِنَاتِ
خَلَائِقِ سَوَاءِ أَنْبِيَاءِ كِرَامٍ وَلَا نَكْهَ عِظَامِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَظِلُّ هَرَمِ
مَبْدِ اتَّعَيْنِ شَخْصٍ سَازِ اشْخَاصِ حَتَّى كَمَا مَبْدِ اتَّعَيْنِ حَضْرَتِ صَدِيقِ الْكَبَرِ أَفْضَلِ بَشَرٍ
بَعْدَ أَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَقْطَةُ فَوْقِ اِيْن دَائِرَةِ هَسْتِ فَائِدَةُ (۴) مِنْ
مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَلَا مَأْمِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي حَضْرَتِ اِيْشَانِ بِأَقْدَسْنَا
اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ لَا قَدْ سِ نَوْشْتِ اَنْدَ كَمَا هَسْتِ ہر شَخْصِ عِبَارَتِ اَز ظُہور اسم الہی ہست
تَعَالَى كَمَا مَبْدِ اتَّعَيْنِ اوست بَكِسُوْتِ اَنْہَارِ و اشْجَارِ و حُورِ و قُصُورِ بَانْدَا زِہ تَفَاوُتِ اَسْمَاوِ
صِفَاتِ دُرُغُلُو و سِفَلِ و در جامعیت و عدم جامعیت و تفاوتِ درجاتِ جَنَانِ بَانْدَا زِہ تَفَاوُتِ
اَنْہَا سْتِ فَائِدَةُ (۵) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَلَا مَأْمِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي بِأَيْدِ
دَانَسْتِ كَمَا دُصُولِ بَطْلَالِ اِسْمِ و سِرِّ دَر مَرَاتِبِ اَنْ مَبْدِ بُولَا يْتِ صُغْرَى سْتِ كَمَا دَلَا يْتِ اَوَّلِيَا سْتِ
فَائِدَةُ (۶) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَلَا مَأْمِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي وَبِسَبْغِي لَنْ يَسْلَمَ

۱- یعنی مکتوب دوسم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ ۲- یعنی مکتوب ہست و چہدم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ
۳- یعنی مکتوب چہل و ہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ ۴- یعنی مکتوب ہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ
۵- یعنی مکتوب ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ ۶- یعنی مکتوب ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ

بالفعل وقت مساعدت این تفصیل نماید این قدر هست که قنای نفس بکمال خشنود
 فنا و این لطافت است که غیر لطافت عیش و آسودست هم پیش از فنا و هم بعد از فنا
 خیال کردنی بجای هیئت خیال کردنی الا سلام و اذا فقهوا فی الدین فامده (۴) و من
 مکاتیب شیخی و ما معی قد سنا الله تعالی بستره التامی بآنند که قنای نفس و اطمینان
 او که اسلام حقیقی بآن منوط است هر چند شروع آن از ولایت صغری است لیکن کمال آن
 وابسته بحصول کمال ولایت کبری است بلکه باصول سه گانه که فوق دایره انسا و صفات
 و شیون و اعتبارات است که ولایت کبری عبارت از مجموع این اصول سه گانه و این دایره
 است این دایره منتهای عروج پنج گانه عالم است فوق آن عالم امر را گذر نیست نفس انکسار
 آن سه گانه امیدوار است حقیقت اطمینان شرح صدر درین موطن حاصل میشود و حضرت ایشان
 ما قد سنا الله تعالی بستره الا قدیس برنگاشته اند که مطمئن بعد از حصول شرح صدر که از
 کوازیم ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر ارتقا میفرماید و آنجا
 ممکن سلطنت پیدا میکند و پستلایر مالک قرب میفرماید و این تخت فی الحقیقت فوق
 جمیع مقامات عروج مرتبه ولایت کبری است اگر گویند مقام نفس در داغ است آنرا بر
 صدر تفوق نیست فرو آمدن او بصدر بظاهر تنزل است آنرا از بقا چگونه توان گفت
 جواب گویم که داغ را هر چند بر صدر بصورت ظاهر تفوق است اما فی الحقیقت معامله
 بعکس است و یعنی صدر تفوق دارد بر داغ چه محل غرور و انایت است و موضع ترفع
 و کبر و خیالات فاسده و صدر محل انیان و الهام و واریات نیست و موطن انوار و اتم

۱- یعنی پنج گانه عالم عقلی از عناصر اربعه و نفس و پنج گانه عالم امارت قلب روح و دروغی و غنی ۲- سنا یعنی نیکان آدمیان در جابجاست
 نیکان ایشانند و اسلام و فیکه فقیه شوند و طایفه مسلم ۳- در حدیث حدیث لفظ چهارم واقع شده است ۴- سنا یعنی کتب بود و محکم
 و نیز خود و یکم از حدیث ثانی ۵- مولانا سرافند ۶- یعنی در کتب و در صد و ششم از جلد اول ۷- مصحح سلمه الله تعالی

سیر اطلاع نہ بخشید اند و این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند
 و حضرت تعالیٰ و تقدس که مبادی صفات و شیونات گشته حصول کمالات این
 اصول سه گانه مخصوص نفس مطمئنه است و حصول اطمینان مراد درین موطن میسر
 میگردد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک با سلام حقیقی مشرف میگردد و
 بهین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و بمقام رضا ارتقا نماید این
 موطن منتهای ولایت کبری است که ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات
 فائده (۲) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبُّوبِ الصِّدِّاقِ مُحَمَّدٍ الْكَافِي الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
 با وجود اطمینان نفس اجزای قالب که مرکب از طبایع مختلفه است و طبیعت او خواهان
 اکرست و گریزان از اکرست و دیگر از طغیان و سرکشی باز نماند اگر قوت شهوتیه است از
 قالب ناشی و اگر غضبیه است هم از انجا هویدا میشود مثلاً جزو ناری او با وجود اطمینان نفس از
 دعوی خیریت و بکسر باز نماند و جزو ارضی از خست و دیارت خود پشیمان نشد و علی
 هَذَا الْقِيَاسِ سَائِرُ الْأَجْزَاءِ تَمَيَّنِي كَمَا سَائِرُ حَيَوَانَاتِ كَفِ النَّفْسِ نَاطِقَةٍ نَارِدِيْنَ صِفَاتِ
 ردیله در آنها کائن است و شهوت و غضب شره و حرص متصف اند و این جهاد و مخالفت
 همیشه برپاست بواسطه مصالح و منافع و امید است که این مخالفت بفضل خداوندی
 جَلَّ سُلْطَانُهُ از ترک استیجاب بالاتر رود و از ارتکاب کراست تفریه بپایان فرود
 نیاید فائده (۳) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَ إِمَامِي قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى سِيرَةَ السَّائِي
 از علامات فنا و روحی و برتری و خفی و اخفی و بایه الاطمینان از هر کدام پرسید بودند خدا

کرده

۱ یعنی دائرة اصول صفات و شیونات و دائرة اصول اینها دائرة فوق که از ان غیر از قوسه ظاهر نشده ۲ یعنی کتب
 پنجاهم از جمله ثانی بطریق انقطاع ۳ مولانا ابوالحسن محمد سید الله قاسمی ۴ یعنی دیگر واجب و فرض نرسد ۵ یعنی
 و مرکب تحریر و عام هرگز نگردد ۶ یعنی کتب مدوسی و سوم از جمله اول ۷ مولانا ابوالحسن محمد سید الله قاسمی

کمال فنا و نفس آنست که چنانچه صفات کمال لمحق باطل شدند و غیر از عدم در سالک نماند
 این عدم که مرآت کمالات بود نیز بعد از مطلق لمحق شود این زمان از عارف نه عین ماند
 و نہ اثر لا یبقی ولا تذکر بعد از آن حکیم من قتلته فانادیته معاظمه بقاست معاظمه
 ولایت کبری در پیش است فنا و بقا هر چند در ولایت صغری صورت بسته بود لیکن
 حقیقت فنا و بقا در ولایت کبری است آنکارم که حقوق عدم خاص بعد از مطلق از
 خصائص این ولایت است قلمده (۶) من مکاتیب المحبوب القمدانی مجلد اول الف
 الثانی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ باید دانست سیرے که بعد از سیر آفاق و انفس میسر میگردد و سیر
 در اقریت است تجلی فعلی و تجلی صفتی و تجلی ذاتی درین موطن متحقق میشود و از سلطنت
 و ہم و دائره خیال اینجا نجات حاصل میگردد زیرا که سلطان و ہم و خیال را در بیرون
 دائره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نہایت و ہم تا نہایت ظلی است ہر جا ظلی نمود
 و ہم نبود پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از و ہم بعد از موت میسر شود کہ و ہم رو بعد از
 آورد و در ولایت اصلی کہ ولایت کبری است خلاصی از قید و ہم و خیال درین و بار میسر
 کہ با وجود و ہم از قید و ہم آزاد است آنچه طائفہ اولی را در آخرت است طائفہ آخری را
 در اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشاء حصول مطلوب غیر از منقوت و ہم و خیال است
 و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراش و ہم منترہ و مبر است مابا کہ حضرت مولانا روم
 از حیطہ و ہم و قید خیال تنگ آمدہ آرزوئے موت مینماید تا بود کہ مطلوب اعریان از لباس و ہم
 و خیال در کنار کشد و در مبادی موت مع عافاک اللہ نموده میفرماید من شوم عریان

تاریخ

تاریخ

۱۵ یعنی حق فراید بل و سبک بقیل رسانیدم و در افسر منم و نہایت ۱۲ ۱۵ یعنی مکتوب سوم از بعد ثانی ۱۵ مولانا
 سلمہ اللہ قالے کہ مدخل قول است جل شانہ و منم اقرب الیہ من کل الوجود ۱۵ یعنی مولانا جمال الدین رومی کہ
 سر و منم و کہ حق دے کہ در موطن موت عافاک اللہ بگوید یعنی مافیت بخند را خداے قالے ۱۵ ملخص

۱۶۹

۱۷۰

کریمہ اُمّی شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ وَصَدِيقُ الْتَوَّابِ
 دَخَلَ الْقَدْرَ انْفِصَحَ الْحَدِيثُ دَلِيلٌ بَرَّانٌ سَتِ وَنَفْسٌ جَوْنٌ اَزْ رِزْأُلِ اَوْصَافِ پَاکِ گُزْدِ
 وَاَزْ دَعْوِی سُرْمِی وَاَنَانِیْتِ بَرْمِی وَتَاْمِبِ شُوْدِ وَنُظْمِیْنِہِ وَفَرْغِی گِرُوْدِ وَبِقِصْصَاتِ کَرِیْمِہِ
 رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْیَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا الْاٰیَةِ جَاءَ خُودِ بَلْدَارِ دَوَا زَمِیْنِ
 ہجرت نماید و جوارِ صُلْحِی کہ لطائفِ عالمِ اُمرست اختیار نماید بِمُضَدِّقِ خِیَارِ کُرُوْجِ اِنْجَاہِیْنِ
 خِیَارِ کُرُوْجِ اَلْاِسْلَامِ اِذَا فُتُوْا رِیْسِ لَطَائِفِ عَالِمِ اُمر میگردد و بر تختِ صَدْرِ سِتْقَارِ
 گِرَفْتِہِ تَمَكُّنِ سُلْطَنْتِ پیدامیکند و این تختِ صَدْرِی الْحَقِیْقَہِ فَوْقِ جَمِیْعِ مَقَامَاتِ عُرُجِ
 مَرْتَبَہِ وَلاِیْتِ کُبْرٰی سَتِ بَرَاَیْنْدَہِ اِیْنِ تَخْتِ رَا نَظَرِ بَا لَطِیْنِ بَطُوْنِ نَفُوْذِ مِیْکَنْدِ کہ اِیْنِ مَطْمَیْنِہِ
 رَا اِنْجَاہِیْشِ مُخَالَفَتْ نَمَانْدَہِ سَتِ وَجَا لِ سَرِکَشِیْہِ چُونِ اَزِ ہِستِی وَاَنَانِیْتِ خُودِ بَقَرِیْتِ
 نِیْسْتِی آمْدِ وَاَزْ مَانُوسَاتِ وَنُتَبَّاتِ تَہِی وِکِیْوُشْدِ وَاَزْ بَا بِلِ اَنْ سِیْرِ دُہْمُوتِ و
 عَدَمِیْتِ سَاخِیْتِ حَقِ تَعَالٰی اَوْرَا بَا یْنِ کَرَامِتِ بِنَوَاخْتِ بَجَلْعِتِ سُلْطَنْتِ مَشْرِقِ خِشْتِ
 فَا نَظَرُ اِلٰی اَنْقَادِ حَسْبِ اللّٰهِ کَیْفَ یُحْیِی الْاَوْضَ بَعْدَ مَوْتِہَا اِیْنِ ہَنْکَامِ بَجَائِ اَوْصَافِ
 ذَمِیْمِہِ اَخْلَاقِ سَیِّئِہِ اَوْصَافِ اَخْلَاقِ حَسَنِہِ اَوْرَا عَطَا مِشُوْدِ کہ غَیْرِ اَزِ نِکُوْلِ اَزِ مِی
 چِزِی دِیْگَرِ نِیَا یِدِ و دَعْوَتِ بَحِی فَرَا یِدِ اُولٰٓئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِہِمُ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّٰهُ
 غَفُوْرًا رَّحِیْمًا فَامْرَہِ (۵) مِّنْ مَّکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَ اِمَامِیْ قَدْ سَنَّ اللّٰهُ تَعَالٰی سُنَنَہِ

۱۵ بدانکہ این کریمہ واقعہ ہست در سورہ زمر و بارہ دہائی یعنی آیا بس کہیکہ کثا مکر وہ ہست خدا سبتہ اور برائے دین اسلام پس اور
 بر روستی یافتہ از پیرہ و گار خود ۱۳ یعنی نے پروردگار را بپردون برار ازین دیکہ کہ ستمگار اندام بل آں با کہ این کریمہ واقع ہست
 در سورہ نساء و بارہ دہ الحسانات ۱۲ رواہ مسلم بلفظ خیر ہم ۱۱ بدانکہ این کریمہ واقع ہست در سورہ ہم دہارہ اعلیٰ کا
 ادھی یعنی پس در گم رہنا ہلئے دہت خدا کہ بگوئے زمرہ میگرواند زمرن پس از مردن آں ۱۲ این کریمہ واقع ہست در سورہ
 فرقان بارہ دہ قال الذین پس آں جماعہ دل سازہ خدا بر پستے ایشان را بپنیکہا و ہست خدا آمزندہ مہربان - و لفظ الایۃ
 فادونک الخ ۱۲ یعنی مکتوبہ صد و پنجاہ دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابوالحسن علی بن ابی طالب علیہ السلام

حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند کہ ہفت سال ہمراہ مولانا عارف ہر روز
پوسے آن بودم کہ از اصل آگاہی یابم شد بار سفر حجاز رفتم اگر مثل مولانا یا شبیر مولانا
آنجا می یافتم ہرگز بر نہ گشتم قائمہ (۹) مِنْ مَّكَاتَيْبِ الْمُحِبُّوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُحَمَّدٍ الْكَافِ
الثَّانِیْ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ طریقی کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ این فقیر را بآن طریق
مشار ساختہ است از بدایت تا نہایت نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن اندراج نہایت
ست و بدایت و بر این بنیاد و عمارت ہا ساختہ اند و کوشگہا بنا فرمودہ اگر این بنیاد و بنیو
مُعاملہ تا باینجائے افروختن از بخارا و سمرقند آورده در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شیر
و بطنی است کشتند و بآب فضل سالہا آنرا سیراب اشتند و بہ تربیت احسان مُربّے
ساختند چون آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ
الَّذِیْ هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِیْ لَوْ لَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ بَيْنَا بِالْحَقِّ

نسخہ

بابت ہم فصل ہدایت

ہدایت ہم

وہ بیان ولایت علیا قائمہ (۱) مِنْ مَّكَاتَيْبِ الْمُحِبُّوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُحَمَّدٍ الْكَافِ
الثَّانِیْ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ چون سیر را تا باینجا رسانید متوہم شد کہ مگر کار را تمام کردہ
باشد نہ آرد و اندکہ این ہمہ تفصیل اسم الظاہر بودہ کہ یک بزوے طیران است و اسم
باطن ہنوز در پیش است کہ بازوے دویم است از برائے طیران عالم قدس چون آنرا
بتفصیل بانجام رساننی و وجہ از برائے طیران طیار کردہ باشی و چون بعنایت اللہ سبحانہ
سیر اسم باطن نیز بانجام رسید و وجہ طیران میسر شد الحمد للہ الَّذِیْ هَدَانَا لِهَذَا
وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِیْ لَوْ لَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ بَيْنَا بِالْحَقِّ لے فرزند از سیر

بابت ہم فصل ہدایت

صلہ یعنی خلیفہ حضرت سید میر کمالؒ و مولانا بہار الدین کہ پرورشان بودند مولانا ابوالحسن علیہ السلام علیہ السلام
دوہد و شصت از جلال و مولانا سید احمد شاہؒ یعنی خضر و سنانے بلند ۲۵۰ یعنی کتب دوہد و شصت از جلال و مولانا ۲۵۰

زین و از خیال تا خرام در نہایات الوصال فائدہ (۷) من مکاتیب المحبت
 الصمدانی حضرت المجتہد الکلی الشافعی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہر چہ در مراتب آفاق
 و انفس ظاہر میشود بدیع ظلیت تقسیم است پس سزاوارتی بود تا اثبات اصل نمود ما یہ
 و چون معاملہ از آفاق و انفس گذشت از قید ظلیت رست متہیان دائرہ ظل بر تہجلی
 برقی کہ ناشی از مرتبہ اصل است میسر است کہ یک ساعت از قید آفاق و انفس دار ماند و
 جمعی کہ از دائرہ آفاق و انفس در گذشتند و از ظل بطل پیوستند این تہجلی برقی در حق
 ایشان الہی است و ما واکے این بزرگواران دائرہ اصل است کہ تہجلی برقی ناشی از انست
 نہایت کمال و ولایت ظلی کہ ولایت صغری است بہ تہجلی برقی بحصول می پیوندد و این
 تہجلی برقی قدیم اول است در ولایت کبری کہ ولایت انبیاست علیکم الصلوٰات و
 التسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیاست قد سنا اللہ تعالیٰ بأسراہیم ازینجا
 تفاوت در ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوٰات اللہ تعالیٰ و تسلیمات
 علیکم کہ نہایت آن ولایت بدایت این ولایت است از کمالات نبوت انبیا علیہم
 الصلوٰات و التسلیمات چہ گوید کہ بدایت نبوت نہایت این ولایت است مگر حضرت خوجہ
 نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سیرت نصیب از ولایت انبیا علیکم الصلوٰات و التسلیمات
 و التسلیمات بتبعیت و وراثت فرا گرفته اند کہ گفتہ ما نہایت را در بدایت درج میکنیم
 این فقیر اینقدر میدانند کہ نسبت حضور نقشبندیہ چون کمال شد بولایت کبری می پیوندد
 و از کمالات آن ولایت حظ وافر میگیرد بخلاف طرق دیگران کہ نہایت کمال شان تا تہجلی
 برقی است فائدہ (۸) من مکاتیب شیخی و ما می قد سنا اللہ تعالیٰ بسیرۃ الشافعی

۱۰ یعنی مکتوب سوم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابوالسعد سید احمد نقشبند قدس سرہ و مشہور ہے در تہجلی فعل و صفت
 بیشتر گشت ۱۳ یعنی مکتوب چہم از جلد اول و نیز مکتوب ہفتم از جلد اول ۱۴ مولانا ابوالسعد سید احمد نقشبند

ذاب تعالی چه نسبت است کلام اعتقاد قائده (۳) من مکاتیب شیخی و اما فی
 قدسنا الله تعالی بپیریه الشری فوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب افضلیت
 صاحب حقیقت اولی بر صاحب حقیقت ثانیه نیست چه میتواند که صاحب حقیقت حقانی
 را عروجات بر حقیقت فوقانی شود و مراتب قرب رود و صاحب حقیقت فوقانی
 مجوس حقیقت خویش بود و عروج از حقیقت خود نماید و کثرت مراتب قرب که مدار فضل
 بر آنست حاصل نکند نه مبنی که ولایت ملا اعلی فوق ولایت خواص بشرست و فضل مر
 خواص بشر راست با صبار عروج از حقایق ملک ملک عروج از حقایق خود نیست
 و اما مثلاً که مقام معلوم در شرح مواقع مذکور است ان الملائکة وان كانوا
 فوق البشر فی بعض الامور لیکن الا فضلیة بمعنی کثرة الثواب للبشر و نیز عالم امر
 فوق عالم خلق است و فضل مر عالم خلق است چه قرب عالم خلق اصلی است و قرب عالم امر
 ظلی است عن غیر خاک پائین تر لطایف عالم خلق و عالم امرست و پستی اوسب رفعت او
 گشته است و قربی که خاکیان است قدسیان نه زمین زاده بر آسمان تاخته +
 زمین و زمان را پس انداخته + قائده (۴) من مکاتیب المحبوب الصمدانی محمد دالایف
 الثانی رضی الله تعالی عنه اگر ولایت را بر نبوت مزینت میبود ملائکه ملا اعلی که ولایت
 ایشان اکمل است از سایر ولایات از انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام افضل میشوند و اگر
 ازین طایفه چون ولایت را افضل از نبوت پنداشتند ولایت ملا اعلی را اکمل از ولایت
 انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام دیدند ناچار ملائکه عالین را از انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام
 افضل گشتند و از جمهور اهل سنت جدا افتادند و کل ذلك لعدم الاطلاع علی حقیقة النبوة

این

انجا

در آن عالم محو است

در آن

اسم باطن چه نویسد که مناسب حال آن است تبار و بطن است اینقدر از آن مقام و اینها که
 سیر در اسم ظاهر سیر در صفات است بے آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ گردد و تعالی و تقدس
 و سیر در اسم باطن نیز هر چند در اسم است اما در ضمن آنها ذات تعالی و تقدس ملحوظ است
 و آن اسم در رنگ سیر مانند که روپوش حضرت تعالی شسته شده و صفات علم ذات او تعالی
 اصلاً ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ ذات است تعالی در پس پرده صفت زیرا که علیم
 ذات است که مراد علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلم
 سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا سائر الصفات و الاسماء و این اسم که باسم
 الباطن تعلق دارند بادی تعینات ملائکه ملائکه است علی نبینا و علیهم الصلوٰات
 و التحیات و شروع درین اسم نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا که ولایت
 اعلی است و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد آن
 فرق باندک خیال کنی و بگوئی که از علم تا علیم اندک راه است لایکله فرقی که در میان
 خاک و محدب عرش است نسبت بآن فرق حکیم قطره دارد نسبت بدریا محیط در گفت
 نزدیک است و در حصول دور دور فاصله (۲) من تکاتیب شیخی و اما فی قدسنا
 الله تعالی سیرة السامی این مقام درجه اعلی است از ولایت حتی که بر ولایت انبیا
 علیهم الصلوٰة والسلام متفوق دارد و فضیلت شان از راه نبوت شان است و در
 قلب این مقام زیاده از وسعتی است که در مقام سابق بود چه آن وسعت باندازه
 وسعت اسم و صفات و شیون و اعتبار است بے اعتبار ذات و درین وسعت ذات
 تعالی باین کمالات ملحوظ است شتان مابین الوُسْعَیْنِ اسم و صفات را در جنب

له قدر و کمال یعنی نقطه بین میان زمین و آسمان و در میان خلق و تعالی و کمال و کمال است و این کتب و این کتب و این کتب

و مشابہ اعتبارات ذاتیہ است کہ تمایز آنها بعلم حصولی مناسب بعد از ان اگر سیر
واقع شود مناسب علم حضوری خواهد بود آری فرزند اطلاق علم حصولی و علم حضوری
در ان حضرت جلّ سلطانہ باعتبار تشبیل و تنظیر است زیرا کہ صفاتے کہ وجود آنها از ان
ست بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسب حصولی است اعتبارات ذاتیہ
کہ اصلاً زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم آنها مناسب علم حضوری
و لا فلیس ثم لا تعلق العلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من المعلوم فیہ
شیء فانہم و این تعین اول کہ آن شهر جامع کنایت از دست جامع جمیع ولایات انبیاء
کرام و ملائکہ عظام است علیہم الصلوٰۃ والسلام و متہائے ولایت علیاست کہ خصوص
بلا اعلیٰ است فائدہ (۸) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی بیریہ
السامی العمدۃ فی حصول الولایتین الاخرین الذکر السانی بالنف و الاثنان
فائدہ (۹) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی بیریہ السامی استغفار
منوہ بودند کہ در وقت تکرار کلمہ طیبہ نقی و اثبات لسانی کلمہ مبارکہ محمد رسول الله
بان ضم کند یا نہ اگر بکند بعد از چند مرتبہ بکند مخد و امر تبہ را تعین نیست بعد از ہر وہ
یا ہر بیست یا ہر پنجاہ یا ہر صد ضم کنند

ہدایت دوم

در بیان کمالات نبوت فائدہ (۱) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله بیریہ السامی

۱۰ یعنی در نہ پس نیست آنجا کہ ارتباط علم معلوم بدون آنکہ از معلوم در عالم جزیرے حاصل آید پس دیباچہ این سخن را
کہ از وقت عالی نیست ۱۱ یعنی مکتوب صدوی و بیستم از جلد اول ۱۲ مولانا محمد ربیعہ المراد منہا الولایۃ الکبریٰ والولایۃ علیہا
الصلوٰۃ والسلام و الملائکہ العظام علیہم الصلوٰۃ والسلام ۱۳ یعنی مکتوب صد و چیل و دوم از جلد اول ۱۴ مولانا سلمہ اشرف قاسمی
۱۵ یعنی مکتوب چیل و بیستم از جلد اول ۱۶ مولانا ابوالحسن سلمہ الله تعالی سلمہ الله تعالی

نسخ

مقام تابع آن مختصر پاک اند و طغیل او باین دولت مشرف اند و چون این مختصر مخصوص
به بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این مختصر را بیشتر
شده است بحکس را بیشتر شده درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چنانچه
صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات نبوت اند و آن کمالات
رشته و مثال اندر حقیقت این کمالات را و آلت میگرد که نقطه که در ضمن این سیر
قطع میاید زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات
را چه نسبت بود به جمیع کمالات اقدم دریای محیط را نیز نسبت است بقطره درینجا آن نسبت
هم مفقودست مگر آنکه گوئیم که نسبت مقام نبوت بمقام ولایت همچو نسبت غیر متناهیست
بمتناهی سُبْحَانَ اللَّهِ جَلِّیْهِ ازین سیر میگوید الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ مِنَ النَّبُوَّةِ و دیگرست از
عَدِمِ أَكْثَرِ هَیْئَةِ الْإِنْسَانِ فِي تَوْجِيهِهِ وَ كَلَايَةُ النَّبِيِّ أَفْضَلُ مِنْ تَبْوَتِهِ ۛ كَبُوتُ
كَلِمَةٍ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فَأَمْدُهُ (۵) مِنْ مَكَايِبِ شَيْخِي وَ أَمَامِي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ
تَعَالَى بِسِرِّهِ الشَّافِعِي تَأْسِيرَ سَالِكِ أَصُولِ سِتِّ شَوْقِ وَ حَلَاوَتِ مَعْرِفَتِ وَ دِرَازِي
زَبَانِ وَ رُبَّيَانِ اسْرَارِ وَ مَعَارِفِ وَ اثْبَاتِ نَسَبِ إِحَاطَةِ سَمَرِ بَانِ إِصَالَتِ وَ ظَلَمَتِ
مِرَاتِيتِ وَ اَشْثَالِ آن گنجایش دارد و چون موعظه از اصول بالا رود و ضل را در رنگ ظل
و اگر در کل لسان محال آید و نسبت منسوخه رو باینست تا آرد مَا لِلرَّابِّ وَ رَبِّكَ لَا دَبَابَ
و این معرفت و حلاوت منتفی گردد در آن موطن اگر علم و آلت از دست از بابت دیگرست
آفریت که تعبیر از آن محمل و حیرت انساب است مَنْ لَمْ يَدْنُقْ لَمْ يَدْنُ أَنْ جَلَّ وَ تَكَارَّرَ
که نصیب عوام است آفریت تا بآن متحقق نشود در نیابد و آن محمل و حکایت است که هزاران

۱۵ یعنی کتب است و چهارم از جلد اول ۱۶ و لا تأسیله تعالی
۱۷ که کمال بعضی عرفاء من عرف الله طلال لسان ۱۸ که کمال بعضی الشیخ من عرف الله کل لسان ۱۹ مصحح

مرتبه سابع و فرموده است تَعَالَى فَقَدْ تَمَّ مِنْهُ زَيْدٌ وَتَعَالَى زَيْدٌ وَتَعَالَى زَيْدٌ
بشکرت صفات رهنی نیست هر چند آنفکال صفات از ذات تعالی متصور نیست
و ذات تعالی از صفات در هیچ وقت و حال جدا نه لیکن بمقتضای آنکه زید مع من
احب محبت ذات را با ذات تعالی معیت است که از صفات آنجا هیچ ملحوظ نیست
پس آنفکال ذات از صفات در دید محبت است که بیشتر معیت مذکور است و پس نه در
خارج و نفس الامر فائده (۲) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَ مَا مَنِي قَدْ سَنَّا اللَّهُ تَعَالَى بِسْمِ
الشَّامِي اِنْ کمال باشی از کمالات نبوت است و حصول این کمالات بالاصالة انبیاست
عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَ تَبْعِيَّتِ وراثت هر که را بنوازند فائده (۳) مِنْ مَّكَاتِبِ
شَيْخِي وَ مَا مَنِي قَدْ سَنَّا اللَّهُ تَعَالَى بِسْمِ الشَّامِي از حصول کمالات نبوت مرعوض
افراد است را بطریق تبعیت و وراثت لازم نمی آید که آن بعض نبی باشد یا مساوات
بابی پیدا کند چه حصول کمالات نبوت دیگر است و حصول منصب نبوت دیگر چنانچه
تحقیق این معنی تفصیل در مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان قَدْ سَنَّا اللَّهُ تَعَالَى
بِسْمِ الْأَقْدَسِ مَسْطُورٌ است فائده (۴) مِنْ مَّكَاتِبِ الْحَبِيبِ الْقَمَدَانِي مُحَمَّدٍ
الْأَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ در میان لطائف انسانی خط و افزاین کمالات
بالاصالة مختصر خاک است و سایر اجزای انسانی چنانچه از عالم امر و چنانچه از عالم خلق بهره درین

سوره قدر مرتبه سابع افراد ذات است تعالی و تقدس از مراد ذات و صفات و اسما در اینجا است که در مرتبه تعیین ملی کائنات اندک
در خارج و نفس الامر موجود اند چنانچه این معنی نقل از حضرت امام ربانی رقم در مکتوب عدد و ششاد و سیم از جلد اول مکتوبات مصحومی
مصرح است مکتب رحمت الله علیه پاره از این مکتوب در بابت نوزدهم ایراد خواهد نمود و زیاده تر تفصیل این معنی که در مکتوبات
مذکور است و تلفات آنرا بنیاد کرده فن شایسته رجوع الیه ۱۲ مولانا ابوالسعد سلیمان الله تعالی علیه مکتوب جیل و بیستم از جلد اول
سوره ماسوره ۱۰ قدر این کمال از اصل عبارت این است و از گذشت اسم الباطن در جانب روح کمالات نبوت در پیش است
علی تفاوت مراتب تنبیه و طریقی حصول این کمالات بالاصالة ۱۱ ۱۲ مکتوب عدد و نود و دوم از جلد اول «مولانا»
۱۳ یعنی مکتوب دهم و ششم از جلد اول «مولانا ابوالسعد سلیمان الله تعالی علیه» مکتوب سیم و بیستم

۱۲۰

۱۲۱

مجموعه کتب

۱۱

۵۲ کتاب از اصول و مسائل ۵۲ کتاب از اصول و مسائل ۵۲ کتاب از اصول و مسائل

میزیت بر علم و دانش دارد و آن خون و حیرت است که بوجود بر شوق و علاقت است
 این اطلاق از قبیل طرح بالمشبه الذم است فائده (۶) من مکاتیب شیخی و امامی
 قد سنا الله تعالی یسیر الشاکلی در انتهای نسبت باطن از مذکور دور تر می افتد و از
 ظاهر بیگانه تر میگردد و وضع معشوقی او که ناز و استغنا از لوازم آنست بکمال میرسد
 نسبت باطن هر چند بجهالت می کشد زیبا تر بود قال الصدیق اکابر مدحوا الله تعالی
 عنه العجز عن ذلک الا ذلک اذ ذلک این تعطش و نیافت ظاهر تازمانه است که کاغذ
 ظاهر بر پاست و چون در آن خلل سدوندای الجمل در رسد نسبت باطن میدان خالی
 یافته بعد آب تاب بپرده در جلوه ظهور آید و نیز چون موت از مقتدات قیامت است
 شهود آنجا اتم و اکمل است و چون نوم را با موت اخوت و مناسبت است بعضی را در
 حین نوم حالتی رؤیید که شبیه حالت موت بود و بر بیداری تفویق داشته باشد و
 چون معامله بر رخ صغری با انجام رسد و بر رخ کبری رونماید و اجزاء منتشره راجع سازند و
 معامله از خلل وارد در آن وقت دولت قرب بالاصالة بدن عنصری را باشد و بکمال عز و جاه
 امام و پیشوائی لطائف عالم افرش گردانند و بر عکس معامله و نیادی که باطن در معاملات
 قرب اصل است و ظاهر تابع آن ظاهر اصل بود و باطن تابع آن باشد نه آن معنی که
 نسبت از باطن سلب نموده بظاهر دهند و او را تابع ظاهر گردانند بلکه باین معنی که باطن نسبت
 سابق متمکن بود و ظاهر را امری دهند و قربی و منزلی بخشند که باطن با وجود معامله خود
 بشوق و آرزو بتبعیت ظاهر خواهد و نسبت خود را در جنب نسبت او منحوس و تسلیمی بیند
 تسبیح بعضی کمال باشند که درین نشأ آن یابند که دیگران فرو یابند و امر و ظاهرشان با
 باطن شان میزیت داده آنرا بمسوح و این را تابع سازند و دنیای شان را حکم آخرت دهند

باجماع معاریب انبیا کتاب سنت است معاریب اولیا فصوص فتوحات مکیه است بر سر
 قیاس کن گشتن من بهار مراد ولایت اولیا پائے بقرب حق برود ولایت انبیا نشانه
 اقربیت اوتعالی نماید ولایت اولیا دلالت بشهود نماید ولایت انبیا نسبت مجهول
 الکیفیت اثبات فرماید ولایت اولیا اقربیت را شناسد که چیست و جهات را نداند که
 کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را عین بحد و اند و شهود را نفس عقیبت شهود
 فائده (۱۱) من تمکاتین شیخی و دامای قد سنا الله تعالی بستره الشایع شریع فایز
 نفس در ولایت صغری است و کمالات آن مربوط بولایت کبری است بلکه با عیدال عناصیر
 از بهر است که وابسته بکمال است فائده (۱۲) من تمکاتین شیخی و دامای قد سنا
 الله بستره الشایع شهود و مشاهده بر ظلال وابسته است درک وصل تا جامعیت که هست
 و چون معامله از ظلال بگذرد و اصل بهم درنگ بظلال در راه ماند کار و بار غیب الغیافت
 معاملات سابق هباء منثور اگر در دوایمان شهودی یا میان غیب مبذل گردد و بجایست
 و خلوت و اذواق بیزگی و در دو حزن آید کان رسول الله صلی الله علیه و سلمه دایم
 الحزن متواصل الفکر لذت این بزرگواران در طاعت محبوب است و بس و انش شان منحصر
 بندگی دیگران در لذت شهود متلذذ و اند و بخیاالصال مغرور و ایشان از شهود چشم فرو
 و این وصال با خیال تصور نموده به غیب که هزاران منزلت بر شهود دارد آوریده اند و کبریت
 در بندگی او چیست بر بسته تحریر اولی که پیام دریا بند را از تجلیات و ظهورات میدانند
 خشوع و دو حزن نظر بر سجد گاه زیاده از شهود و مشاهده تصور میفرمایند فائده (۱۳)
 من تمکاتین شیخی و دامای قد سنا الله تعالی بستره الشایع چون معامله از کمال

به که فصوص الحکم و فتوحات مکیه هر دو کتاب با طبعات حضرت شیخ محمد بن ابی البرکات است و این کتابی است که در کتب مشهوره و کتب
 انانی و معروفه است و این کتاب مشهور است از جمله کتب شیخ محمد بن ابی البرکات است و این کتاب مشهور است از جمله کتب شیخ محمد بن ابی البرکات است

بِحَدِّهِ الْاَلِفِ الْثَانِي رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ اَعَزُّ مِنْهُ فَرَزَنْدِشُو بَشْتُو که اَنْبِیاءُ عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ دَعَوْتُ رَامَقْصُوبِ عَالَمِ خَلْقِ سَاخْتِه اَنْدِ بُنِی الْاِسْلَامُ عَلٰی خَمْسِ وَچُونِ قَلْبِ
مُنَاسِبَتِ عَالَمِ خَلْقِ بِشْتِ رُوْزِ بِتَصْدِیقِ اَوْ نِیَزِ دَعَوْتُ فَرَمُودِه اَنْدِ وَاَزِ اَوْرَاکِ قَلْبِ
فَرَمُودِه اَنْدِ وَاَزِ اَلْاَمَلُ رُضِی فِی الطَّرِیقِ سَاخْتِه اَنْدِ وَاَزِ مَقَاصِدِ شَمِره اَنْدِ بِلِجِ
بِهشتِ وَاَلَامِ دُورِخِ وِدولِتِ دِیدارِ وِیْدِ وَلِتِ جِریانِ هِمِه اَبَسْتِه عَالَمِ خَلْقِ سِتِ عَالَمِ
اَمْرِ اَبانِ تَعْلُقِ نِیستِ دِیگرِ عَمَلِکِ فَرَضِ وَاِجِبِ سُنْتِ سِتِ اِثْنِ اَنْ بَقَالِبِ تَعْلُقِ
که اَزِ عَالَمِ خَلْقِ سِتِ وَاِنْچِه نَصِیبِ عَالَمِ اَمْرِ سِتِ اَزِ اَعْمَالِ نَافِلِه سِتِ پَسِ قُرْبِکِه ثَمْرَه اَوْرَا اِنْ اَعْمَالِ
سِتِ بَا نِزَا اَعْمَالِ خُوابِدِ بُوْدِ پَسِ نَاجِدِ قُرْبِکِه ثَمْرَه اَدَارِ فَرَاضِ سِتِ نَصِیبِ عَالَمِ خَلْقِ بَاشِدِ و
وَقُرْبِکِه ثَمْرَه اَدَارِ نَافِلِ سِتِ نَصِیبِ عَالَمِ اَمْرِ وِشْکِ نِیستِ که نَقْلِ بَا نِزَا فَرَضِ سِتِ سِجِ
اِعْتِدَاوِنِ نِیستِ کَاشْکِه عِلْمِ قَطْرَه دَاشْتِه نِسْبَتِ بَدِیَا مَحْطِ بَلْکِه نَقْلِ بَا نِزَا سُنْتِ نِیَزِ
بِیْنِ نِسْبَتِ سِتِ اِگرِچِه دَرِ مِیَانِ سُنْتِ وِفَرَضِ نِیَزِ نِسْبَتِ قَطْرَه وِدرِیائِ مَحْطِ سِتِ پَسِ
تَفَاوُتِ دَرِ مِیَانِ هَرِ دو قُرْبِ اَزِ بِنَا قِیَاسِ بَا دِیگرِ وِمُزِیْتِ عَالَمِ خَلْقِ رَا بَرِ عَالَمِ اَمْرِ اَزِ بِنِ
تَفَاوُتِ بَا دِیگرِ نِستِ فَا مَدَه (۱۰) مِنْ مَّكَائِبِ الْمَحْبُوبِ الصِّدِّیْقِ الْحَدِّیْقِ الْاَلِفِ الْثَانِی
رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ عَلَیْهِمُ وِمُعَارِفِ که مُنَاسِبِ مَقَامِ نُبُوْتِستِ وِدولایتِ اَنْ نُبُوْتِ فَرَاغِ
اَنْبِیاءِستِ عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَچُونِ دَرِ اَقْدَامِ نُبُوْتِ تَفَاوُتِستِ دَرِ شَرِیْعِ نِیَزِ
بَا نِزَا اَنْ تَفَاوُتِ اِخْتِلَافِ پِیْدَا اَمْدِه سِتِ وِمُعَارِفِ که مُنَاسِبِ مَقَامِ ولایتِ اَوَّلِیستِ
شَرِیْعَاتِ مُشَاخِصِستِ وِعِلْمِیکِه اَزِ تَوْحِیدِ وَاِتِّحَادِ خَبَرِ مِیْدِه وَاَزِ اَحَاطِه وِسَرِیَانِ اِشْیَاءِ
وَاَزِ قُرْبِ وِمُعِیْتِ نِشَانِ بَخْشِدِ وَاَزِ مَرِ اَرِیْتِ وِظَلِیْتِ اِشْعارِ فَرَا مِیْدِ وِشْهُوْ وِمُشَاهَدِ اِشْیَاءِ

سَدَقَ

بِجَدِّ

حضرت ایشان همان مکتوب حقیقت کعبه که عبارت از سرود قات عظمت و کبریات
 فوق کمالات نبوت نوشته اند و نصیب از آن کمالات جز و آنچه در اثبات کرده اند
 و نصیب از حقیقت کعبه نیست و حدانی که از مجموع عالم خلق و عالم امر بهم رسیده نوشته
 اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذات را فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش
 فرموده اند که ذات الله تعالی در این وجود و عدم است فائده (۱۶) مِنْ تَكْوِينِ
 شَيْءٍ وَ لَا مَحْجُوزٍ قَدْ سَمِعْنَا اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيِّ سَوَالِ مرتبه کمالات نبوت فوق
 مرتبه اَسْمَاءِ و صفات و شیون اعتبارات است پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که
 اعتبار مسجودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بجه معنی است جواب این
 شبه تفصیل میخواهد این قدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اَسْمَاءِ و صفات و شیون
 اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند فائده (۱۷) مِنْ تَكْوِينِ الْحَقِيقِ
 الصَّمَدَانِیِّ جَزْدِ الْأَكْفِ الثَّانِیِّ رَضِیَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بآید و است که حصول این نبوت
 یعنی کمالات نبوت در حق انبیاء علیهم الصَّلَاةُ و السَّلَامَاتُ بِالْإِصَالَةِ و بے توسط و
 بے تبعیت است و در حق اصحاب انبیاء علیهم الصَّلَاةُ و السَّلَامَاتُ که بتبعیت و است
 باین دولت مشرف گشته اند توسط انبیاست علیهم الصَّلَاةُ و السَّلَامُ بعد از انبیاء
 و اصحاب ایشان کم که باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگر را
 نیز بتبعیت و موافقت باین دولت مُتَبَعِی بسانند میت فیض رُوحِ الْقُدُسِ را باز مدد فرماید
 دیگران هم بکنند آنچه میسر کرده آنکارم که این دولت در کبار تابعین نیز بر تواتر
 است و در اکابر شیخ تابعین نیز سایه افکنده بعد از آن که باستیار آورده تا آنکه نبوت

باین دولت مشرف گشته اند توسط انبیاست علیهم الصَّلَاةُ و السَّلَامُ بعد از انبیاء

۱۵ یعنی مکتوب مدد و نجده و چهارم که بنام میر محمد اسحاق صدر یافته بطریق القاط آمده ۱۵ یعنی مکتوب سرمد
 یکم از جمله اول ۱۵ مولانا ابوالحسن سلمه الله قالی

و بساطت صرف پیش آید مرآتیب کو ہی کند و قیام بقادر امانند قائم در (۱۴) من
 مکتب الحبیب القمدانی مجدد الاولین الثانی یعنی اللہ تعالیٰ عنہ سے فرزند طوطا
 عشق و مطنفہ محبت نعرائے شوق انگیز و صیغہائے درآمیز و وجد و تواجد و رقص و
 رقصی ہمہ در مقامات ظلال است و در او ان ظہورات و تجلیات ظلیہ و بعد از وصول
 باحصل حصول این امور متصور نیست محبت در ان موطن یعنی ارادہ طاعت است چنانچہ
 علما فرمودہ اند نہ یعنی زائد بر ان کہ منشأ ذوق و شوق است چنانچہ بعضی صوفیہ گمان
 برودہ اند قائمہ (۱۵) من مکتب الحبیب شیعنی و لامارمی قد سنا اللہ تعالیٰ یسیر و الثانی
 نوشتہ بودند کہ چون معاملہ کمالات نبوت بذات بخت تعلق داشتہ باشد ترقی حقیقت
 کعبہ حقیقت قرآنی بر آن بچہ صورت است متحد و از کجا معلوم میشود کہ کمالات نبوت بذات
 بخت تعلق دارد و از فقیر کہ نقل کردہ است فقیر بر گز نگفتہ است و در کلام حضرت ایشان
 قد سنا اللہ تعالیٰ یسیر و الاول قدس ہم معلوم نیست آری وصول باین کمالات بعد حصول
 ولایت سہ گانہ است و پس از عبور از اسما و صفات و شیون اعتبارات و تخریہات تقدیسات
 و بعد از ترقی از اسم الظاہر و اسم الباطن است کہ در مکتوب بیان طریقہ بہ تفصیل مذکور است
 لیکن در ذات بخت بودن آن سخن است شہر کیف الوصول الی سعادہ و دوزنہا +
 قل الجبال و دوزنہن خیف و چگونه این معاملہ بذات صرف متعلق باشد ملاحظہ

ملاحظہ یعنی مکتوب عدد دوم از جداول ۱۱ مولانا سلمہ ربہ ۱۲ یعنی مکتوب عدد سی از جداول ۱۱ مولانا سلمہ ربہ ۱۳ و
 کہ چون معاملہ کمالات نبوت بذات بخت تعلق داشتہ باشد الی باید دانست کہ ذات و صفات الی یاد موطن است یکے موطن
 خارجی و نفس الامری دوم مرتبہ علم و حاجی پس صفات و شیونات اعتبارات کہ در ولایت سہ گانہ متجلی میشود در ازل آنست
 کہ در مرتبہ علم و حاجی ثابت اند و کمالات نبوت کہ ذات بخت متجلی میشود در ازل ان همان ذات است کہ در مرتبہ علم مقرر است
 نہ ذات بخت خارجی و نفس الامری چنانچہ عنقریب این مرقوم بذات نور و ہم از مکتوب عدد و شصتاد و بیستم جداول حضرت عودہ
 الوثقی وضعی خواهد بود ۱۱ مولانا سلمہ ربہ ۱۲ یعنی کمالات نبوت ۱۳ یعنی مکتوب عدد و شصت و شصتم از جداول ۱۱ مولانا

مستیع گشته است که درین وقت اگر تکرار کلمه طیبہ را بعنوان آنکه لفظ قرآن است نبود
 حے آید و ابتدا بتعویذ کردہ میشود نتیجہ تلاوت قرآن مجید سیدہ و نفیدہ قایداتہ
 فائدہ (۲۰) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله بسیرہ السامی ثم یجی بعد
 ذلک مقام لیس للعمل فیہ نتیجہ ولا الاعتقاد فیہ اثر الترقی هناك مربوط
 بخود الفضل والاخسان فائدہ (۲۱) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله
 تعالی بسیرہ السامی این مقام بالإصالہ مخصوص بانبیاء و اولی الغریم است علیہم الصلوٰۃ
 و التسلیمات و از امت تا کرا با این دولت بنوازند مصرعہ باکریان کار بادشوار نیست
 فائدہ (۲۲) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله تعالی بسیرہ السامی ثم یاتی
 کمال قوفہ یرتقی فیہ من الفضل الی المحبۃ فالترقی فی حصول هذا الکمال منوط
 بالمحبۃ الصرۃ و فی المحبۃ ایضا کمالان المحبۃ و المحبوبۃ و ظهور کمالات
 المحبۃ الذاتیۃ بالإصالۃ مخصوص بالکلیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام
 و کمالات المحبوبۃ الذاتیۃ اولا مخصوصہ بالحبیب علیہ و علی الہ و اصحابہ
 اتہ الصلوٰۃ و کمال الخیات و بطفیلہما ثانیاً لغيرہا رجاء من هذین الکمالین
 فائدہ (۲۳) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله تعالی بسیرہ السامی سوال
 چهارم آنکہ چون محالہ عارف بفضل و یا محبت صرف افتد دران مقام عارف الاعمال
 صوریہ از ذکر لسانی و تلاوت و غیر آن سودمند و ترقی بخش هست یا نہ جواب
 سودمندست و رفع درجات اخروی میناید و کفایت خطیات میکند و از الہ کدورات

۱۵ یعنی از مکتوب صدوسی و ہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۱۵ بدانکہ این مضمون در مکتوب صدوسی و ہفتم جلد اول از مکاتیب
 مصدومی مذکور است و لیکن عبارت عربی و در مکاتیب مجددی در مکتوب بیجاہم از جلد ثانی نیز مذکور است فافہم ۱۲ مولانا سلمہ ربہ
 ۱۵ یعنی مکتوب صدوسی و ہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد خان سلمہ الرحمن

۱۶۳

۱۶۴

کتاب فی کتب جلیل و عظیم از جلال و عظمی

دکتر

نیک

کتاب فی کتب جلیل و عظیم از جلال و عظمی

بِأَفْتِ ثَانِي زِيَادَتِ أَنْسُرٍ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ رَسِيدُ مَرِينٍ وَ
 نِزَآنِ دَوْلَتِ بِنَعِيتِ وِوَرَاثَتِ دَرْمَنْصَهٗ ظُهورِ آمهٗ آخِرًا بِأَوَّلِ مُشَابِهٖ سَاحْتِهٖ
 اَلْكَرَامَةِ بِرِوَرِ پَرِزَن + بِبَايَدِ تَوَا سَ خَوَاجِهٖ سَبَلَتِ كَمَنْ + وَالتَّلَامُ عَلَى مِنْ أَتَبَهٗ اَلْهَدَى
 وَالتَّزَمَ مَتَابَعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ وَاصْحَابِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ آمَنُهَا
 وَآكَمَلُهَا فَا مَدَهٗ (۱۸) مِنْ مَكَايِيبِ الْحُبُوبِ الصَّدَاقِي مُجِدِّ اَلْأَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ
 اَللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ صَاحِبِ اِنْعِلَافِ اِلْعُلُومِ وَمَعَارِفِ مُجِدِّ وَايِنِ اَلْفِ سِتِّ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى
 اَلتَّاطِيرِينَ فِي عُلُوبِهِ وَمَعَارِفِهِ اَلَّتِي تَعْلُقُ بِاَلذَّاتِ وَالصِّفَاتِ وَالْأَفْعَالِ وَتَتَلَبَّسُ
 بِاَلْأَحْوَالِ وَالْمَوَاجِدِ وَالْبَحَالِيَّاتِ وَالظُّهُورَاتِ فَيَعْلَمُونَ أَنَّ هَؤُلَاءِ اَلْمَعَارِفُ وَ
 اَلْعُلُومُ وَذَآءُ اَلْعُلُومِ اَلْعُلَمَاءُ وَذَآءُ اَلْمَعَارِفِ اَلْأَوْلِيَاءُ بَلْ عُلُومُ هَؤُلَاءِ بِاَلنِّسْبَةِ لِمَنْ
 يَمْلِكُ اَلْعُلُومَ فَشَدَّ وَتِلْكَ اَلْمَعَارِفُ لِمَنْ يَمْلِكُ ذَلِكَ اَلْقِسْرِ وَاَللَّهُ سُبْحَانَهُ اَلْهَادِي بِدَلَّتِهِ
 كَمَا بِرِوَرِ مَائَةِ مُجِدِّ دَسْ كَدَشْتِهٖ سِتِّ اَمَّا مُجِدِّ مَائَةِ دِكْرِ سِتِّ مُجِدِّ وَاَلْفِ دِكْرِ جَانِبِهٖ
 دَرِ مَيَانِ مَائَةِ وَاَلْفِ فَرْقِ سِتِّ دَرِ مُجِدِّ دَيْنِ اِيْنِهٖ نِزَامِ اَلْقَدْرِ فَرْقِ سِتِّ بَلْ كَمَا زِيَادَهٗ اَوَّلِ
 وَجُودِ وَاَلْفِ اَلْنَسْتِ كَمَا بِرِوَرِ اِنْدَتِ اَلْقِيُوسِ بِاَمْتَانِ بِرِوَرِ تَوْشِطِ اَوْبَرِ سِدِّ اَكْرَحِ
 اَقْطَابِ وَاَوْتَادِ اَنْ قَتِ بُونَدِ وِبَدَلِ اَوْتَجَابِ اَبَاشْتِ مَصْرَعِهٖ خَاصِ كَنْدِ بِنْدَهٗ مُصْلِحِ
 عَامِ رَا + فَا مَدَهٗ (۱۹) مِنْ مَكَايِيبِ شَيْخِي وَرَا مَائِي قَدْ سَنَّا اَللَّهُ تَعَالَى بِسِيرَةِ السَّاحِي
 چُونِ مُعَا لِمَهٗ اَزْ مَرَاتِبِ ظُلُمَالِ اَوْصُولِ بِالارُودِ وَاَوْصُولِ اَدْرِ رَنْكِ ظُلُمَالِ وَاَكْزَادِ وَاَزْ كَمَالِ
 عُلُوبِ وَاَعْدَمِ تَمِيزِ بَحْرِتِ وَجْهِ اِنْجَامِ مُعَا لِمَهٗ كَمَا بِرِوَرِ طَبِيعَةِ مُرَبُوطِ بُوْدِ اَبَانْجَامِ رَسَدِ ذِكْرِ اِيْنِ كَلِمَهٗ
 مُبَارَكِهٖ دَرِ اِنْ مَوْطِنِ نَتِيجَهٗ نِجْمَهٗ تَرْقِي دَرِ اَنْخَضَرِ بِهٖ نَمَازِ خُصُوصِ مَفْرُوضِ وَاَمْلَاوَتِ قُرْآنِ
 مَجِيدِ بُوْدِ عَلَى تَفَاوُتِ اَلذَّرَجَاتِ اَزْ حَضَرِ اِيْشَانِ مَا قَدْ سَنَّا اَللَّهُ تَعَالَى بِسِيرَةِ اَلْأَقْدَرِ

تاریخ

صَوْمِلَ مَعَهُمْ مَا عَوَّلَ مَعَهُمْ آتِیَ فِرْزَانِیْ مَا مَخْصُوصِیَّتِ وَهْدَانِیْ اَنْسَانِیَّتِ
 کما مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است مع ذلک درین موطن نیز یسیر همه مختصر خاک
 ست فائده (۲) مِنْ مَّكَاتِیْبِ الْحُبُوبِ الْقَمَدَانِیِّ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیِّ رَضِیَ اللهُ
 تَعَالٰی عَنْهُ بدانکه کمالات این مقام شگرفت که مخصوص بهیئت و هدیانی سالک است مقام
 ظهور سر و قات عظمت و کبریا نیست متعلق بحقیقت کعبه ربانیت فائده (۳) مِنْ
 مَّكَاتِیْبِ الْحُبُوبِ الْقَمَدَانِیِّ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیِّ رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُ بدانکه از باب
 ولایت قلب گویند و مراد حقیقت جامعۀ انسانی دارند که از عالم امر است بلسان صمد
 نبوت علی صاجها الصلوٰۃ و السلام قلب عبارت از مضعیۀ الیست که بصلاح آن
 صلاح جسد مربوط است و فساد و آن فساد جسد منوط گماورد در فی الحدیث ان فی جسد
 ادم لمضعیۃ اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا و
 هی القلب و حقیقت جامع چون بنهایہ النهایہ رسد و از ولایت خاصه نصیب وافر
 حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاهر در و ظل مطلوب خواهد بود نه عین مطلوب
 در رنگ فرات که ظاهر در و شبه شخص است نه عین شخص بخلاف مضعه که برخلاف فرات
 ظاهر در و عین مطلوب است نه ظل اولها فرموده یسعی قلب عبیدی المؤمنین این مسأله
 و راه طور نظر و فکر است زینهار از اینجا حلول و تمکن خیال کنی که آن اتحاد و نزدقت
 هر چند عقل معاش باور نکند که عین یک شیء در شیء دیگر ظاهر شود و حلول و تمکن اینجا
 این از تصور عقل است و قیاس غائب است بر شایه فلا تکن من القاصیرین آتِی
 برادر این مضعه را بر چه گوشت لایعجابیه خیال کنی که آن جوهر نفیس است که خزائن انوار

نایب
 الهی و طبع از اسرار
 نایب
 نایب

مسئله ۱۱ بهایم التفتیم و التفتیم خود توالی غنیمت ۱۱ مسئله یعنی کتب دو صد و شصت و شصت از جمله اول ۱۱ مولانا سلمه رب ۱۱
 کتب بست و یکم از جمله ثانی ۱۱ مولانا سلمه رب ۱۱ مسئله یعنی در آمدن حق در خلق و قلب سیرت کردن در دل ۱۱ المعصمه سلمه رب

لَمَّا خَلَقْتَ الْأَفْلَاقَ وَلَمَّا أَظْهَرْتَ الزُّبُورَ فِيهِ دَرِشَانِ اوست گماورد جواب
 اولاً آنکه حقیقت کعبه ناشی از مقام معبودیت و سجدت است کمال آنست در علیه و علی
 الله الصلوة والسلام در مقام عبودیت و عبادت ازینجا میتواند که حقیقت کعبه ذات
 الهی جل سلطانۀ بوده که فی الحقیقت معبود و سجد و اوست یعنی حقیقتی که منشأ معبودیت
 و سجدت این صورت گشته است و شک نیست که حقیقت ذات حق است عز برهان
 پس اگر این حقیقت را تفوق و تفضل بر حقیقت محمدی بود چه محذور است و آنکه میگویند
 که حقیقت ممکن که صورت کعبه است میباید که ممکن باشد واجب چگونه بود جواب
 گوئیم که حقیقت شئی بطور این طائفه علیه نه عبارت از ذات شئی و مایه الشئی هو هو
 است بلکه عبارت از مبدأ فیوض وجودی و توابع وجودی اوست و آن شئی که اظلال است
 مراد او مقرر قوم است که حقیقت محمدی علی صاجها الصلوة والسلام تعین اول
 که مستثنی بوحده است حقائق سایر ممکنات را که اعیان ثابت اند در تعین ثانی که شئی به
 واحدیت است اثبات مینمایند و این هر دو تعین را وجوبی میگویند و قدیم میدانند
 قَالَ فِي مُقَدِّمَةِ نَقِشِ الْفُصُوصِ الْمُمْكِنِ هُوَ الْوُجُودُ الْمُتَعَيَّنُ فَأَمَّا كُنْهٌ مِنْ حَيْثُ
 تَعَيَّنَ وَوُجُوبُهُ مِنْ حَيْثُ حَقِيقَتُهُ پَس جاییکه حقیقت کعبه ربانی را در مراتب وجوب
 اثبات کرده اند بنی بر اصطلاح قوم است و آنجا که نوشته اند که حقیقت ممکن البته ممکن است
 بر اصطلاح قوم نیست تحقیق علیحدہ است و مقاله مفردہ نوشته بودند که صورت کعبه بین صورت
 ظاہر است یا چیز غیر محذوم حضرت ایشان قَدْ سَأَلَهُ تَعَالَى بِسَبْرِهِ الْأَقْدَسُ
 نوشته اند که صورت کعبه عبارت از سنگ کلوخ نیست چه اگر فرضا سنگ کلوخ در میان
 نباشد کعبه کعبه است و سجد و الیه خلایق است بلکه صورت کعبه آنکه از عالم خلق است در رنگ

سید محمد تقی میرزا که از بزرگان است و در کتاب الایات حضرت ایشان است

عالم خلق در نور محزون گشته است و دقایق و خفایای عالم آفرین مدفون شده
 باز یادت معاملات خاصه که به هیئت وحدانی او منوط است ^{جمع دینیه} اول اجزاء عشره را تصفیه و
 تزکیه و تجذبه و سلوک و بضاد بقا منکلی و مظهر ساخته اند و از دین تعلقات مایه آزاد
 گردانیده اند مثلاً قلب را از تقلب گذرانیده بملک برسانیده اند و نفس را از تارگی باطمینان
 آورده اند و جزو ناری را از سرکشی و نافرمانی باز داشته اند و خاک را از لیبی و پست
 فطرتی از رفیع داده اند علی هذا النقیابین جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال
 و توسط آورده اند بعد از آن محض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند
 و انسان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود او به نبضه تعبیر
 نموده اند قائده (۴) مِنْ مَّكَاتِيبٍ شَيْخِي وَلَا مَا جِي قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِسْمَةِ الشَّامِ
 نوشته بودند که وصول بحقائق ثلثه دخل تفضل است یا نه معامله این حقائق چونکه فوق
 کمالات نبوت است باید که دخل تفضل باشد قائده (۵) عَجِبَ ضَعِيفٌ كَوَيْدِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ اِنْ
 عبارت شریف مفهوم میشود که هر معامله که فوق کمالات نبوت باشد دخل تفضل باشد
 پس سیکه تنها بحقیقت کعبه ربانی متصف شده باشد از مقام تفضل بهره مند باشد
 قائده (۶) عَجِبَ ضَعِيفٌ كَوَيْدِ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ كَذَلِكَ زَبَانِ كَوَيْدِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ اِنْ
 شَيْخِي وَلَا مَا جِي قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِسْمَةِ الشَّامِ اِسْتَمَاعِ يَافَتْهُ كَذَلِكَ دَرْهَمِ سَجْدِ طُورِ حَقِيقَتِ
 کعبه معظمه است قائده (۷) مِنْ مَّكَاتِيبٍ شَيْخِي وَلَا مَا جِي قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِسْمَةِ الشَّامِ
 سؤال حضرت ایشان قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِسْمَةِ الشَّامِ بَرِکَاشْتِ اَنْدَکَ حَقِيقَتِ کعبه
 ربانی فوق حقیقت محمدی است از اینجا معلوم میشود و لازم می آید که حقیقت کعبه افضل باشد
 از حقیقت محمدی و حال آنکه آنسر و علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ افضل مخلوقات است لَوْ کَانَ

حقائق اشیا امریت مبطن که از حیطه حس و خیال بیرونست از عالم محسوسات است
و بسیج محسوس و متوجه الیه است مرشیا را وسیع در توجه نه هستی است که لباس نیستی
پوشیده است و نیستی است که کیسوت هستی خود را وامیگیرد و در جهت یحیی است و
در سمت بے سمت با بجهل این صورت حقیقت منش اعجوبه ایست که عقل در تشخیص آن
ماجر است و عقلا در تعیین آن حیران گویا نمونه از عالم بیچونی و بیچگونگی دارد و نشانه
از بے شبهی و بے نونی در و تعبیه است از تنهایی آنکه تفوق یک حقیقت بر حقیقت
دیگر موجب افضلیت صاحب حقیقت اولی بر حقیقت ثانیه نیست چنانچه بالا در تحقیق
ولایت ملا اعلیٰ ذکر یافت ثانیاً آنکه حضرت ایشان ما قد سنا الله تعالیٰ بستره لا قد
نوشته اند حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول اوست صلی الله علیه و سلم از اوج
تنزیه و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج کعبه است زینہ اولیٰ عروج
حقیقت محمدی را بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجیات او را علیه و علی
الیہ الصلوات و التسلیمات غیر از حق سبحانہ اطلاع ندارد پس این تقدیر تفوق حق
بجیمہ الوجوه ثابت نشد افضلیت از کجا آید رابعاً آنکه پیغمبر ما علیه و علی الیه الصلوات و
السلام منتهی است بدو اسم محمد و احمد و هر کدام را ولایت علویه است باعتبار وجود غضری
او و از شاو مر این عالم ظلمانی را نام مبارک او محمد است صلی الله علیه و علی الیه و سلم
و ولایت این اسم مبارک ناشی است از اسم الہی که مناسبت به تربیت این عالم بخی دارد
و سنی است بحقیقت محمدی و باعتبار وجود روحانی او که مری عالم ملکوت و روحانیات
و پیش از وجود غضری بان وجودی بود و باندازه آن فرموده علیه و علی الیه الصلوات

مرتبه

۶۴

۱۵ یعنی جواب دوم حاصل سوال ۱۴ ۱۵ چنانکه صاحب حقیقت تحتانی را عروجیات بر حقیقت فوقانی شود مراتب قرب و دور و مراتب
حقیقت فوقانی محسوس حقیقت غلیظ بود و عروج از حقیقت خفیه و مراتب قرب که مداران است حاصل نکند ۱۶ ۱۷ که ولایت
علی علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات باعتبار عروج از حقایق ملکوت و عروج از حقایق خود غایت ۱۸ صحیح

ذاتیہ این نور بود بنسجودیت دیگران چستایش او نماید چون بکمال فضل و عنایت خداوندی جلّ سلطانیّت عارفی را از هزاران بوصیل این دولت مشرف سازند و بقنا و بقادرین موطن سرفراز فرمایند تواند که بقایین نور یافته از فوق و فوق العین حظ وافر و یا باز نیاجا کے توئم کنند کہ خرق جمیع محب از ذات تعالی و تقدّس در حق این عارف متحقق گردد و آخر جمیع محب این نور را گفته است +

ہدایت دوازدم

در حقیقت قرآن مجید فائدہ (۱) من مکارئیب المحبوب الصمدانی مجتہد الانبیا القانی رضوان اللہ تعالیٰ عنہ بعد از مرتبہ علیا نور صرف کہ آنرا این فقیر حقیقت کعبہ ربانی قیام است و نوشته مرتبہ است بن مالی کہ حقیقت قرآن مجید سبحانی ست جلّ شانہ کعبہ معظمہ بحکم قرآن مجید قبلہ آفاق گشته است و بدولت بنسجودیت ہمہ مشرف شد و امام قرآن ست فاموم پیش قدم کعبہ معظمہ این مرتبہ مقدسہ مبدا و نعت بیچون حضرت ذی القدر تعالی و تقدّس ست و نیز مبدا اقیانوس بیچونی و بیچگونگی آن حضرت آن درجہ علیات این مرتبہ مقدسہ کہ آنرا حقیقت قرآن مجید گفته ام اطلاق نور درین مرتبہ گنجایش ندارد و در رنگ سایر کمالات ذاتیہ نور نیز در راہ ماندہ آنجا غیر از وسعت بیچون و اقیانوس بیچون هیچ چیز را گنجایش نمیاید و کرمیہ قد جاءکم من اللہ نور و اگر مراد از نور قرآن بود تواند بود کہ باعتبار ایزال و تنزیل باشد چنانچہ کلمہ قد جاءکم من اللہ نور ایمانی بان دارد فائدہ (۲) عبید ضعیف گوید حکمت اللہ علیہ کہ از زبان گوہر نشان معارف بیان مخدوم نواز

بیت دوازدم ششم پنج تا دهم

نیم

۱۵۰ من مکتوب بنسجودیت از جلد ثالث ۱۱۰ مولانا سید اللہ علیہ السلام من اول المراد از نور درین کلمات بیخبرست یا اسلام و اگر مراد از نور با کمال این کرمیہ واضح ست در سہدہ نامہ و بلادہ لا یجب اللہ ۱۲ ۱۳ من حضرت خواجہ سیف الدین رحمۃ اللہ علیہ من حضرت ابی بن خواجہ محمد مصوم رحمۃ اللہ علیہ ۱۴ ۱۵ من حضرت خواجہ سیف الدین رحمۃ اللہ علیہ

انکارم که علم زانیز آنجا گنجایش است نه آن علم که آنرا حصولی یا حضور می گویند که آن با
 هر دو قسم خود تابع حیات است آن علم چون هیچگون است درنگ حضرت ذات چنان
 و تقدس و همه شعور است چون بی اعتبار عالم و معلوم و فوق آن مرتبه مرتبه است که
 علم را در آن موطن درنگ سایر شیون گنجایش نیست آنجا همه نور است که اصل آن
 شعور است که همچون هیچگون است و چون ظل آن حضرت نور چون و هیچگون بود از
 هیچونی اصل که عین نور است چه گوید و چه تواند گفت و همه کمالات چه وجودی و چه امکانی
 ظلال نوراند و بنور برپا اند وجود هم بنور موجود گشته است و مبدأ آثار شده مرتبه اولی
 چون از مرتبه حضرت نور صرف لایحه انحطاط دارد و جامع شعور و نور است مخیر صافی
 علیه و علی الیه الصلوة والسلام آنرا مخلوق گفته است و تعبیر از آن گاهی بعقل فرموده آنجا
 که گفته اول ما خلق الله العقل و گاهی آنرا بنور یاد فرموده و گفته اول ما خلق الله
 نور و مرتبه دوم که نور صرف است به لاتعین متعین آنرا ذات بخت واحدیت مجرد
 درنگ دیگران خیال نکنی که آن نیز مجابیت از حجب نورانیه صرف که ^{عنه} ان الله سبعین
 الف مجاب من نور و ظلمة هر چند تعین نیست اما مجاب مطلوب حقیقی است اگر چه
 آخرین حجب بود و او تعالی و را الورا است و این مرتبه علیا فوق تجلیات ذاتیه است
 از تجلیات فعل و صفت چه گوید زیرا که تجلی به شوب تعین تصور نیست و این مقام فوق
 جمیع تعینات است اما مشأ آن تجلیات ذاتیه همان نور صرف است و تجلی به توسط
 او صورت نه بند و لولا که حاصل التجلی و حقیقت کعبه ربانی انکارم که حضرت این
 نور است که سجود جمیع آمده است و اصل جمیع تعینات شده است هر گاه ملا و ملجا تجلیات

دوران

ثبوت

مرتبہ علیا اثبات سے نہایت آن اجمال و تفصیل است کہ در فہم ما در آید و مذکور کرد
کہ آن موجب تبعض و تجزئی است تعالیٰ عن ذلک علو اکبر و بلکہ در مذکور است
وصفات و چون و چگونگی است عرفت در بی بیجہم الا جنداد این معرفت ہر چند
در اطرار عقل است اما مؤید کشف صحیح و الہام صریح است و نیز کہ علمائے کرام
نفی آن نموده اند نیز نیست کہ از قسیم چون و چند است کہ منافی بساطت است
فائدہ (۵) من مکاتیب شیخی و امارتی قد سنا اللہ تعالیٰ بیہی و السامی
چون لفظ اجمال و وحدت را در آنحضرت مناسبت زیادہ است از لفظ تفصیل چہ لفظ
تفصیل موہم تبعض و تجزئی است بنا بران اجمال و وحدت را بر اسکا اطلاق بران حریم
متعال اختیار نموده اند و الا او تعالیٰ ازین اجمال و تفصیل کہ مذکور است منزہ و مبرا است
و اگر وحدت و وسعت و چون گوئیم ہر دو ثابت اند قائم و لا تثنیٰ من القاصیر

ہدایت سیر و ہم

در حقیقت صلوٰۃ فائدہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجید دلائل
الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوق این مرتبہ مقدسہ مرتبہ است بس عالی کہ حقیقت
صلوٰۃ است کہ صورت آن عالم شہادت بر صلیان از باب نہایت بریاست تواند بود
کہ ایمانے باین حقیقت صلوٰۃ رفتہ باشد آنچہ در قصہ منبر آید کہ قف یا محمد
فان اللہ یصلیٰ علی عبادیکہ شایان مرتبہ تجرؤ و تنزہ بود مگر از مراتب و وجوب صادر کرد
و از اطرار قدم بطور آید فالعبادۃ الالہیۃ یجناب قدسہ تعالیٰ ہی الصلوٰۃ
من مراتب المحبوب لا غیر فہو العابد و المعبود و مرتبہ مقدسہ کمال و وسعت

لہ یعنی مکتوب ثمت ہفتم از جلد اول ۱۱۰ یعنی مکتوب ہشامہ ہفتم از جلد ثالث ۱۱۱ مولانا سلا اللہ قاسمی

هدایت و سادہ محبوب بانی سیفِ رحمانی سلمہ اللہ تعالیٰ منموع گردیدہ کہ علامت
 و کشف انوار قرآن مجید غالباً در وقتے است برابرین عارف گویا کریمنا فاسطی
 عَلَیْكَ وَلَا تَقِيلُ اِیْمَانِ باین معرفت مدد فائدہ (۳) میں مکتب شیعہ
 امامی قَدْ سَنَّا اللّٰهَ تَعَالٰی بِسْمِ اللّٰهِ الشَّامِی اَرِین بیان ساقط شد شبہ کہ ایراکو در
 کہ حقیقت قرآن ناشی از صفت ایشان کلام است پس فعل ولایت کبری بود تفوق آن
 از کمالات نبوت چه صورت دارد زیرا کہ این معنی کہ مبدأ و وسعت یہ چون حضرت ذات
 تعالیٰ بر تر از ولایت سگانه و کمالات نبوت و حقیقت کعب است فاقم فائدہ (۴)
 میں مکتب شیعہ و امامی قَدْ سَنَّا اللّٰهَ تَعَالٰی بِسْمِ اللّٰهِ الشَّامِی مذہب علماء اہل سنت
 و جماعت شکر اللہ تعالیٰ علیہم در مسئلہ کلام آنست کہ حضرت حق بستاند و تعالیٰ
 از انزل تا ابد متکلم است بکلام واحد بسیط حقیقی کہ تکرار و تفصیل ادا در ان گنجائست میفرماید
 کہ ہمان یک کلمہ بسیط افر و نہی ناشی گشتہ است و از ہمان کلمہ بسیط استفہام و تہی
 ہترقی و اخبار و انشا و وعید و وعدہ و دریافتہ است و ہمان کلمہ بسیط است کہ قرآن
 و تورات نام یافتہ و بزبور و انجیل تفصیل گرفته حضرت ایشان مَرْضٰی اللّٰه تَعَالٰی عَنْہُ
 و اذضاء را دین مقام مقالہ مفروضہ است و در حق است بعد تحقیق و آن آنست کہ در کلام
 الہی جلّ شأنہ با وجود اجمال و عدم تجزئی تفصیل ہم ثابت است و وسعت و تمیز ہم کائن
 با وجود بساطت افر از نہی ممتاز است و اخبار از انشا جدا چنانچہ در مرتبہ ذات تعالیٰ
 با وجود اجمال تفصیل و وسعت اثبات سے نمایم چه وسعت و تفصیل نیز از صفات کمالات
 قَالَ اللّٰه تَعَالٰی وَ تَقَدَّسَ وَ اللّٰه وَ اسْمُ عَلَیْہِمْ بَاقٍ و انت کہ اجمال تفصیل کہ در آن

الْعَمَلَانِ مُحَمَّدٌ الْأَكْبَرُ الشَّاهِدُ الرَّابِعُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الْحَقِّ
 سَلَامٌ نَبَوِيٌّ مَعْرُوفِي أَذْشَدُّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَدَاةِ نَارِ زَكِيٍّ دَوْمِ سِتِّ زَاكَانِ نَبِيٍّ كَانَهُ سَلَامٌ
 وَجَامِعُهُ عِبَادَاتِ سِتِّ وَجُزْءِ سِتِّ كَزَجْرِ حَيْثُ حَكَمَ كُلِّ سَيِّدٍ كَرْدِهِ سِتِّ وَتَقْوَى جَمِيعِ
 مُقَرَّبَاتِ أَهْلِ أَمَدِ دَوْلَتِ رُؤِوسِ كَسَرِ دَرِ عَالِيَانِ رَاعِيَةٍ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ
 دَرِ شَيْبِ مَعْرَاجِ دَرِ بَهْتِ مِشْرِ شَدِّهُ بُوْدِ بَعْدِ زَنْزَلِ دَرِ دُنْيَا سَنَاسِبِ ابْنِ نَشْأَانِ
 دَوْلَتِ اِيْشَانِ زَارِ نَازِ مِشْرِ شَدِّهُ وَلِهَذَا فَرَمُوْدُهُ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ أَقْرَبُ
 مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِي الصَّلَاةِ وَكُلُّ تَابِعَانِ أَوْ رَاعِيَةٍ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ اَزْ
 دَوْلَتِ دَرِ نَشْأَانِ دَرِ نَازِ حَظِّ وَافَرِ سِتِّ وَلَضِيْبِ كَالِ اِگَرِ رُؤِوسِ نِيسَتِ كَزِيْنِ نَشْأَانِ
 اَزْ اَبْرَ تَابِ اِگَرِ نَازِ كَرْدَنِ نِيفَرِ مَوْثِقَابِ اَزْ چِهَرِ مَقْصُوْدِ كَرْدَنِ كَشُوْدِ وَطَائِبِ اَبْطَلُوْبِ
 كِه دِلَالَتِ مِنبُوْدِ نَازِ سِتِّ كَزَنْدَتِ نَجْشِ عَمَّارِ اَنْسَتِ نَازِ سِتِّ كِه رَاحَتِ بِيْمَارِ اَنْسَتِ
 اَزْ حَقِّ يَكَايِلَالِ رَمَزِ نِيسَتِ اَزِيْنِ بَا جَرِ اَوْ قِيَّةِ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ اِشَارَتِ سِتِّ بَايْنِ مُمْتَنَانِ
 اَزْ وَاَقِ وَمَوْاجِدِ وِعِلُوْمِ وَمَعَارِفِ وَاَحْوَالِ وَمَقَامَاتِ وَانْوَارِ وَالْوَانِ وَتَلَوْنِيَاتِ
 مَكْنَسَاتِ وَتَجَلِيَّاتِ مَكْنِيفَةِ وَغَيْرِ مَكْنِيفَةِ وَظُهُوْرَاتِ مُتَلَوْنَةِ وَغَيْرِ مُتَلَوْنَةِ هَرِ چِهَرِ اَزِيْنِهَا دَرِ بِيْرِ
 نَازِ مِشْرِ شَدِّهُ بُوْدِ اِگَرِ اِيْ اَزْ حَقِيْقَتِ نَازِ رُوْدِ وَبَدَنِشْأَانِ اَنْ لُطَالِ اَمْثَالِ سِتِّ بَلَكِه
 نَازِشِي اَزْ وَهْمِ وَخِيَالِ مُضَلِّلِي كِه اَزْ حَقِيْقَتِ نَازِ آگَاهِ سِتِّ دَرِ وَقْتِ اَدَاكَ نَازِ كُوِيَا اَزْ نَشْأَانِ
 دُنْيَوِي مِ بَرَايِدِ وَدَرِ نَشْأَانِ اُخْرَوِي مِ دَرَايِدِ لَابَحْمِ دَرِيْنِ وَقْتِ دَوْلَتِ كِه مَخْصُوصِ بَاخَرِ

سبانه

بیتو

مشافه

۱۰ یعنی بسبب جامع بودن نماز جمیع انواع عبادات را چنانکه جلای مقرر شده است با آنکه نماز جزو سِتِّ از افعال حسنِ حکم کل پیا
 کرده است ۱۱ یعنی نیکوترین بندگی است بر پروردگار خود در نماز تحقق است اخراج مسلم و ابو داود و النسائی و کتب معتدله موساجد
 بدل فی الصلوة ۱۲ یعنی راحت و سحر و برکت این با قاست نماز سه طلال ۱۳ رواه الدرر القطبی فی العلل ۱۴ یعنی خنکی
 و سردی و روشنی و رحمت چشم در نماز تحقق است رواه النسائی و الحاکم ۱۵ مصلحه سله الله تعالی

و اقبال زیچونست فامده (۲) من مکتب شیعہ و امامی قدسنا الله تعالی
بیرة السامی برین تقدیر شبه وارد میشود که مبداست را تقدم و تفوق برشته است
پس باید که حقیقت قرآنی مقدم باشد بر حقیقت صلوة و حالانکه حقیقت صلوة را
فوق حقیقت قرآنی نوشته اند جواب میتوان که این مبداست در جانب عروج ملک
باشد یعنی شروع و نعت در مدارج عروج از حقیقت قرآنی است و کمال آن حقیقت
فوقانی و باین معنی مبداست را تاخر است جواب دیگر آنست که تفوق از طرفین است
بد و اعتبار حقیقت قرآنی چونکه جزو حقیقت صلوة است و جز را تقدم بر کل است و
کل را فضل است که مشتمل است برین جزء و اجزاء دیگر پس تفوق صوری جز راست و
تفوق معنوی و رتبی درینجا کل را بود فامده (۳) من مکتب المحبوب الصمدانی
مجدد الکاف الثانی رضی الله تعالی عنه اگر حقیقت کعبه است جزو حقیقت صلوة
و اگر حقیقت قرآن است هم بعض او که صلوة جامع جمیع کمالات مراتب عبادت است
که به نسبت اصل لال کارن است فامده (۴) من مکتب شیعہ و امامی قدسنا
الله تعالی بیرة السامی حضرت ایشان ما قدسنا الله تعالی بیرة الاقدیس در
مکتوبات قدسی آیات خود نوشته اند که البته اذاع که در حین ادای صلوة دست میبرد
را در آن اصدا حفظ نیست در حین این التیاذ او در ناله و فغان است و نیز نوشته اند که
رتبه نماز در دنیا در رنگ تبهر و نیست در آخرت فامده (۵) من مکتب المحبوب

مباحثات

نہایت

۱۔ پر حقیقت قرآنی مبدئیت سے پہلے ہی اگال دست ۱۲ء یعنی کتب مدح جلیل از جلد ثالث ۱۱ مولانا سلیم ۵۷۰ یعنی کتب
ہفتاد و پنجم از جلد ثالث ۱۸ مولانا ۵۷۰ یعنی کتب دولت و ولایت و بیخ از جلد اول ۱۹ مولانا ۵۷۰ یعنی کتب مدح و سی و نهم از جلد اول
مولانا ۵۷۰ و قبل ازین نوشتہ اند التیاز در مقامات و دفع گفت و ادراستہ انوار ازل نعیم حق مت سبحانہ خصوصاً دادائے صلوة کر
غیر شریعی و ایسی نسبت علی الخصوص دادائے فراتق صلوة را کہ دایم تدر نہایت با دار صلوة نافذ شد می سازند و در نہایت نہایت
این نسبت لغز اتق منوط میگردد و در ادائے ثواب خود را بیکار میداند کار عظیم نزد او ادائے فراتق است و بس ۳۰ این کار
دولت است کنون تا اگر رسد ۳۱ یعنی کتب دو صد و شصت و یکم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعود سلمیٰ رحمہ اللہ تعالیٰ

مشه

مثال

نکته

نصیب از آن فرامیگیرد و خطی از اصل به شایسته ظنیت بدست می آید و چون نشاء و نیوی
 مقصود بر کمالات ظنی است معالیه که بیرون ^{آید} ظلال است مخصوص با خیرت است پس مخرج
 چاره نبود و آن نماز است در حق مؤمنان و این دولت مخصوص باین امت است که تسمیت
 پیغمبر خود علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات که در شب مخرج از دنیا با خیرت رفت
 و به بهشت در آمده و بدولت رویت مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و باین سعادت
 مستعد شدند **اللهم اجزه عنا ما هو اهل له واجزه عنا افضل ما جزيت نبيا عن**
امته واجزه الانبياء كلهم خيرا فانهم دعاة الخلق الى الله سبحانه و الى لقاء
الله سبحانه جمعی را ازین طائفه که بحقیقت نماز آگاه ساخته اند و کمالات مخصوصه آن
 اطلاع نه بخشیده اند معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را
 با شیایر دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی از اینها نماز را دور از کار دانسته بمنائے آنرا
 بر غیر و غیرت داشتند و صوم را از صلوة افضل انگاشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید
 که در صوم که ترک اکل و شرب است بصفت صدقیت متحقق شدن است و در نماز بغیر و غیرت
 آمن و عابد و عبود است و هو کما تری مبتنی ^{این صاحب فتوحات مکیه است} علی مسئلة التوحید الوجودی **الذي**
هو من احوال الشكاذي از عدم آگاهی حقیقت نماز است که جم غفیر ازین طائفه
تسکین اضطراب خود را در پر دای نعمه مطالعه مینمایند و مطلوب خود را از سماع و تغنی و
و جود و تواجد جستند لاجرم رقص و رقاصی دیدن خود گرفتند با آنکه شنید باشند ^{آوردن خود}
جعل الله في الحر امر شفاء بل الغريق يتعلق بكل شيء و حب الشيء يعني و يصم
 اگر شمه از حقیقت کمالات صلوتیه برایشان مشکشف شد هرگز دم از سماع و تغنی

۱۰ یعنی شیخ محمد الدین بن العربی قدس سره ۱۱ قوله و من یشتی هر دو ال خود ملات ۱۲ رواه الطبرانی
 بسند صحیح قلا القاری فی شرح الشکوة ۱۳ لمصحح سلم الله تعالی

حضرت مرآت فوق اثبات است که اصل کمال است ملازمه در آن موطن و وسعت نیز کوتاهی
 نیاید و امتیاز هم در راه میانه اگر چه بیچون و بیچگونه باشد و منتها کمال از انبیا
 و اکار از اولیای علیهم الصلوٰۃ والسلام اولاً و آخراً تا نهایت مقام حقیقت صلوٰۃ
 است که نهایت مرتبه عبادت عباد است و فوق آن مرتبه مقام معبودیت صرف است
 که هیچکس در آن دولت هیچ وجه شرکت نیست تا قدم بالاتر نهد تا هر جا که شوب عباد
 و عابدیت است قدم را در رنگ نظر گنجایش است چون محال معبودیت صرف
 رسد قدم کوتاهی کند و نیز بانجام رسد لیکن خدا لله سبحانه که نظر از اینجا منع
 نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده بلا بود اگر این هم نبود گنجایش دارد
 که در مرقف یا محمد اشاره باین کوتاهی قدم بوده باشد یعنی ساکن باشی محمد
 و قدم پیشتر منه که فوق مرتبه صلوٰۃ است که از مرتبه واجب صادر است و مرتبه تجرد و
 تنزه حضرت ذات تعالی و تقدس است قدم را اینجا جولانگاهی نیست و گنجایش نه و
 حقیقت کلمه طیبه لا اله الا الله درین موطن متحقق میگردد و نفی آله غیر مستحقه اینجا
 صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او ستم عبادت نیست درین مقام حاصل
 میشود و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا میگردد و عابد از معبود کمالی
 جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت بحال شتهیان لا معبود الا
 الله است چنانچه در شرح معنی آن کلمه قرار یافته لا موجود و لا وجود و لا مقصود
 گفتن نسبت بابتدا و وسط است و لا مقصود فوق لا موجود و لا وجود است که تحت
 لا معبود الا الله است باید دانست که در آن موطن ترقی در نظر و حدت بصرد است
 عبادت صلوٰۃ است کار شتهیان است عبادات دیگر مگر در تکمیل صلوٰۃ مدد فرماید و نقص

بعضی اگر در آن وصحت و امتیاز از بعضی مثل معبودیت است که کوتاهی می نماید و در راه میانه از بعضی مثل معبودیت

در حدت و اتم

صحت و تقیم احوال را بطلان شرعی و عدم مطابقت آن ملاحظہ نمایند و تعظیم
و توقیر شرعی نبوی و نبوت را بینند کہ در کدام یک بیشتر است از استبعاد برآیند
ویدہ باشند کہ فقیر در سائل و کتب خود نوشته است کہ طریقت و حقیقت خادمان
شرعی اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچہ ولایت آن نبی باشد و نوشته کہ کمالات
ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ مقدار نیست کاشکے حکم قطره دہشتہ نسبت
بدریائے محیط و امثال این بسیار نوشته است خصوصاً مکتوبیکہ بنام فرزندی بیان
طریقت نوشته آمد آنجا ملاحظہ نمایند مقصود ازین گفتگو اظہار نعمت حق است سبحانہ
و ترغیب طالبان این طریق تہ تفضیل خود بر دیگران معرفت خدا عزوجل بر آنکس
حرام است کہ خود را از کافر فرنگ بہتر داند فکیف از اکابر دین نظر

طریق
طریق
طریق

طریق

طریق

طریق

طریق

وے چون شہ مرا برداشت از خاک	سزدگر بگذرانم سزا فلاک
من آن خاکم کہ ابر نوہیاری	کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر وید از تن صبر ز باغم	چو سوسن شکر لطفش کے توانم

بعد از مطالعہ این مکتوب اگر شوقی بتعلیم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصہ
آن در شاپید شود و بے آرام سازد و بعد از استخارہ یا متوجہ اینخد و دیگرند و شطیبہ
از عمر بتعلیم نماز صرف نمایند و اللہ سبحانہ و العالی سبیل الرشاد والسلام علی
من اتبع الہد و التزم متابعت المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰت و السلاوات انتہا و اکملہا

ہدایت چہارم

در بیان معبودیت صرف فائدہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصداقی مجید الاول
الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرتبہ مقدسہ کہ فوق حقیقت صلوٰۃ است تحقیق معبودیت

مُتَابِعَاتِ أَنْسَرٍ وَعَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ هُم بِمَقَامَاتِ عُرُوجِ تَعَلُّقِ دَانِدِ وَصُلُوعِ
 اِيْنِهَابِصْنُوعِ وَفَرْيُوطِ سِتِ دَرَجَاتِهِمْ اَز مُتَابِعَاتِ اَنْسَرِ كِه تَعَلُّقِ بِنَزُولِ هُنُوطِ دَارِ دَوَانِ
 دَرَجَاتِ سَابِقِ اَز مُتَابِعَاتِ جَامِعِ مَجْمَعِ دَرَجَاتِ سَابِقِ سِتِ زِيَرَا كِه دَرِيْنِ مَوْطِنِ نَزُولِ هِم
 تَصْدِيقِ قَلْبِ سِتِ هِم مَكِيْنِ قَلْبِ هِم اَطْمِيْنَانِ نَفْسِ سِتِ هِم اَعْتِدَالِ اَجْزَاءِ قَالِبِ كِه
 اَز اَطْمِيْنَانِ وَسَرَكَشِيْ بَا زَمَانْدِه اَنْدِ دَرَجَاتِ سَابِقِ كُوِيَا اَجْزَاءِ اِيْنِ مُتَابِعَاتِ بُوْدِه اَنْدِ
 اِيْنِ دَرَجَاتِ هِجُوْكَلِ سِتِ مَرَّانِ اَجْزَاءِ دَرِيْنِ مَقَامِ تَابِعِ مَبْتُوعِ بِرِ هِجُوْكَلِ شَبَابِتِ پِيْنْدِه
 كِه كُوِيَا اِسْمِ تَبْعِيَّتِ اَز مِيَاْنِ بَر مَخِيْزِ وَاقْتِيَا ز تَابِعِ وَ مَبْتُوعِ زَا ئِلِ مِيْكَرِ دُو چَاْنِ مَبْتُوعِ
 مِيْشُوْدِ كِه تَابِعِ دَر رَنْگِ مَبْتُوعِ هَر چِه مِيْكَرِ دَا ز اَصْلِ مِيْكَرِ دُو كُوِيَا بَر دُو اَز يَكِ چِشْمِه اَبِ
 يَخُوْزْدِ وَ هَر دُو هِم اَخُوْشِ يَكِ كِنَا رَا نْدِ وَ هَر دُو دَر يَكِ بَسْتَرَا نْدِ وَ هَر دُو دَر رَنْگِ شِيْر وَ شَكْلِ
 تَابِعِ كِيَا وَ مَبْتُوعِ كِدَا مِ وَ تَبْعِيَّتِ كِرَا دَر اِتْحَادِ نِسْبَتِ نِسْبَتِ تَغَايِرِ كُنْجَا يَشِ نَمَا رَا نِقْدِ
 هَسْتِ كِه خُوْرِ اَطْفِيْلِيْ مِيْدَا نْدِ وَ وَاَرِثِ نَبِيْ خُوِيَا بَعْدِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ اِيْنَا كِه
 تَابِعِ وَ يَكِيْرِ سِتِ اَطْفِيْلِيْ وَ وَاَرِثِ وَ يَكِيْرِ هَر خِيْدِ كِه هِمْمِ دَر قُطَارِ تَبْعِيَّتِ اَنْدِ ظَاهِرَا دَر تَابِعِ حِلُوْ
 مَبْتُوعِ دَر كَارِ سِتِ وَ دَر اَطْفِيْلِيْ وَ وَاَرِثِ هِجُوْكَلِ دَر كَارِ نِسْتِ تَابِعِ اَوُ كُوْشِ
 خُوْرِ سِتِ اَطْفِيْلِيْ جَلِيْسِ ضَمْنِيْ بَا جَمْلِهِ هَر دُو لَتِه كِه اَمْدِه هَسْتِ اَز بَرَا اَنْبِيَا اَمْدِه هَسْتِ عَلِيْمِ
 الصَّلَاةِ وَ التَّحِيَّاتِ سَعَادَتِ اُمْتَا نَسْتِ كِه اَطْفِيْلِ اَنْبِيَا عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ
 اَز اَنْ دَوْلَتِ بَهْرِهِ يَابَنْدِ دَا ز اَوُ كُوْشِ اِيْشَا نِ تَنَاوُلِ نَمَا يَنْدِ دَر قَا فِلِه كِه اَوَسْتِ
 دَا نَمِ نَزْمِ اِيْنِ بَسِ كِه رَسِيْدِ دُوْرِ بَا نْگِ جَرِيْمِ فَا نْدِه (۲) حُصُولِ اِيْنِ دَرَجَاتِ هُوْكَ
 سِتِ بِرِ حَقِيْقَةِ الْحَقَائِقِ كِه حَقِيْقَتِ مُحَمَّدِيَّتِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ فَا نْدِه (۳)

۱- قوله ظاهر باینکه بر سران برابر شده و در یک نسق رانده و بفتح اول خطاست ۲- غیاث ۳- بالغتم در میان و هر چه در آمدن و
 حاصل شدن ۴- از موقوف و موقوفه علیه است شاید که بعد ضعیف گوید رفته اند علیه از سهو کاتب مانده است ۵- مولانا ابو محمد سلیمان

اینرا شاید تلمانی کند آری بخواند بود که نماز را حسن لذایع گفته اند در رنگ بیان عبادت
 دیگر را حسن لذوات است فائده ۲۰ من مکاتیب شیخی و ایمانی قدسنا الله تعالی
 بستره الشافی اگر گویند که رویت بصری و مشاہد قلمی هر دو در دنیا واقع نیست پس
 وصول نظری بانحضرت بچه معنی بود گوئیم که این نظر امریست بے کیف و سگار رویت و
 مشاہدہ تابان نرسی معنی آنرا ندانی گویا از قبیل تشابهات است حضرت ایشان باقی
 الله تعالی بستره الاقداس برنگاشته اند که وصول نظری و وصول قدمی نہ بان معنی
 است که آنجا شہود و مشاہدہ است و یا قدم را آنجا گنجایش است آنجا نور انجایش
 نیست قدم چه بود بلکه وصولیست مجهول الکلیف اگر در صورت مشالیہ بنظر مرسوم گشت
 وصول نظری میگویند و اگر بقدم وصول قدمی والا نظر و قدم از آنحضرت والہ و حیرا
 سوال هر گاه نظر از مرتبه مقدسہ معبودیت صرف منع نہ فرمودہ باشند باید کہ رویت
 در دنیا واقع شود و آن باجماع ائمت غیر واقع است جواب حصول اصل شے دیگر است
 و نصیب از آن یافتن دیگر و ممنوع حقیقت اصل رویت است که موعود باختر است در دنیا
 البتہ واقع نیست چنانچہ حضرت ایشان مدحی الله تعالی عنہ نوشته اند کہ هر چند
 رویت نیست اما کالرؤیۃ است فافهم فان کلامنا اشارۃ و بشادۃ .

ہدایت پانزدہم

در بیان مرتبہ نزول کہ بموجب حقیقۃ الحقائق متعلق است با تحقیقات لائقہ فائده (۱)
 من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجلہ الکلیف الثانی رضی الله تعالی عنہ این ہمہ در جات

۱۵ یعنی مکتوب صدر نوں دوم از جلد ثانی ۱۲ مولا اسماء الله تعالی ۱۵ نور وصول قدمی کذا بابا بار فی المکتوب الثانی عشر بعد المائۃ
 من مکاتیب المحبوب الخفیۃ و مولانا ابوالسعد سلیمان صمدی رقم نموده کہ نسخہ وصول قدمی غلط است صحیح وصول قدمی است یعنی بطن
 ۱۵ وصول نظری و وصول قدمی بنیاد اشارۃ علم و علم اتم ۱۲ ۱۵ یعنی مکتوب پنجاہ و چہارم از جلد ثانی ۱۵ مولا اسماء سلیمان صمدی دوم و چہارم
 دوم و سوم و چہارم و پنجم و ششم المادہ اولی کہ علوم اہل اسلام راست میسر از اطمینان نفس خارج از درجات طہارت است ۱۵

روایت

وصول قدمی

بجای

روایت

ہدایت پانزدہم مکتوب برصفت فائده

از کمال تابان شمرند کُلُّ ذَلِكَ لَعَدَمُ الدَّارِ عَنْ حَقِيقَةِ الْحَالِ فَاَمْدَهُمْ بِرَبِّهِمْ
 مَكَايِيبُ الْحُبِّ الْقَمْدَانِي مُجْدِي كَالْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سَوَالُ اَزْ حَقِيقِ بَابِ
 واضح گشت که دیگران را طفیل وراثت و علی الیه الصلوٰۃ والسلام و صوبه تحقیق
 الحقائق و الجمالی و اتحادی بآن ثابت است و شرکت در کمال خاص و کاین بین
 تقدیر فرق در میان تبوع و تابع و صلی و طفلی چه بود و کدام مرتبت باشد در تبوع و طفیل
 که در تابع و طفیلی نیست جواب و صول و الحاق دیگران بدان حقیقت از قبیل الحاق خادم
 است بخدوم و وصول طفیلی است بصل اگر وصل از اخص خواص است که اقل قلیل
 خود خادم است و اگر از انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات هم طفیلی است و خادم
 که الوش خور است و او را چه شرکت است به مخدوم و کدام عزت و آبروست او را در جنب او
 و طفیلی هر چند طبعی هم لقمه است اما طفیلی طفیلی است خادمان که با کینه عالی به تبعیت
 مخدوم میسرند و از اطعمه مخصوصه او الوش میخورند و عزت و احترام می یابند از بزرگی
 مخدوم است و از علو متابعت است گویند مخدوم را با وجود عزت ذاتی عزت دیگر
 از او و الحاق خادمان پیدا میشود و از رویا و از تفرع شان او می نمایند پس تابان را به تبوع
 چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم میگردد فامده (۵) مِنْ مَكَايِيبِ الْحُبِّ الْقَمْدَانِي
 مُجْدِي كَالْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ اطمینان من نفس را بر حد کمال و بی تکلف بعد از
 اعتدال اجزاء قالب است فامده (۶) مِنْ مَكَايِيبِ الْحُبِّ الْقَمْدَانِي مُجْدِي كَالْفِ الثَّانِي
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سَوَالُ هر گاه اجزاء قالب نیز بعد اعتدال آیند و از طغیان
 و سرکشی باز مانند جهاد با دنیا چه صورت دارد و در رنگ نفس مطمئنه جهاد از اینها نیز متفق

وہمحقائق سہ گانہ داده است این کلینیہ نیست اتفاقہ است بعد از وصول توجہ باین
جانب واقع شدہ است والا قبل از وصول اگر توجہ شود میتواند کہ حقوق مذکور حاصل گردد
لکن در پادہ محمدی الشرب اگر حقوق پیش از وصول گفته شود گنجایش دارد چہ راہ وصول
او بمحقائق حقوق است بحقیقتہ الحقائق وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

ہدایت شانزدہم

در تحقیق معنی تعین اول گفته اند کہ حقیقتہ الحقائق کہ حقیقت محمدی است عَلَیْہِ الصَّلَاۃُ
وَالسَّلَامُ تعین اول حضرت ذات است از مرتبہ اطلاق فائدہ ۱۱) مِنْ مَّكَاتِبِ
الْمُحِبُّوْبِ الصِّدِّیْقِ الْكَافِ الْثَّانِی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ حقیقت محمدی عَلَیْہِ الصَّلَاۃُ
وَالسَّلَامُ کہ ظہور اول است حقیقتہ الحقائق است بآن معنی کہ حقائق دیگر چہ حقائق انبیاء
اکرام و چہ حقائق ملائکہ عظام عَلَیْہِمْ وَاٰلِہِمْ الصَّلَاۃُ وَالسَّلَامُ کا لظلال اندر اورا و او

ہدایت ہفدہم

در تعین وجودی فائدہ ۱) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبُّوْبِ الصِّدِّیْقِ الْكَافِ الْثَّانِی
رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ آنچه در آخر کار بکرم و فضل کشوف ساختہ است کہ تعین اول
حضرت ذات را تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ تَعِیْنُ حضرت وجود است کہ مجتہد ہمہ شیاست و جامع
جمیع اُضداد است و خیر محض است و کثیر البرکۃ است حتی کہ اکثرے از مشائخ این

۱۲) یعنی مکتوب صد و بیست و دوم از جلد ثالث مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلمہ حقیقتہ الحقائق الزماید دانست کہ حقیقت شخص
چنانچہ تعین وجودی اورا گویند تعین امکانی اورا نیز گویند پس حقیقت شخص عبارت از تعین وجودی است کہ تعین امکانی آن شخص
ظاہر آن تعین است و آن تعین وجودی است از اسماء الہی علی سلطانہ کا علیم و القدیر و المرید و المتکلم و امثالہا و آن اسم
الہی علی شانہ رب آن شخص است و بعد فیوض وجودی و تباہ وجود او را خود از مکتوب دوم و ہم از جلد اول مکتوب
مجددیدیتیر سیر و زیادہ تحقیق این معنی را ازین مکتوب باید جست « مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالیٰ
علیہ یعنی مکتوب نود و دوم از جلد ثالث « مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ

بابت شانزدہم محمدی برکت فائدہ

بابت ہفدہم محمدی برکت فائدہ

اگر دو حال آنکه مقرر است که جهاد باینها همیشه برپاست جواب فرق است در میان
 مطمئن و این اجزا چه مطمئن صاحب استیلاک و ضعیف است و بعالم امر مطمئن است که
 بکمال استیلاک و سکر مشغول است و این اجزا بواسطه ایشان احکام شرعی که ببنای
 آن بر صحت مناسبت با استیلاک و سکر ندارند و در استیلاک گنجایش مخالفت نیست
 و آنکه ضعیف و در بواسطه مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش
 دارد و آید است که این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانته زیاده از ترک استیجاب
 ارتکاب گناه است تنزیه بالاتر از دو فائده (۱) من مکاتیب شیخی و اما جمیع قد سنا
 الله لیسره الشاهی پرسید بودند که سبب چیست که در تسلیک طلاب بشارت بلجوق
 به حقیقه الحقائق بعد وصول حقائق ثلاثه میگوئی و حال آنکه این هر سه حقیقت داخل مراد
 و جویت و حقیقه الحقائق از حقائق امکانی علی این مقام باید بود که خاطر این مشکین
 مدتیست که مشوش است مخدوم و هیچ اشکال نیست در حقوق حقیقه الحقائق و وصول بحقائق
 ثلاثه هیچ ترتیب و توقف نه رواست که حقوق مذکور شود و وصول حقائق میسر نیاید و نیز
 میتواند بود که وصول صورت بند و حقوق نشود چه انبیا علیهم الصلوٰه والسلام از حقائق
 خویش حقیقت کعبه فاقه رسیده اند و سیکه بر قدم ایشان است از حقائق شان میتوان
 که برسد و حقیقه الحقائق در میان نیاید و بعد از وصول اگر بتوسط شیخ خود بحقیقه
 الحقائق ملحق شود گنجایش دارد چنانچه پیش از وصول بهم رواست که بآن حقیقت
 برسد و آن همین بگذر است آنچه فقیر به بعضی از یاران بشارت حقوق بعد از وصول بآن

سلمه و برگ واجب فرض نرسد ۲۲ یعنی سجد و جل و چارم از جمله ثلثه ملائکه سلمه الله تعالی یعنی حقیقت که حقیقت
 فرق و حقیقت صلوٰه ۲۳ بدانکه از کلام سائل دو امر معلوم میشود یکی صریحت حقوق از وصول دوم لزوم تحقق حقوق بعد از وصول
 هر دو ظاهراً واقع است زیرا که میتواند که حقوق بدون وصول تحقق گردد و نیز میتواند که با وجود تحقق وصول تحقق نشود و ما فهم ۲۴ یعنی
 وصول حقیقه الحقائق موقوف نیست بر وصول بحقائق ثلاثه ۲۵ ملحق سلمه الله تعالی

طائفہ علیہ انرا عین ذات گفته اند تعالیٰ و منع زیادتی آن بر ذات نمود و سبحانہ
 غایت وقت و لطافت دارد کہ چشم ہمہ اس اور نمیتواند دریافت و از اصل جدا نمیتواند
 ساخت لهذا تعین او درین مدت مختفی ماند و از متعین تمیز نگشت و حجم غفیر آنرا
 بخدائی برستیدند و مطلوب معبود ما و راے آن نہ طلبیدند و بنید آثار خارجی اور دستند
 و بکون حوادثی و ارا انگاشتند و این تمیز حق از ما وون حق دولتی بود کہ برای
 این نصیر واپس مانده ذخیرہ داشته بودند و این نفی مشارکت غیر معبود و معبود سبحانہ
 اُلوش مانده بود و از انبیا کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ از برای این زکرت بر و ارشان نگاه
 داشته بودند الحمد للہ الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا اللہ لقد
 جاءت رسل ربنا بالحق فائده (۲) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجلد اول کاف
 الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ سوال تعین اول وجودی وجود او در خارج است یا ثبوت
 علمی و اردو بس و بیج کدام ازین تر وید درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران
 جز یک ذات احد تعالی موجود نیست و دران خارج از تعینات و تنزلات نامے و نشانے
 نہ و اگر ثبوت علمی گوئیم لازم آید کہ تعین علمی از وے سابق باشد و آن خلاف مقرر است
 جواب گوئیم نفس الامر ثبات است و اگر ثبوت خارجی ہم گوئیم باین معنی کہ در ماوراء
 علم ہم اورا ثبوتی هست نیز گنجایش دارد و اللہ سبحانہ اعلم

عالم و معبود عالمین

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

بابت بزرگواران و معبود عالمین

ہدایت ہر دوام

در تعین لجبی فائده (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجلد اول کاف الثانی رضی

۱۰ قولہ زکاتاً از طعام برائے کسے نگاه دارند و پس خوردہ و طعامیکہ مردم فرودمان از جائے بردارند ۱۱ یعنی مکتوبہ قیود
 سوم از جلد ثالث ۱۲ ملاحظہ فرمائیہ ۱۳ بیان عدم درستی شکی است ۱۴ پس جوہرین اہل و خارج چگونه تصور گردد ۱۵
 ۱۶ بیان عدم درستی شکی ثانی است ۱۷ یعنی مکتوبہ مد ویت و دوم از جلد ثالث ملاحظہ فرمائیہ ۱۸ اللہ تعالیٰ

از انجا بر شوق و شیشه نهد و قدم در جوب انداخت و از امکان آمدن که محال عقلیست و شرعی

هدایت نوزدهم

در بیان فوق تعین حتی فائده را ازین تکالیف میبختی و اما میقدار سنا الله تعالی
بیر و التاهی آخرین چیز که حضرت ایشان ما قد سنا الله تعالی بیز و الا قدس
نوشته اند مکتوبیست که قبیل آخرین مکتوبات جلد ثالثست متصل بان بنام مولانا
دلهوی و در آن مکتوب فوق تعین وجودی تعین حتی اثبات نموده اند و ترقی ازان منع
فرموده اند و روانه در تحریر این معارف علیه بوده اند شبانه آنحضرت را تب گرفته که رونو
شم ازان تب او تحال نمودند بعد از از تحال آنحضرت آن نوشته در معرض ظهور آمد و
و محلی صان بشرف مطالعه آن مشرف گشتند و نقل ازان برداشتند بعد از تحریر این
معارف مسینه در شد اند مرض موت نیز معارف و اسرار کثیره بیان نمودند و وصایا
فرمودند از جمله آن اسرار آن بود که شبی که صبح آن حلت خواهند فرمود یا شبیش آن
و حضرت مخدومی میان جیوسلمه الله تعالی نیز در آن وقت حاضر بودند و مرض در غلبه
ضعف بر کمال بوده فرمودند مرا بنشانید بنده در کنار خویش آن قدوه که بار بار بنشانید خیمه
بار مبارکی آنحضرت برین ذره بمقدار بود ازان بار امیدوارم که چه قسم بار خوشگوار برود
این خاکسار آرد و چه نوع عالی اسرار و استیلا برین دل افکار بسیار و القصه آن عالم حضرت
فرمودند که داعی صال لا یرزال در سیر من ندا داد که سلطان میطلب مرغ همت بلند پرواز
من روباستانه قدس نهاد تا رسید جای که رسید ازان بارگاه عالیجاه ندانید که سلطان
در خانه نیست بعد ازان معلوم شد که این مقام حقیقت کعبه ربانیست بما و ابرار آن

یعنی مکتوب عدد هشتاد و سوم از جلد اول ۱۱ مولانا سید به ۱۱ یعنی مکتوب عدد و بیست و دوم از جلد ثالث ۱۲ آنگاه که
فرمودند اول اعتبار یکم پیدا شد از برای ایجاد عالم حبست بعد ازان اعتبار وجود که قدره ایجاد است ۱۳ آنگاه یعنی سزاوار احقاق ۱۴

هدایت نوزدهم مکتوبی بر چهار خار فائده
شایسته

عاد

ہست

بہ نیست

و چون بخواہد رسید از این مقام تا مقام اول از حدیث اولی

بذات خود موجود است نہ بوجود و همچنین صفات ثنائیہ و تعالی بذات واجب بوجود
جل شأنہ نہ بوجود کہ بوجود بلکہ وجوب را نیز در ان مرتبہ نگاہش نیست کہ وجوب
وجود ہر دو از اعتبار است اول اعتبار کہ پیدا شد برائے انجام دادن عالم حُب و دوست
بعد از ان اعتبار بوجود کہ مقدمہ انجام دست چہ حضرت ذات را جل سلطانہ بے اعتبار
این حُب بے اعتبار این وجود از عالم و انجام دادن عالم استغناست ان شاء اللہ لغنی عین
العلوین نص قاطع است و تعین علمی جلی را ظل آن دو تعین گفتن با اعتبار آنست کہ
آن دو تعین با اعتبار حضرت ذات است تعالی بے ملاحظہ صفات و درین تعین ملاحظہ
ست کہ کا فظل است مرآت اعتراف شأنہ فائدہ (۲) من مکاتیب المحبوبین القماری
مجدد الکاف الثانی رضی اللہ تعالی عنہ سوال ترقی از حقیقت محمدی کہ تعین حُب و
حقیقتہ الحقائق است و حقیقتہ از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز است یا نہ و تودر سائل
خود نوشته کہ ترقی از حقیقت محمدی واقع شد حقیقت این معاملہ چیست جواب جائز
نیست زیرا کہ فوق آن مرتبہ مرتبہ بالتعین است کہ وصول و الحاق متعین بآن محال است
وصول و الحاق بے کیف گفتن مجر و نفوذ است کہ پیش از رسیدن بحقیقت معاملہ بآن
تسلی نموده آید تا بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعد موصول و الحاق لازم کہ ریب را در آنجا
شائبہ نیست و آنکہ نوشته ام کہ ترقی از حقیقت محمدی واقع شد مراد از ان حقیقت ظل
آن حقیقت بوده است کہ عبارت از ارجاع حضرت علم گفته اند و معتبر بوحمدت کردہ و در ان وقت
اشتباه ظل بود و باطل و چون بمحض فضل خداوندی جل سلطانہ از ان ظل و از ان سائل
ظلال مخلصی میسر شد دانست کہ ترقی از ان حقیقت الحقائق واقع نیست بلکہ جائز نہ کہ قدم

سہ بلا کہ این کریمہ طاق است در سورہ عنکبوت چارہ امن خلق ۱۰ ۱۱ یعنی کتب بعد و دست دوم از حدیث ثالث ۱۲ مولانا ۱۳
یعنی ترقی از حقیقت محمدی جائز نیست از حقیقت آنکہ فوق حقیقت محمدی مرتبہ تعین است کہ ان ۱۴ ۱۵ یعنی محض حق گفتن است و توان بدون

تا برباب او بوسه نم چو نش بخواند سخن مجرب کجا بلبب محبوب بسد چنانچه سخن او را
 با و قرب و منزلت است از سخن او با و توان رسیدند از سخن خود که بخش کوتاه و در
 راه است این فقیر گوید من عرف الله کل لسانه آنرا گواه است ع پس سخن کوتاه
 باید و السلام فائده (۲) من مکاتیب شیخی و اما منی قد سنا الله تعالی لیسر
 السامی قدین مقام و سوال دارد است سوال اول آنکه آن عالی حضرت در کتب و بیکه
 اخیر اخیر نوشته اند متصل باین مَرَض چنانچه بالا گذشت بر نگاشته اند که ترقی از تعین
 اول که تعین جُتبی است واقع نیست که فوق این التعین است در آنجا قدم نهادن از امکان
 بر آید نیست و بوجوب متحقق گشتن که محال است و این عروج جات که واقع شده همه فوق
 تعین جُتبی است و هر آن چه باشد جواب میتواند که ممنوع و وصول قدمی باشد و آنچه
 مسطور شد و وصول نظری بود و حینئذ قَلَامُنَا فَاة مانا که این معنی را از آنحضرت در
 همان مجلس استفاده نموده است سوال دوم آنکه از بعضی عبارات آنحضرت مستفاد
 میشود که حقیقت کعبه فوق اعتبار شیون و صفات است و از ما سبق خلاف آن مفهوم
 گشت جواب مراد از صفات و شیون که حقیقت کعبه از آن تفوق است صور علمیه
 صفات است که در مرتبه تعین علمی جملی ثبوت دارند چه در اصطلاح قوم مقام صفات و شیون
 عبارت از همین صور علمیه تفصیلیه است چنانچه اجمال این مرتبه را مرتبه ذات یگویند و تجلی آنرا
 تجلی ذات میدانند و نیز مراد از آن صفات حصص تفصیل مرتبه تعین وجود است که حضرت ایشان
 با ثبات این تعین ممتاز اند و نزد حضرت شیخ محی الدین بن عربی و تابعان او و قدس الله
 اشرا و هم این مرتبه مرتبه لا تعین و مرتبه اطلاق است تعالی چه فوق تعین علمی

این معنی فرموده اند، و از بعضی عبارات آنحضرت مفهوم میشود، یعنی در این صفات حقیقیه که موجودند و بوجوه و احوال حقیقیه

۱- یعنی مکتوب عدد هشتاد و دوم از جلد اول، ۲- یعنی حضرت ایشان را ۳- چنانچه در مکتوب دهم و دهم از جلد اول مکتوب
 این معنی فرموده اند، ۴- و از بعضی عبارات آنحضرت مفهوم میشود، ۵- یعنی در این صفات حقیقیه که موجودند و بوجوه و احوال حقیقیه

بشتافتم و عروج نمودم تا بمقام صفات حقیقہ کہ موجودند بوجود زائد رسیدم این
 مقام صفات و را بر صور علیہ صفات است کہ در مرتبہ تعین علمی کائن است و در این صور
 صفات است کہ در مرتبہ تعین وجودی و تعین حسی است ازین مقام نیز متوجہ فوق
 گشتم تا باصول این صفات کہ شیون فراتیہ اند و مجرد اعتبارات اند در ذات عتر نشانہ
 و اصل شدم و شما ہر دو برابر در ہر مقام بامن ہمراہ اید از اینجا بقوق بردند و بذات تحت
 کہ مجرد است از نسب اعتبارات رسانیدند و حضرت مخدومی را فرمودند کہ تو بجلالہ امام
 درینجا بامن ہمراہی چہ دلائیم من ضا امانت آنحضرت ایشان میگردد و فقیر را فرمودہ
 بودند کہ در مسجد ہمراہ یاران نماز بخواند و امانت کند این بے پروبال جہت امتثال باجماع
 یاران در مسجد نماز خواندہ باقی اوقات در خدمت میگذراندم باجماع این حقیر از راہ دیگر
 بوصول این درجہ قصوی اشارت نمودند مولف گوید کہ مراد از راہ دیگر اصالت است
 و در ہمان مجلس با مجلس دیگر در مہین مرض فوت فرمودند کہ حصول این درجہ کمال و وصول
 باین مرتبہ متعال منوط بہ تلبس بکلام مجید سبحانی است طفیل و توشیح قرآن باین مرتبہ
 ممتاز گشتہ ام ہر حرف را از حروف قرآنی دریائے میابم کہ موصول کعبہ مقصود است و
 درین آن بیت را کہ حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر بہ مجروح شیندن از راہ دور زیارت قائل
 آن رقتہ بودند کہ اینست ے اندر غزل خویش نہان خواہم گشت تا برب تو
 بوسہ زخم چو نش بخوانی بہر زبان شریف آوردند و ذوقہا نمودند بعد از آن فرمودند
 کہ مناسب ما نحن فیہ چنین باید گفت ے اندر سخن دوست نہان خواہم گشت

گشتن

بہ

گشتن

ے یعنی صفات خمائہ حقیقہ از جات و علم و قدرت و مالکیت و کلام و سمع و بصر و کون ۱۲ ے یعنی در بیان فقر (خارج ہر صفت)
 حضرت ایشان فرمودہ بودند کہ اگر ے در لغت آویدہ کہ روزے قائلہ در پیش شیخ این بیت بخواند ے اندر غزل خویش از
 شیخ گفت این بیت کہ گفتہ است گفتند علامہ گفت بہر خیر بہ از زیارت ے شرم غم با جمیع زیارت ے شدند ۱۴ ے ملحق بہ سادہ

مُتَقَدِّرٌ تَوَدِّرِينَ سَلَّمَ بِسَبِّتِ جَوَابِ نَزْدِ فَقِيرٍ سَبَّحَ تَعِیْنُ وَتَعِیْنُ نِیْسَتِ کَدِ تَعِیْنُ
 بود که لا تَعِیْنُ رَا تَعِیْنُ سَا زَدَیْنِ اَلْفَاظُ مُوَافِقٌ نَذَارِقُ حَضَرَتْ شَيْخُ مَحْيِ الدِّیْنِ تَابَعَانِ
 اوست قَدَسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَادَهُمْ دَرِ عِبَارَاتِ اِیْنِ فُقَیْرٍ حَیْنِ اَلْفَاظُ کِهْ وَاقِعٌ شُودَازِ
 قَبِیْلِ صَنَعَتِ مُشَاکَلَتِ بَا یَدِ اَنَسْتِ بَهْرِ حَالِ گَوِیْمُ کِهْ اِیْنِ تَعِیْنُ تَعِیْنُ اِمْرَکَانِی سَتِ و
 مَخْلُوقِ وَحَادَثِ سَتِ قَالِ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِی و در
 اَحَادِیْثِ دِیْگَرِ تَعِیْنُ وَاقِیْتِ خَلَقْتِ اَنِ نُوْرِیْمُ اَمَدِ هَسْتِ چَا نَخْجِهْ فَرَمُودِ قَبْلُ خَلَقِ السَّمَوَاتِ
 بِالْفِیْ عَمَامِ وَاَمَثَالِهْ وَبِهَرِ چِهْ مَخْلُوقِ سَتِ وَبِیْوَقِ بَعْدِ سَتِ مُمְکِنِ سَتِ وَحَادَثِ وَچُونِ
 حَقِیْقَةِ الْحَقَائِقِ کِهْ اَسْبَقُ الْحَقَائِقِ سَتِ مَخْلُوقِ وَ مُمְکِنِ گِشْتِ حَقَائِقِ دِیْگَرِ اَنِ بَطْرِیْقِ اَوَّلِ
 مَخْلُوقِ خَوَانِدِ بُوْدِ وَاِمْکَانَ وَحُدُوثِ خَوَانِدِ دِهَشْتِ عَجَبِ سَتِ کِهْ شَيْخُ قُدَّسِ سِرَّةِ
 حَقِیْقَتِ مُحَمَّدِی رَا بَلْکِهْ حَقَائِقِ جَمِیْعِ مُمْکِنَاتِ رَا کِهْ اَعْيَانِ ثَابِتِهْ کَفْتِهْ اَسْتِ اَزْ کِبَا حُکْمِ بُوْجُوْدِ
 شَانِ مِیْکَنْدِ وَ قَدِیْمِ مِیْدَانِدِ وَاَلْبَرَزِ اَخْلَافِ قَوْلِ غَیْبِ مِیْنَامِیْدِ عَلَیْکِهْ وَ عَلَیْ اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 مُمْکِنِ بَا جُزْأِیْ خُوْدِ مُمْکِنِ سَتِ وَبِصُوْرَتِ وَحَقِیْقَتِ خُوْدِ مُمْکِنِ تَعِیْنُ وَجُوْبِ حَقِیْقَتِ مُمْکِنِ
 بَرَا یِ چِهْ بُوْدِ حَقِیْقَتِ مُمْکِنِ اَلْبَثِّ بَا یَدِ کِهْ مُمْکِنِ بَاشَدِ کِهْ مُمْکِنِ بَا وَاجِبِ تَعَالٰی بِیْجِهْ شَرِّیْ کِهْ
 وَ اِنْتِسَابِیْ نِیْسْتِ غَیْرَ اَزْ اَنْکِهْ مُمْکِنِ مَخْلُوقِ اوست وَاو تَعَالٰی خَالِقِ اُوْدِ شَيْخِ چُونِ دِرِیَا
 وَاجِبِ وَ مُمْکِنِ تَمِیْزِ نِیْکَنْدِ وَ خُوْدِ مِیْغَرَا یَدِ لِعَدَمِ التَّمِیْزِ بَیْنَهُمَا اِگَرِ وَاجِبِ رَا مُمْکِنِ گَوِیْدِ
 وَ مُمْکِنِ رَا وَاجِبِ بَا کِ نَدَارَدِ اِگَرِ مَعْدُوْرَشِ فَرَا یَنْدِ کِمَالِ کَرَمِ وَ عَفْوَ سَتِ دَیْنَا کَلَّا تَوَاخُدْنَا
 لِاَنْ نَیْسِنَا اَوْ اَخْطَاْنَا سُوَالِ تُو دَرِ رَسَائِلِ خُوْدِ دَرِ مِیْآیْنِ وَاجِبِ تَعَالٰی وَ مُمْکِنِ نَسَبِیْ

سَلَّمَ یعنی ذکر الشیء لفظ غیره لوقوعه فی محبت ۱۲ سَلَّمَ یعنی آفرید خداوند را پیش از آفریدن آسمانها بدو هزار سال قبله و امثال اینها
 این روایت روایت دیگر اندرین باب نیز آمده ۱۳ سَلَّمَ یعنی اگر از جانب قدس خداوندی شایسته این عربی را اندرین قول و اعتقاد و معنوی
 دارند و مواضع فرمایند کمال کم و معنوی سَتِ تَعَالٰی وَ قَدَسِ ۱۲ المصحح سَلَّمَ اللّٰهُ تَعَالٰی

بجلی که تعین اول است نزدشان مرتبه لا تعین است و وجود تحت و نزد ما این مرتبه
 که مرتبه وجود تحت است تعین موصوف است و تعینات صفات نیز درین مرتبه
 ثابت است که از جمله آن تعینات تعین علمی است لیکن چون علم اجماعی^{مستحب} صفات در آنجا
 نیز در رنگ وجود صفات و شیونات ذاتیه کائن است و آنرا نیز در رنگ وجود و مرتبه
 است مرتبه اجمال که آنرا دیگران تعین اول و حقیقت محمدی میدانند و مرتبه تفصیل
 ازین تحقیق لایق گشت که تعین علمی جملی تعین اول صفت علم است که از صفات حقیقه
 زائده است نه تعین اول حضرت ذات تعالی بلکه در تعین اول بودن آن در صفت علم
 را نیز سخن است چه فوق تعین وجودی در آن مکتوب یا غیر تعین جبری اثبات کرده اند که در آنجا
 نیز اجمال تفصیل است فائده (۳) مِنْ مَّكَاتِيبِ شَيْخِي وَإِمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى
 بِسْرِي وَالتَّامِي وَمَتَابِعِي أَنْ يُعْلَمَ أَنْ لَيْسَ مَعْنَى التَّعِينِ عِنْدَنَا أَنَّ الْحَقَّ عَزَّ وَجَلَّ
 تَنَزَّلَ فَصَارَ جَبَّاءُ وَجُودًا بَلْ مَعْنَى التَّعِينِ الضُّدُّ لِأَنَّهُ الْأَلَيْقُ بِالتَّزْيِيدِ
 وَالْأَنْسَبُ بِلسَانِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَجْمَعِهِمْ عُمُومًا وَعَلَى خَائِيهِمْ خُصُوصًا الصَّلَاةُ
 وَالتَّسْلِيمَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ وَالْبَرَكَاتُ فائده (۴) مِنْ مَّكَاتِيبِ الْمُحِبُّوبِ الصِّدِّيقِ
 مُحَمَّدٍ الْكَافِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سُؤَالَ ابْنِ تَعِينٍ جَبِّي كَيْ تَعِينُ أَوَّلَ سَمْعٍ
 حَقِيقَتِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ مِمَّنْ سَمِعَ يَأْجِبُ مَا
 سَأَلَ يَأْقِدِيمُ صَاحِبِ فُصُوصِ تَعِينِ أَوَّلَ كَيْ حَقِيقَتِ مُحَمَّدٍ كُفْتَهُ اسْتِ وَتَعْبِيرُ أَزَانِ
 بَوَحْدَتِ كُودِهِ وَبِهَيْبَتِ تَعِينِ ثَانِي رَاكِهِ وَاحِدِيَّتِ كُفْتَهُ اسْتِ وَاعْيَانِ ثَابِتِهِ كَمَا أَنَّ
 حَقَائِقَ مَكَانَاتِ كُودِهِ دَرَانِ مَرْتَبَةِ اثْبَاتِ نَمُودِهِ هَرْدِ تَعِينِ رَا تَعِينِ وَجُوبِ مِگُودِ قَدِيمِ
 مِيدَانِ دُوسْتِ تَنَزَّلِ دِگِرِ رَاكِهِ رُوحِي وَشَالِي وَجَسَدِي بُو تَعِينِ اِمْكَانِي كُفْتَهُ اسْتِ

این سخن کتب معتبره است و در این کتب معتبره است و در این کتب معتبره است و در این کتب معتبره است و در این کتب معتبره است

[illegible]

النزول الذي يكون مرتبة تلك النقطة تحتل كان الوجه إلى العالم والظهور إليه
 سبحانه وظهر أن هذا التوجه إلى العالم والانتظام عنه سبحانه إنما هو إلى الموت
 فإذا جاء وقت الوصال لعكس الحال ففي هذه النشأة الفراق والشوق من
 الجانبين والملاقة إنما يكون بعد الموت فظهر معنى حديثي القدسي الأطال شوق
 الأبرار إلى لقاءي وأنا اليوم لأشد شوقاً وأعلم أنه مع تحقق النزول في
 هذه المرتبة ليس بين السالك وبين الله سبحانه حجاب بل الحجب كلها مفقودة
 ولكن التوجه إليه سبحانه مفقود بل التوجه منه بتمامه إلى الخلق فهذا مقام
 الدعوة وقد يقع النزول من تلك النقطة التي هي مركز دائرة العالم الظلي إلى
 النقطة التي هي مركز دائرة العدم وهو مقام الكفر بالله تعالى والامتناع عنه
 سبحانه وعن أنبيائه صلى الله عليه وسلم وعن آياته تعالى ويقع العروج عن
 تلك النقطة إلى مركز دائرة الأصل التي هي دائرة مقام الأنبياء عليهم السلام وتلك
 النقطة التي ذكرناها ظلمانية غاية الظلمة فالنزول في ذلك المقام لتبويره وإشراقه
 أمر عظيم القدر ومقابلها نقطة الإسلام وهي النقطة التي يقع العروج إليها بعد
 هذا النزول الظلماني ومصابكم تلك النقطة الظلمانية كلمة لآله إلا الله
 والسلام فأمده (٣) من مكاتيب شينخي ولما مضى قد سنا الله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم
 بعد التحم والصلوة ولزسائل التحيات ميرساند مكتوب مرغوب كه متضمن أذواق
 عليه وأحوال سنية بورد سيمه خوشوقت ساخت وسبب فرحت دل و راحت جان
 كرويد نوشته بودند كه با وجود نسبت محبوبيت و اسرار متعلقه آن جانب تكمل و ازشاد

له اعلم ان هذا الحديث صحيح مطابق لحديث من تقرب الى ربك اتقرب اليه ذراعا الحديث ١٢ طه معنى و هو كى و دوم از جمله ثلثات
 مودنا ٢٥ من مكتوب حضرت شيخ خواجه سيف الدين فرزند شيخ عروة الوثقى خواجه محمد مصوم قدس الله تعالى سرها ١٢ المحققين سلمه

بعرضه شهود گلی تجتر نماید باید دانست که ملائکه کرام علی نبینا وعلینهم
 السلام هر چند مشاهد اصل اند و همیشه شهود گلی دارند اما شهودیکه انسان را درین
 مرتبه میسر گشته است فوق شهود ملک است بلکه شهودیکه عارف را در دنیا است هر چند
 جزئی است اما خصوصیت دارد که ملک را نیست و آن آنست که شهود جزئی انسان
 را کما بجزیره ساخته اند و انسان را از نفس بگذرانیده بان جزئی بقا بخشیده اند و مشاهد
 ملک اینچنین است که و از بیرون نظاره مینماید و از شهود خود چیزی بدست نمی آید
 شتان مابین المشاهداتین بشنوبشنو آنچه بالاند کور شد که شهود انسان جزئیت
 در مرتبه اولی است از مراتب نزول اگر شمه از خصائص مراتب نزول که بشر بان
 ممتاز است در معرض بیان آرد و کمالات مختصه و اسرار مخفیة انسان را که افضل
 خلایق است جلوه گر سازد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و وصالان راه بحر
 پویند **وَمِنْ بَعْدِ هَذَا مَا يَدِقُّ صِفَاتُهُ وَمَا كَمَتْهُ أَحْطَى لَدُنِّي وَأَجْمَلُهُ**
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى فَأَمِنْ (۲) مِنْ تَكَايِبِ الْمَجُوبِ بِالْمَصْلَافِ مُجَدِّدِ
الْأَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى أَظْهَرَ عَلَى أَنَّ
فِي الْكَائِنَاتِ نُقْطَةً هِيَ مَرْكَزُ الْعَالَمِ الظَّلِيِّ وَتِلْكَ النُّقْطَةُ أَجْمَالُ جَمِيعِ الْعَالَمِ
وَالْعَالَمِ بِمَامِهِ تَفْصِيلُ ذَلِكَ الْإِجْمَالِ تِلْكَ النُّقْطَةُ كَالشَّمْسِ فِي السَّمَاءِ بِمَا يَنْتَوِي
مَا فِي الْأَفَاقِ كُلُّ مَنْ يَصِلُ إِلَيْهِ الْفَيْضُ مِنْهُ سُبْحَانَهُ يَكُونُ يَتَوَسَّلُ تِلْكَ النُّقْطَةُ
وَتِلْكَ النُّقْطَةُ مُحَاذِيَةٌ لِنُقْطَةِ غَيْبِ الْهَوِيَّةِ وَتِلْكَ النُّقْطَةُ كَائِنَةٌ فِي مَرْتَبَةِ التَّزْوِيلِ
فَمَا لَمْ يَكُنِ التَّزْوِيلُ فِي هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ مِنَ الْهَبُوطِ وَالْأَسْفَلِيَّةِ لَا يَكُونُ الْعُرْفُ إِلَى
تِلْكَ الْمَرْتَبَةِ الْمَسْمُوءَةِ بِغَيْبِ الْهَوِيَّةِ وَهَذَا التَّزْوِيلُ لِلدَّعْوَةِ وَالتَّكْمِيلِ فِي ذَلِكَ

له نمی آید و از آن سان ساخته اند

کما بجزیره

سلسله یعنی توبه و جلال و شرف از علو ثبات

ای دعوت الهی و الحق و الحق

تکلیف

فالدعوة

بیشتر

چندین
بجای
در ظاهرفانظر
فانظر
فانظر

که استماع یافته که حضرت مجید و الف ثانی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ میفرمودند کہ قُرْآنِ
بعضی سُوْرَ قرآنی مُثَمَّرُ عُرُوجِ میشود و قُرْآنِ بعضی مُنْتِجِ نُزُولِ و التماس تعین
آنها کرد فرمودند کہ حضرت مجید و الف ثانی میفرمودند کہ ہر گاہ سُوْرَةُ الْمُنَشِّجِ میخوانم
بمُحْوِ نُزُولِ واقع میشود کہ چنانچہ کُلُوْخِ از بالا افتد و سُوْرَةُ الْمُنْتَمِرِ عُرُوجِ باشد
بِاِعْطَالِ بخاطر نیست اما سُوْرَةُ سَبِّحِ اَنِّمِ در عُرُوجِ و فَلَ عَطِمْ دارد +
خاتم در بیان بعضی خصائص فائده (۱) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبُّوْبِ

الْقَمَدَانِیُّ مُجَدِّدُ الْاَلْفِ الثَّانِیِ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ بدانند کہ چنانچہ حضرت حق
جَلَّ دَعْلَا ذَاتِ خود را دوست میدارد و همچنین صفات و افعال خود را نیز دوست میدارد
و ہر کدام از این اَفْرَادِ مُحَبَّتِ و اعتبار دارند و مُجَبِّیَّتِ و محبوبیتِ ظہور کمالِ محبوبیتِ
ذاتیتہ در حضرت حبیب اللہ صَلَّی اللہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم و ظہور
کمالِ مُجَبِّیَّتِ ذاتیتہ در حضرت کلیم صَلَّی اللہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم و ظہور
ظہورِ محبوبیتِ اَسْمَا و صفات در اَنْبِیاء و دیگر متحقق است عَلَیْہِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
در رنگِ مُجَبِّیَّتِ آن و چون اَسْمَا و صفات و افعال را ظلالِ ظہورِ محبوبیتِ
ظلالِ اَسْمَا و صفات در اَوَّلِیاءِ محبوبینِ کابُنِ فائِدہ (۲) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبُّوْبِ
الْقَمَدَانِیُّ مُجَدِّدُ الْاَلْفِ الثَّانِیِ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ ذاتِ حضرت حق سُبْحَانَهُ و
تَعَالٰی فِی حِلَا ذَاتِہِ جمیل است و حُسْنِ و جمالِ اتی او را ثابت است نہ آن حُسْنِ و جمالِ
کہ مکشوف و مُذَرِّکِ گردد و در تعقل و تخیل با در آید مِمَّ ذَلِکَ در آنحضرت مرتبہ ایست
اَقْدَسُ کہ این حُسْنِ و جمالِ ہم از غایت عَظَمَتِ و کِبَرِ یائی آن بآن مرتبہ نمیتواند رسید

۱۰ یعنی مکتوب ہستم از جلد ثانی دیکرین بطریق انتخاب ۱۲ مولانا سید بہ ۱۵ در رنگِ مُجَبِّیَّتِ آن ظلال کہ در اولیاء و مریدین و مجاہدین
متحقق است ۱۶ یعنی مکتوب نمود و چہارم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سید احمد نقاشی

روز افزونست چار روز افزون نبود که افضل محبوبان سرور دین دنیا است و نباشد
 ارشاد و تکمیل در و علی اله افضل الصلوات و اکمل التحیات از همه زیاده
 تر بود مرقوم نموده بودند که بعضی اوقات بمباشرت امور مباح نزول واقع میشود و
 تا نسبت بان تمامی معامله تکمیل نبوی افتد که از تکاب بعضی رخص و مباحات
 تقویت جانب بشریت میکند که بعد تکمیل است و از تکاب عزیمت و سحاب پرورش
 جانب ملکیت مینماید و از کمالات بشریت و دعوت حفظی ندارد و اولیاء مرحومین
 تکمیل بر دو جانب میکنند و ملکیت را با بشریت جمع ساخته اند این اگر بر مراد حق
 جَلَّ وَ عَلَا قائم اند شعر لاتی فی الوصال عبید نفسی، و فی الطحیران مؤلف لکوا الی
 بیت بهر یک بود مراد محبوب + از وصل هزار بار خوشتر + مضمون حدیث است
 لَاتَ اللَّهُ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْتِيَ بِعَزِيمَةٍ يُحِبُّ أَنْ يُؤْتِيَ بِرُحْصَةٍ بَابِدَ وَ انست
 مبلح که مقرون به نیت صالحه شود و داخل شجرات میگردد و رخصت عزیمت میشود
 تَوَمَّ الْعُلَمَاءُ عِبَادَةً شَنُودَه بِشَنْدَ عَلَیْهِ الْخُصُوصُ مُبَاحٌ كَمَا مَرَّ وَ تَعَالَى بِوُقُوعِ آيِدِ
 داخل فرائض و واجبات میگردد چنانچه این معنی تفصیل از مکتوبات جلد ثانی حضرت
 ایشان واضح و واضح است فائده (۴) مِنْ مَكَاتِبِ الْحُجُوبِ الْقُدَّانِي فَجَدَّ الْكَافِ
 الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فَضَائِلُ وَ كَمَالَاتُ رُجُوعِ بَسَارَتِ صَاحِبِ تَوْجِهٍ نَسَبِ
 بصاحب رجوع قطره ایست نسبت بدریا مجیط این رجوع از فضائل نبوت است
 آن تَوْجِهٍ از آثار ولایت شتکان مابینهما اما فهم گرسن باین کمال نرسد فائده (۵)
 عبد ضعیف گوید رحمه الله سُبْحَانَهُ رُزْكَانِ فَقِيرٍ وَ خَدِمْتِ پیرِ دستگیر عرض نمود

۱- جنگ زدن ۲- تمامه و شغل با حبیب کل حال + احب الی من شغلی بحالی ۳- یعنی خواب ایشان عبادت است
 ۴- این قول نیم بحرث مرفوع که غزالی در احیاء آورده زیادت و فقه تسبیح یعنی دوم و سبیه ۵- یعنی مکتوب و ایست و نهاده و دوم از
 جلد اول ۱۳

ولایت محمدی ہر چند ناشی از مقام محبوبیت است علیہ الصلوٰۃ والسلام اما
 انجام محبوبیت صرف کارشناس نیست ^{بہر} از نشاء محبت نیز دارد اگرچہ آن مزج
 اورا بالاصالة ثابت نباشد اما مانع مقام محبوبیت صرف است ولایت احمدی
 ناشی از محبوبیت صرف است کہ شائبہ محبت ندارد این ولایت از ولایت سابق
 پیش قدم است و یک مرتلہ مطلوب نزدیکتر است و بہ محب مرغوب تر چہ محبوب ہر چند
 در محبوبیت تمام تر بود استغنا و بے نیازی او کارتر باشد و در نظر محب بیاتر آید
 و رفقا تر نماید و بیشتر محب را بخود منجذب سازد و شیفتہ و والہ تر گرداند
 نہ تنہا اتم زیباتر است بلکہ من زنا پر والی است ^و مراد از بلا افرات عشق
 است کہ مطلوب عاشق است سبحان اللہ عجب انیمیت سامی کہ مرکب از کلمہ مقدسہ
 احد است و از حلقہ حرف میم کہ از غوا ^{بیش} اسرار الہیت جل شانہ در عالم بچون
 و گنجایش ندارد کہ در عالم چون تعبیر از ان بزرگنوں بغیر از حلقہ میم توان کرد اگر گنجایش
 میداشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بان تعبیر میفرمود آحد احد است کہ لا شریک لہ
 است و حلقہ میم طوق عبودیت است کہ بندہ را از مولیٰ متمیز گردانیدہ است پس بندہ
 بہمان حلقہ میم است و لفظ آحد از برائے تعظیم و آمدہ است و اخبار اختصاص او کردہ علیہ
 و علیٰ الہ الصلوٰۃ والسلام چون نام این است نام آور چہ باشد بہ بعد از ہزار سال
 آنرا تاثیر نہادہ اند در تغیر امور عظام معاملہ آن ولایت باین ولایت کشیدہ است
 محمدی بولایت احمدی انجامید و کار و بار از دو طریق عبودیت بیک طوق رسید بجا
 طوق نخستین حرف الف کہ فرے از پناہ است نمکن گشت تا محمد احمد شد علیہ
 علیٰ الہ الصلوٰۃ والسلام بیان آنست کہ دو طوق عبودیت عبارت از دو حلقہ میم

و یک

طوق از انرا شائبہ محبت علی

کرم برود از خود باشد

ظلال اولیٰ مرتبہ اور کمال

بحسب و جمال متصف نیست و ساخت تعین اولیٰ تعین وجودیست تعین آن کمال و جمال ذاتیست و ظل اولیٰ آنها و از ان مرتبہ اقدس کہ کمال و جمال اہم آنجا گنجایش نیست و از مرتبہ تعین هیچ کائن نیست کہ از غایت عظمت و کبریا بی هیچ تعین متعین نیگردد و در کدام آئینہ درآید و بمع ذلک سرے و نشاء از ان مرتبہ اقدس در مرکز دائرہ این تعین اول و ولایت نہادہ اند و نشانے از ان بے نشان آنجا تعین نمودہ اند چنانچہ تعین اول نشاء ولایت خلیلیست آن سر و آن نشاء کہ در مرکز این تعین نہادہ اند نشاء ولایت محمدیست علیٰ صالحہا الصلوٰۃ والسلام و آن حسن جمال ذاتی کہ تعین اول ظل آنهاست شباهت بصاحت دارد کہ در عالم مجاز از قبیل حسن خد و جمال خال است و آن سر و نشاء کہ در مرکز ولایت نہادہ اند مناسبت بکلاحت دارد کہ و رائے رشاقیت قد و صباحت خدست و وزائے حسن چشم جمال خال امریست ذوقی تا ذوق نہ بند در نیابد شاعرے گوید ۵ آن دارد آن نگار کہ آنست ہر چہ بہت ۶ آنرا طلب کن سید حریفان کہ آن کجاست ۷ ازین بیان تفاوت در میان این دو ولایت دریاب ہر چند ہر دو از قرب حضرت ذات تعالیٰ و تقدس ناشی میگردد اما مرجع یکے کمالات ذاتست و معاد دیگر صرف ذات تعالیٰ فائدہ ۳) من مکاتیب المحبوب الصمدانی عجید الاکلف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت پیغمبر علیہ و علیٰ الہ الصلوٰۃ والتسلیمات مسمیٰ بدو اسمت و ہر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مسطورست فرمود محمد رسول اللہ و نیز فرمود در تحفہ اشارت روح اللہ اسمہ اکمد و ہر کدام این دو اسم مبارک را ولایت علیہ است

نشاء

۱۰ یعنی مکتوب نور و ششم از جملہ ۱۲ مولانا سید ۱۱ الامانہ ہما للتشریف کافی ناۃ اللہ و بیت اللہ قال اللہ تعالیٰ و کلمۃ القام الیٰ حرم و روح منہ کما قال و سخن بانی اسوات وافی لا ین جیسا منہ ۱۲ المعنی سلمہ اللہ تعالیٰ

این پس از گمان است قلب پیدا کرد و بجلیت متوجه قبله حقیقی گشت و آن بر آن
 رعایا که بادشاه بحال شان پرواز و بجلیت محبوب خود متوجه شود از نیجاست که بعد از
 هر سال فلک است کفر و بدعت پس بلی گشته است نور اسلام و شقت نقصان پیدا کرده
 رَبَّنَا اَلَيْكُمُ الْاَمْرُ كُلُّهُ وَاعْرِضْ لَنَا اَنْتَ اَعْلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَاَمَدَه (۴) مِنْ مُكَاتِبٍ شَيْخِي
 و اما من قد سنا الله كسيرة الساجي علم يمكن چونكه حصول صورت معامست در نفس
 عالم و موجب تاثر عالم است معلوم لاجرم سبب تلون و تغیر عالم است که مستلزم نقص
 است و علم واجب تعالی از کیفیت حصول منزه و مبراست پس اگر علم عارف کامل
 بحکم تَخْلُقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ اِزَيْن قَبِيل بود و از تاثر و تغیر و از نقص بکمال آید مستبعد
 نبود درین وقت خطرات و حدیث نفس باشد و هیچ ازان تاثر و تغیر نبود و کما فی الکلام
 التَّقْوَى الْقُدْسِي الْقَائِمِي بِذَلِكَ تَعَالَى اِنْ مَعْرِفَتِ الْمَعَارِفِ غَرِيبَةٍ هِيَ اَزْ اَسْرَارِ خَفِيَةٍ
 فَاَمَدَه (۵) عِبْرَةٌ ضَعِيفٌ كَوَيْدُ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مُبْحَاثَةٌ عَلَيْهِ كَمَا هِيَ سِرٌّ سِرٌّ كَمَا هِيَ بَيَانٌ
 فَنَاءِ قَلْبِي وَتَحْقِيقُ رَفْعِ خَطَرِهِ وَبَاغٍ وَعَدَهُ بَيَانِ اَنْ (در خاتمه رفته بود فَاَمَدَه (۶) مِنْ
 مُكَاتِبِ الْمَحْبُوبِ الْعَمَلِي مُحَمَّدٍ هَذَا لَيْفُ الثَّانِي نَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بِخَطَرِ بُوْدِهِ شَمْسُهُ اَنْ
 صَبَاحَتِ وَ لَمَحَتْ كَمَا هِيَ حَدِيثُ نَبَوِيٍّ آمَدَه هِيَ اَخِي يُوسُفُ أَصْبَحَ وَ اَنَا اَمْلِكُ بِنُوبِ
 عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ وَ بَرَزُوا اِشَارَتِ هَذِهِ بَابِ سَخْنٍ كَوَيْدِ اَمَدِهِ كَمَا هِيَ رَفْعُ اِشَارَتِ
 دَوَائِ الْمَقْصُودِ قَاصِرَتِ وَ سَمْعَانِ دَر فَهْمِ اَنْ عَاجِزٌ وَ قَطْعَاتِ قُرْآنِي هَمْدُ رَمُوزِ
 وَ اِشَارَاتِ سِتِّ بَحَائِقِ اَحْوَالِ دَوَائِقِ اَسْرَارِ كَمَا هِيَ مَحَبَّتِ مَحْبُوبِ كَيْفِ سِتِّ لَيْكِنْ
 كَيْسَتْ كَمَا هِيَ اَدْبَارِ عِلْمَاءِ رَاسِخِينَ كَمَا هِيَ قَدَامِ عُلَمَاءِ جَمِيبِ الْعَالَمِينَ وَ اَنْدَ وَ خَدَامِ رَا
 سَمَدِ اَمَلِ مَحْمُودِ اِنْ دَوَائِقِ هَذَا هِيَ كَوَيْدِ مَحْمُودِ دِيَاغِ دُشْمِ اَزْ طَرَاوِلِ مَوَالِدِ هَذَا هِيَ مَقْدَمِ اَزْ جِلْدِ اَمَلِ
 مَوْلَا اَبُو السَّوْدِ اَللَّهُ تَعَالَى هَذَا هِيَ اَمَدِ اَللَّهُ تَعَالَى هَذَا هِيَ اَللَّهُ تَعَالَى هَذَا هِيَ اَللَّهُ تَعَالَى هَذَا هِيَ اَللَّهُ تَعَالَى

که در اسم مبارک محمد اندر لاج یافته است تواند بود که آن وطوق اشارت بدو تعین اوج باشد
 علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام یکما از آن دو تعین جسدی بشری است و دوم تعین روحی
 ملک و در تعین جسدی هر چند بواسطه غرض موت فوری رفته بود و تعین روحی قوت گرفته
 اما اثر آن تعین باقی مانده بود هزار سال با است تا آن اثر نیز زایل شود و نشان از آن تعین
 نماند و چون هزار سال آخر آمد و اثر از آن تعین نماند یک طوق عیونیت از آن دو طوق
 گسسته شد و زواله و فناء بان طاری گشت و الیف الوهیت که آنرا رنگ بقا با خود
 توان گفت بجای آن نشست ناچار محمد آخرا گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال
 فرمود پس محمد عبارت از دو تعین آمد و احمد کنایت از یک تعین باشد و پس پس این اسم حضرت
 اطلاق آفرید باشد و از عالم دور تر سوال فنا و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت را بان
 مربوط ساخته بجهت معنی است و این فنا و بقا که در تعین محمدی گفته شد بکدام معنی جواب فنا
 و بقا که ولایت بان مربوط است فنا و بقا شهودی است اگر فنا و زوال است باعتبار
 نظر است و اگر بقا و ثبات است هم باعتبار نظر اینجا صفات بشری را استتار است نه زوال
 و فناء این تعین اینچنین است بلکه اینجا صفات بشری را زوال و جودی متحقق است و
 انخلاع از جسدی بروحی کائن و در جانب بقا اینجا نیز هر چند بنده حق نشود و از بندگی نه
 برآید اما بحق نزدیکتر می افتد و محبت بیشتر پیدا میکند و از خود دورتر گشته احکام بشری
 از وی منسوب تر میگردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط با اینجا صفات بشری
 است هر چند کار و بار او را علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام بالاتر برد و بیداره علیه و علی الیه
 و از کشاکش غیر و غیریت و امانید اما معالیه بر امتان او علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام
 سنگ گشت و نور هدایت او که بواسطه مناسبت بشریت بود کمتر شد و توجیه بحال

نسبت بدیاً محیط این کمال از قبیل علوم لائق الظهار است آن آموز از اسرار لازم الاستحسان
 معلوم است که علوم را با اسرار چه نسبت است و معالجه که خلقت آنحضرت قدس شریف و اوست
 است جد است اسرار و دقائق و نازکیها که در ذات و صفات نوشته اند و تحقیقات و معانی
 مفهومی که بیان فرموده اند طبع و میاملات اصالت و تمیز طینت از بقیه خلقت خاتم المرسلین
 علیه و علی اله الصلوٰۃ والسلام را خود چه بیان نماید از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام
 محبت و محبوبیت ذات است چه نشان دهد از حقیقت نبوت که خصوصیت ایشان
 دارد و آن حقیقت مخزن حمتهای نامتناهی است که یک چشمه آن درین نشأین گشته و چشمه
 دیگر نشأ دیگر ذخیره شد و صفت رحمن و ارحم الراحمین بهم از آن حقیقت انبیا یافته است
 و اینها ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران از این منع نموده اند و منتها سیر و
 سلوک را تا اینجا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق و لا تعین و ذات بخت تصور نموده که سیر و سلوک
 و علم و معرفت را در آن حضرت ممکن دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب تعینات از
 گذشته آن اثبات فرموده اند و تعین اول را بر اهل زلفان بالا برده بلا تعین خود چه رسد و
 دقائق حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه بانی و حقیقت صلوة و حقیقت کوفی
 این حقائق است که آنحضرت به بیان آن متنازله در کتب و ابیات منطوریست کمالات حقیقت
 ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیات
 رسل و مزایای اولوالعزم و مبادی تعینات هر کدام ازین بزرگواران و خصوصیت حضرت
 روح الله و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات ملائکه و ولایت حضرت صدیق و منبدا
 تعین و برحق الله تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کجا نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء و
 الملائکه و الاولیاء الصلوٰۃ و التسلیمات و علی ائمتنا و همچنین تفاوت اقسام اصلا

لله تعالی و برحق الله تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کجا نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء و الملائکه و الاولیاء الصلوٰۃ و التسلیمات و علی ائمتنا و همچنین تفاوت اقسام اصلا

بنا بر

طریق غیر مباحث که صورت ایشان از غیر لازم

اولی

جائز است کہ بر بعضی سراسر خفیت مخدوم اطلاع بود بلکه بیعتیت مخدوم با خادم ہم جائز
ست کہ معاملات در میان آید و بطریق الوش شریک دولت خاصه مخدوم گردد اما اگر شریک
از ان اظهار نماید غاین بود و سر خود را بر باد دهد و خطیم البلعوم کہ ابو ہریرہ فرمودہ است
در حق او صادق آید یغنی صدیقی ولا ینطلق لسانی نعد وقت ست رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا وَاسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ
وَعَلَى سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالَّذِينَ تَتَابَعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَى وَعَلَى

اللَّهُ وَأَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ الشُّفَعَاءُ + + +

مُسْكَةُ الْخِتَامِ لِهَدَايَةِ الْأَنَامِ فِي بَعْضِ خَصَائِصِ الْمُجُوبِ

الْقَمَلَانِي مُحَمَّدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فَأَمْرُهُ دَا مِنْ مَكَايِبِ شَيْخِي
وَلَا مَا مَنِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى
مخدوماد در کتابت اخیر مندرج بود کہ در مشافہہ ہم ذکر بعضی از معارف خاصہ حضرت مجدد
الغیب ثانی رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بآن درویش نموده میشود مثل گذشتن از معارف توحیدی
و بالارفتن از مقام جذبہ و سلوک بے تکلف تسلیم و تصدیق مینماید آئے عزیز مایہ الشفا
آنحضرت کہ فقیر نوشته بود و امور دیگر است کہ دیدہ عقل و وہم را در آں خیرہ و قاصرت
وزن بان خیال در بیان آن لال است و ایسوی کمال کہ شہاد و معرض بیان آورید رتبہ البیت پائین
از زمینہای صعود آن کمالات و میزایا بلکہ این کمال کہ از کمالات ولایت است نسبت بآن
کمالات کہ متفرع بر کمالات نبوت است هیچ اعتباری اعتقاد نیست کاشکے حکم قطره شبنم

آورده ایم

صلی یعنی بریدہ شود مقدم بحری الطعام و ہذا نقطۃ من معیش طویل روا بہمدی ۱۲۷۵ھ یعنی تکبیر مشوسین من و ہذا تکبیر
زبان من اشارت است بکبر و بحدیث شرا کہ حکایت است از قل حضرت کلیم علیہ السلام و علی نبینا الصلوات و تسلیات ۱۲۷۵ھ من کتب
صدیق شہاد از عبد اول کہ بکلام جامع علوم ظاہری و باطنی شیخ محمد یحیی صدر یافته مذکور خاص حضرت محمد الف ثانی رتبہ ۱۲۷۵ھ

له کثر از جوت جالو و بیان کثرت دست ^{۳۳} و از همان یکسر خوشنویسی و قلم و باغ و آوازه ^{۳۴} و کثرت کتب و غیره از خود اول ^{۳۵} مطهر است

جان شان در شکر شکر و شکر شکر گم گردد و مر حرام آن همچنان پاک نهاد و شکره ان
 نیک اعتقاد را که چون از غایت دقت و تمویض ^{۳۶} جمال این نکات و رموز که در بطور عقل
 بر ایشان پره کشاید بر عدم یافت و تصور دریافت خویش راجع داشته راه صد قنایان
 و کس از ایشان جز ایشان ندانند گویان همه را مسلم دارند و تقدیر ثمرات سعادت ابدی است
 بدست آرند ذلک لمن خشی دبه و احسرتا بران خوانند گان کج بین و شنوید گان
 سخن چین که آنچه ازین ملمات غیبیه بفهم شان در آید و موافق طبع شان آید بر ^{۳۷} ^{۳۸}
 قال و تحت خیال صاحب این مقال راجع دارند و آنچه ازین بیان چنین چنان نیامد از
 کوتاهی نظر زبان خویش را در آر کنند و بحکم المرء لا یزال عدو الما جهل خبک جنگ
 ساز کنند ندانستند که این طایفه علیه در اظهار این اسرار غیبیه در میان نیند ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰} ^{۱۰۰۱} ^{۱۰۰۲} ^{۱۰۰۳} ^{۱۰۰۴} ^{۱۰۰۵} ^{۱۰۰۶} ^{۱۰۰۷} ^{۱۰۰۸} ^{۱۰۰۹} ^{۱۰۱۰} ^{۱۰۱۱} ^{۱۰۱۲} ^{۱۰۱۳} ^{۱۰۱۴} ^{۱۰۱۵} ^{۱۰۱۶} ^{۱۰۱۷} ^{۱۰۱۸} ^{۱۰۱۹} ^{۱۰۲۰} ^{۱۰۲۱} ^{۱۰۲۲} ^{۱۰۲۳} ^{۱۰۲۴} ^{۱۰۲۵} ^{۱۰۲۶} ^{۱۰۲۷} ^{۱۰۲۸} ^{۱۰۲۹} ^{۱۰۳۰} ^{۱۰۳۱}

چہ تعلق و تعلق باین مختصر جسمانی وادہ از فوق عرش فرو آورده بمقام خاص
 کہ بریک باکن مقام مناسبت بوده ممکن ساخته لطیفه قلب را در مضغه کہ تربستان
 چپ است و قلب صنوبریش خوانند جلے وادہ اند و صنوبری نقشب برائے آن
 کرده اند کہ وے مانند ثمره صنوبر مقلوب است و مثل اصل این لطیفه صفت اضافیه
 حق است کہ عبارت از فعل و تکوین است و کمال این لطیفه آنست کہ در فعل حق جل
 و علا فانی و مستہیک گرد و وہمان فعل بقایا بد و این زمان سالک خود را مقلوب
 بفعل خواهد یافت و افعال خود را منسوب حق جل و علا خواهد کرد و فناے قلب
 و تجلی فعلی کنایت از همین است و نشان دہرمان وے آنست کہ تعلق علمی و جوی
 بغیر حق جل و علا نماند و قلب ماسوائے حق را مطلقاً وراثتاً و امکوش سازد
 بخدیکہ اگر سالها یاد کند و تکلف نماید یک لحظه یاد را سوانتواند کرد و دین ہنگام
 چنانچہ علم اشیا از مے زایل شود و محبت اشیا بطریق اولی رخت برستہ باشد
 و چون سالک بفناے قلب مشرف شد داخل جماعت اولیا گشت و این فنا
 قلب بے قطع وائرہ امکان کہ عبارت از مرکز فرشتہ تا عرش تا مہتابے عالم
 امر باشد و بے قطع مراتب عشرہ کہ صوفیہ تعلیم بیان کرده اند صورت نہ بندد
 و نور قلب را زرد فرمودہ اند و ولایت این لطیفہ زیر قدم حضرت آدم علی
 نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام است و ہر کہ آدمی المشرّب باشد وصول او بجانب
 قدس از ہمین لطیفہ خواهد بود مگر بکوشش پیر کامل و صاحب این مشرب را



۱۰۵ یعنی بارہ گوشت ۱۲ دخت صنوبر طغوزہ و سرو ناز ۱۱ سہ یکہ ہر علاقہ را ۱۲ سہ یکہ اگر نماز را ۱۲
 از زمین تا عرش است و نیم دیگر ۱۱ سہ عرش است ۱۲ سہ کابل شان توبہ است و آفرشان رضا دین
 شان اثابت و زہد و ریاضت است و دروغ و ذاعت است و توکل و تسلیم است و صبر ۱۲ صبر ۱۲

عیسی است ماه و پنج بنجاب قدس از همین لطیفه خواهد بود اما بعد از قطع لطائف سابقه
 یعنی تین القاب و صاحب این مظهر استعداد چهار درجه از درجات ولایت پنجگانه
 خواهد بود و لطیفه آنحضرت که احسن و اجمل لطائف عالم افرست و اقرب است بحضرت
 ذات و مناسبت تمام بحضرت انجمن دارد و در وسط حقیقی سینه جائے دلدادند و
 اصل الاصل این لطیفه مرتبه است کالبرزخ در میان تشریه و در میان احدیت مجزیه و فناء
 این لطیفه هم مربوط بتجلی همان مرتبه مقدسه است و نور این لطیفه نفسیه یا نوریست
 فرموده اند و ولایت این لطیفه شریفه زیر قدم حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه
 و سلم است و صاحب این مرتبه عالی را بالذات استعداد حصول تمام مراتب پنجگانه
 است از زبان الهام ترجمان حضرت قطب الاقطاب سکه ربه شنیدم که حضرت مجتهد
 آلف ثانی رَضِیَ اللهُ عَنْهُ روزی چنین گوهر فشانند که ادا و صلوة صبح در
 وقت غلَسِ شمره قرار آخفته میدهد باید دانست که عروج لطائف خمس عالم افرست
 اولی است که ولایت کبری است و آن مقصود سه دایره و یک قوس است چون از آن دایره
 بعالم بالاتر رود بدایره اصل الاصل سیر افتد و معامله بانفس خواهد بود و نفس حصول فناء اتم
 و بقا را کمال و شرح صدر و اسلام حقیقی و بحصول اطمینان از تقارر مقام رضا مشرف خواهد
 شد بعد ازین سیر در ولایت علیا افتد و معامله با سه غنض یعنی ناری و آبی و هوایی خواهد افتاد
 و اگر ازینجا بفضل الله تعالی ترقی واقع شود سیر در کمالات نبوت واقع شود و معامله بحرف
 ارضی خواهد افتاد و ازینجا اگر ترقی واقع شود خواه در کمالات رسالت و خواه در حقایق
 ثلثه یعنی حقیقت کعبه و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة معامله با هیئت وحدانی اند
 مجموع اجزاء عشره عالم خلق و افر بعد از حصول کمالاتی که مذکور شده خواهد افتاد

استعداد و حصول یک جه از درجات پنجگانه ولایت خواهد بود مگر بقدر قابلیت
و لطیفه روح که لطیف از قلب است مناسب استان زیاده بود و یا بجانب است
در تبهستان جائے داده اند و اصل الاصل این لطیفه صفات ثبوتیه حق است و یک گام حضرت
ذات الاصل نزد یک ترست سالی که بعد از وصول بفناء این لطیفه که مربوط است بتجلی
صفاتی صفات خود را از خود منسوب خواهد یافت بلکه منسوب بجناب قدس خواهد داشت
و نور این لطیفه را سرخ فرموده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت نوح و حضرت
ابراهیم است علی نبینا و علیهما الصلوٰۃ والسلام و هر که نوحی و ابراهیمی المشرب باشد
باده بجناب قدس از همین لطیفه خواهد بود اما بعد از قطع مراتب قلب و صاحب این
مشرب استعداد و درجات پنجگانه است الا بقدر قاسم و لطیفه
سیر الطف از روح است ویرانزدیک وسط سینه جانب روح اندک بالا جائے داده اند و
اصل الاصل این لطیفه شیونات ذاتیه است که یک گام بحضرت ذات نزدیکند و حصول فنای
این لطیفه مربوط بتجلی شیونات ذاتیه است و نور این لطیفه را سفید نشان داده اند و ولایت
این لطیفه زیر قدم حضرت موسی است صلوات الله علی نبینا و علیهما الصلوٰۃ والسلام و هر که موسی المشرب
باشد و حصول و بجناب قدس از همین لطیفه خواهد بود اما بعد از قطع لطائف سابقه و صاحب
این مرتبه را استعداد و حصول سه مرتبه است از ولایت پنجگانه الا بقدر قاسم و لطیفه
خفگی که از سیر الطف است ویرانزدیک وسط سینه جانب قلب اندک بالا جائے داده اند و
اصل الاصل این لطیفه از صفات سلبیّه تنزیهیه است که فوق شیونات ذاتیه اند و حصول
فنا را این لطیفه بوصول همان صفاتست و نور این لطیفه را سیاه تعیین نموده اند و ولایت
این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیهما الصلوٰۃ والسلام و هر که زیر قدم حضرت

تا آن زمان که آن صورت از میان خیزد و مقصود بر آن مترتب گردد و در کون مکان
 نیست عیان جز یک نور ظاهر شده آن نور با انواع ظهور حق نور و تنوع ظهورش
 عالم توحید همین است و در و هم و غرور و سیوم طریقۀ رابطہ است پیرے که بمقام
 مُشاهده رسید باشد و به تجلیات ذاتیه متحقق گشته دیدار و بقصنائے ^{نورانی} هم الذین
 إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ فَاذْكُرْهُ ذَكَرْهُ وَصَحْبَتِ كَبُوجِبِ هُمْ جُلَسَاءُ اللَّهِ نَتِجَةِ مَحَبَّتِ
 مذکور بخشد پس چون دولت دیدار یحییٰ عزیز دست دهد و اثر آن در خود بیاید
 چنانکه تواند از انگهدار و اگر در آن معنی فتور واقع شود باز بصحبت و مراجعت نماید تا
 برکت آن آن معنی بتواند و همچنین مره بعد آخرے تا آن زمانیکه آن کیفیت ملکه می گردد
 و اگر چنان عزیز غائب باشد صورت ویرا برابر گرفته بجمیع قوای ظاهری باطنی متوجه
 قلب صوبی گردد و هر خطره که در آید نفی کند تا آن کیفیت غیب بخودی رو نماید
 و به تکرار این محالۀ ملکه گردد و هیچ طریق ازین اقرب نیست بسیار باشد که چون مرید
 را قابلیت آن باشد که پیر درے تصرف کند در اوّل صحبت ویرا بر تبه مُشاهده رساند
 و چون دریافت چنین عزیز درین روزگار ^{عزیز} مِنَ الْكَذِبِ نَبِ الْأَخَرِ ست میباید
 که بیکه ازان دو طریق که پیشتر مذکور شد اشتغال نماید و از بیان این طرق ثلاثه معلوم
 شد که توجّه بقلب صوبی که در عرف این طائفه آنرا اوقوف قلبی خوانند در جمیع
 اوقات ضروری است و حضرت خواجه قدس الله تعالی سِرّه آنرا از لوازم شمرند
 مِنْ أَمْرِ الْحَضَرَةِ الْوَلَوِيَّةِ مَانِدِ مُرَغَبِ بَاشْ عُنْ بَرِصِيْبِ دَلِ بَابِ سَبَانِ
 اَنْزِ بِيْفَضِ دَلِ زَانِدِ مَسْتِي وَ ذَوْقِ وَ مَقَهْمِ + رُوْبِرِ دَلِ مَشِيْنِ كَانِ دَلِ بَرِجِ رُكْنِ

لے نوع نوع شدن یعنی بخار و برگزیدگان حق تعالی آن کسانند چون دیده شوند یاد کرده شود و یاد آید حق جل و علا این قول افشارت است
 مجدّدی که در دست اندرین است یعنی عزیر ترست از گوگرد سبزه که اگر باشد آنکه هرگاه بکسر فارسی و بیغم آن معنی خوشحال

و چنان گفتن و شنیدن چه در خفتن و خاستن و اگر بواسطه بعضی اشغال درین
تکرار فوری واقع شود میباید که چشم دل و بآن باشد و بالکلیه از آن غافل نگردد
و اگر پیش از صبح در تکرار این کلمه مُبالغه نماید است که بزرگ آن تمام روز برسد
و همچنین پیش از خواب کردن اگر در آن معنی مُبالغه نماید است که بزرگ آن تمام
شب برسد و شک نیست که چون برین تکرار مُواظبت نماید در بعضی اوقات ویرا
کیفیت بخودی و بی شعوری که مقدمه جذبه است حاصل خواهد آمد میباید که خود را بآن
کیفیت دهد و آن مقدار که تواند آنرا نگاه دارد و چون آن کیفیت رُوعی در نقصان
و آرد و بسیر تکرار باز آید و چون این معنی مره بعد آخری بمحصل پیوندد و امید است که
ویرا ملکه حاصل شود که اگر چه آن کیفیت بالفعل حال و نباشد و حال بی مُتدرج در علم
گرد و اما هرگاه که خوابد باندک توجه بآن حال متحقق تواند گشت و بمنس نفس را اگر
مزان بآن و فاکند در آن یک نفس زدن سه بار یا پنج بار یا هفت بار بآن مقدار که
تواند کلمه را تکرار کند در نفی خواطر و حصول کیفیت بخودی و خلص تمام است و وجدان
خلاوت عظیم بر آن مُترتب دوم طریقه توجّه و مُراقبه است که آن معنی بخون
و بیگونه را که از اسم مبارک الله مفهوم میگردد و بی توشیح عبارت عربی و عبری و
فارسی و غیر آن ملاحظه نماید و باین نگهبانست بجمع مدارک دقوای مُتوجه قلب
صنوبری گردد و برین معنی مداومت نماید و در نگهبانست آن تکلف کند تا آن زمان
که کُلفت از میان برخیزد و چون این معنی پیش از تصرف جذبه در وجود سالک بعد از
تمام دارد معنی شاید که مقصود را بصورت نور بیضا و محیطه بجمع موجودات علمی
و عینی در برابر بصیرت دارد و بآن بجمع قوای و مدارک مُتوجه قلب صنوبری گردد

عَدَمِ تَنْبُهِ بَرَضِ مُرْزَمَنِ که سَهْلَتَرین صَوْرَتِی از صُورِ مُعَالَجَاتِ آن آنست که مُحَاسِن و
 سَبَلِیَّتِ رَا که عَمَرِ دَرِ افْرِایش و آرایِشِ آن گذرانیده بمُقَرَّضِ اَعْرَاضِ اَزِ عِزِّ وَ جَاهِ بَر تَبِه
 اَبَر و رِساند و عَیَّامِ کَبیره رَا که صَوْرَتِ بَازِیستی که بَر گردنِ خُود نِهاده بَر وِسِ کَنِیزِ کَانِ
 پیرِ زَنانِ قِسمتِ نَماید و شِیَابِ فَاخِرَه رَا بَکارِ خانِه مَحْمُوثانِ فَرستد و زَنَدِ پُوشد و سِرِ پَرِسَم
 زِ نِیلِ جُوزِ دِرِ گردنِ کُرده مَحَلَّه و بَازارِ مَگَر دَو و آنرا مُرُودِ دِستِ کُودِ کَانِ گِرداند تا بَضْرِبِ
 رِیسیِ آنِ بَستی رَا از سِر و سِرِ مَن بَر نَد بَاشد که خُصامتِ جِلْدِ بَستی و کَا بِشِ فِکَرِ اَزِ شَرِ مَی
 و بَصَلاتِ دُخولِ دَرِ سَمِ النِّجَاطِ حَقِیقَتِ فِقرِ مَحْمُوقِ گِردد و بَا و جُودِ اِینِ هِمِه کُودِ کَلتِ
 بَر خَاکِ عَجَرِ و نِیازِ نَهَد و اَزِ ظَلَمِ بَستی و رُعُونِ خُودِ پِستی پِناهِ جَویدِ شَاید که حَقِ سُبْحَانِ
 و تَعَالیِ بِنَایِ بَعلِیِ خُودِ اَزِینِ حِجَابِ کِشِیفِ غَلِیظِشِ غَلَاصِیِ و مَنهَیِ اَرزانیِ دَادِ
 چِه مِی تَواند بُوَد که اَزِینِ مُعَالَمِه حِجَابِ رُعُونِ تَرا نِیده شود که اَزِ اَوَلِ کِشِیفِ تَرا بَاشد و یَکِ مِی بَاید
 که اَزِ مَحَبَّتِ اَضْدَا و اجْتِنَابِ نَمَاید تَخْصِیصِ اَزِ مَحَبَّتِ جَمَاعَتِی که اَزِ نُورِ اِیمانِ دُوراند و
 بَطَلَمَاتِ طَبِیعتِ مُسْرُورِ و دُعُوِیِ فِیضِ دِهیِ و نُورِ خُشِی کُنند و دَرِ لِبَاسِ فِقرِ و اَوَعَارِ عِلْمِ و
 صِناعَتِ عَمَرِ دِکَلَبِیِ و ضَرَبِیِ و قَلَبِیِ گِذرانند اَعَاذَنا اللّهُ وَ جَمِیعَ الْمُسْلِمِینَ مِنْ حُبِّتِ
 عَقَائِدِهِمْ وَ تَشْرِیکِ کَافِرِهِمْ و اِینِ رُبَاعِیِ بِیِکِ اَزِ خُلَفَاءِ سُلَاسِ خَواجَاهِ طُسُوبِست
 بَا سِرِ کَشِیستی و نَشْدِ جَمْعِ دِلَتِ و زِ تَوَنُمِ زِ مَحَبَّتِ اَبِ قَلَتِ زِ نِهازِ رُجُوعِشِ گِریزانِ
 مِی بَاشِ و رَنه کُنند رُوحِ عَزِیزِ اِنْ مَحَلَّتِ کُفْتَنِ و نَوشِیْنِ اَمثالِ اِینِ سَخَنانِ طَرِیعِ فِقرِ
 بُوَد اَمّا چُونِ اَزِ بَجانِبِ اَحْمَدِ اَخْلاصِ مِشامِ دِرِ قَتمِ رَسیدِ بَا عِثِ بَر تَقْرِیرِ و تَحْرِیرِ اِینِ مَعانیِ
 شَد ۵ بَا اِینِ هِمِه بَی حِلِّیِ و بَی چِکِسیِ دِرِ مانَدِه بَی اَرِسانیِ و بَوِ الهِویِ دَا دِیمِ نِشانِ رُنجِ
 مَقْصُودِ تَرا ۶ گِرا مَن رَسیدِ مِ دِیمِ تُو شَاید بَرِسیِ ۷

۱۲۰ یعنی اگر از محبتش اخصا خواکار در روح پاک منور بگردد ۱۲۱ یعنی اگر از محبتش اخصا خواکار در روح پاک منور بگردد ۱۲۲ یعنی اگر از محبتش اخصا خواکار در روح پاک منور بگردد

وقت سحر آید یا نیم شب باشد + اما وقوف زمانی که عبارت از محاسبه اوقات
 که بتفرقه میگذرد با جمیعیت و وقوف عددی که ملاحظه عدد ذکر است که نتیجه میدهد
 یا نه لازم نیست و شاید که در آثار یکی ازین طرق ثلاثه انوار و اوقات رونمود
 گیرد و میباید که ازان اغراض نموده بمقصود حقیقی اشتغال نماید و از سخنان حضرت
 خواجه است قدس سره که واقعه علامت قبول طاعت است و بس از واقعه حاصل
 نیست + چون علام آفتاب هم ز آفتاب گویم + نه شبم نه شب پرستم که حدیث
 خواب گویم + میباید که چون حق سبحانه و تعالی توفیق اشتغال باین طریق و تسبیح
 دولتند و گرداند خود را بآن مشهور سازد و علم نگرداند و بقدر امکان در اخفاء آن کوشد
 و از محرم و نامحرم پنهان دارد + از درون شو آشنا و از برون بیگانه و دشمن
 همچنین زیباروش کم میبود اندر جهان + و بعضی ازین طائفه گفته اند که لطیف ترین حجاب
 این طریق را صورت افاده و استفاده است که از باب علم را میباید میباید که خود را بآن
 مستور سازند و از نظر خلق دور اندازند چنان معلوم شده که کتب مطبوعه متداوله که طلب
 داشته شده است از انجائیل ایشان تحصیل و تکمیل علوم میشود نمیتوان گفت که تحصیل
 علوم مکن اما میباید که بروجه باشد که از مقصود حقیقی مانع نیاید و از توجه خاطر
 بآن جانب غافل نگرداند که نفس آخر که ناصیه ملک الموت ظاهر گردد علوم همه
 معارف گنبد از یکد رفرو خواهند ریخت و آنچه باقی ماند جز تحقق بمر و وحدت و
 محبت مطلوب حقیقی که با حقیقت انسانیت متحد شده باشد نخواهد بود در ویش را
 گفتند فلان مغرور بکلمات و تمثیه خود میگوید که مرا هیچ مرده و زنده از نیاز نماند
 است آن در ویش گفت سبحان الله این چه غلطی است طبع در کثافت رجا است +

واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر ضیاء و
 را با جمیع مصنفاتش چون منہاج الوصول النایة لقصودی و غیرہما صحیح امام نجاری
 را با جمیع تالیفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد و تاریخ و غیر ذلک
 و نیز مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی جامع صغیر امام سیوطی و قصیدہ بردہ بو نصیری
 را و حدیث مسلسل بالا و لایئہ کہ الزاحمون یرحمہم الرحمن قال اللہ تبارک و
 تعالیٰ ارحمنا من فی الارض یرحمکم من فی السماء از عالم ربانی قاضی بہلول
 بدخشان رحمة اللہ تعالیٰ یافتند و کتب صوفیہ مانند تعرف و عوارف و فصوص الحکم
 و غیرہ از والد ماجد خود منہودند و در عمر ہفدہ سالگی بحضور والد خود بدرس علوم
 ظاہری و تعلیم طریقہ چشتیہ سرگرم بودند اما شوق نسبت نقشبندیہ داشتند چون
 در سن یکہزار و ہفت جناب والد ماجد ایشان حضرت مخدوم عبدالاحد ازین عالم
 رخصت فرمودند بارادہ حج بیت اللہ سفر نمودہ در دہلی رسیدند آنجا بحضرت خواجہ
 محمد باقی باللہ ملاقی شدند خواجہ فرمودند کہ حج کردن سعادت دارین ست اما لا اقل یک
 ماہ یا یک ہفتہ اگر در صحبت مانید چہ مانع ست حضرت ایشان اقامت فرمودند آنوقت صحبت
 و انظار مرحمت حضرت خواجہ در باطن ایشان کارگر شد در طریقہ نقشبندیہ بیعت نمود
 حضرت خواجہ تلقین ذکر نمودند و توجہ بقلب فرمودند ہر روز بلکہ ساعت ترقی در باطن
 ایشان پیدا شد در دو ماہ نسبت نقشبندیہ کہ دوام توجہ و حضور و آگاہی ست بے
 غیبت حاصل شد و علوم و کشف صوفیہ بے نہایت ظاہر شد بحضرت خواجہ عرض نمود
 خواجہ فرمودند کہ ایشان از اکمل مردانہ و این سعادت نیز نشان ازانت و دران روز
 یکے از مخلصان نوشتہ اند کہ شیخ احمد نام مردیست از سرہند کثیر لعل قوی العمل روز

آخوالِ کمِستِ نالِ حضرتِ امامِ ثانیِ مُجدِّ اَلْفِ ثانیِ قُدسِ سرُّه

مُنتخب از جوابِ عرسلویه مؤلفه حضرت شاه رؤف احمد قدس سرِّه خلیفه
حضرت شاه غلام علی قدس سرِّه خلیفه حضرت میراجان جابان قدس سرِّه

بسم الله الرحمن الرحيم

گوهری میم در آخوالِ امامِ العرفاء حجتِ الاقطیاء فرید العصر و حیدر الدَّهر الامام الربانی
مجدِّ و اَلْفِ الثانی ابوالبرکات بدرالدین حضرت شیخ احمد السَّهْندی
الفاروقی الاولیسی الترمسانی

نسب شریف ایشان بامیرالمؤمنین عمر فاروق رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُ بهست و هست
واسطه میرسد در فروع و عبادات مذنب خنقی و شتند و در اعتقادات فی الجمله مجتهد
بودند و ولادت با سعادت آنجناب در سن ۸۵۰ هجری و هفتاد و یک ست در ایام شیرخوارگی
حضرت شاه کمال کتیبه قادری که جذب قوی و شتند زبان خود را بدین شریف
ایشان و شتند و گفتند این طفل مانند من بزرگ خواهد شد حضرت ایشان در مدت
قلیل حفظ قرآن مجید نموده تحصیل علوم از حضرت والدیه با جد خود و دیگر علماء میسرند
ساختند و در بکده سیالکوٹ رفته بعض کتب معقول از مولانا کمال کشمیری بخواندند
و کتب حدیث را از شیخ یعقوب کشمیری سند و شتند و نیز حضرت ایشان اجازت تفسیر

له نسب شریف شان به پنج واسطه بحضرت امام ربانی محمد و آلت تالی میرسد ۱۲۵۰ که این طفل عمر در خواهد یافت و عالم
عالم و عارف کامل خواهد شد و دل من اردن اولسار خواهد شد برآه ۱۲۵۰ زبده المقالات ۱۲۵۰ یعنی شیخ عبدالاحد قدس سرِّه
ملصحه سلمه الله تعالی

و آن طوطی در دمان من شکر ریخت چون این واقعه را بمولانا خواجگی امکنکی رسانیدم فرمودند
 طوطی جانور هندی است در هندوستان از دمان شما عزیز بوجد آید که علیکم از
 منور گرد و دشمار نیز از وی بهره رسد این با بحال حضرت ایشان دستند و نیز فرمودند که
 چون بشهر سر بند رسیدیم در واقعه نمودند که در جوار قطب فرود آمده و از حلیه آن قطب
 نیز آگاه گردانیدند صبح آن روز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بند فرستیم
 جماعه را که دیدیم نه ایشان را بران حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
 نمودیم گفتیم شاید که از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین بظهور آید
 همان روز که شمار دیدیم همه حلیه شمار موافق فیتسم و هم نشان قابلیت در شما مشهود
 گشت و نیز دیدیم که مشعل کلان مثل آفتاب در شهر سر بند افروخته ایم و مشاهده میشد
 که ساعت بساعت نور آن مشعل افزون میگشت مردم چراغها از آن روشن مینامیدند
 این را نیز اشارت بمعالکه شما میدانیم و نیز فرمودند که این تخم پاک از زمین سمرقند و بخارا
 آوردیم و در زمین برکت آمین بند کشتیم الحمد لله که بعنایت الهی شجره طیبه
 اصلها ثابت و فرعها فی السماء ظاهر شد پس حضرت خواجه تربیت طالبان حواله
 ایشان فرمودند و حضرت ایشان بحضور حضرت خواجه حلقه توجه نمودند از توجهات
 ایشان کابرینین بساعت محسوس میگشت پس منصب ارشاد خواجگان بایشان
 مسکون شد آورده اند که آوازه ارشاد ایشان بجهان و جهانیان رسید گلبانگ هدایت
 بلند بعالم و عالمیان گردید کوس قطبیت بنام ایشان زدند و نقاره غوثیت باسم آن
 جناب نواختند انوار ولایت و برکات و ظهور کرامات و خرق عادات از ایشان آن
 قدر ظاهر گردید که از تحریر و تقریر بیرون است و کشف مقامات قرب الهی بر آنجناب

چند با فقیر نشست و برخواست کرده بسیار عجائب از روزگار اوقات و مشاهد نمود
 بآن ماند که چراغی شود که عالمها از آن روشن گردد الحمد لله آحوال کامله او را یقین
 پیوسته و این شیخ منشار الیه برادران و اقربا دارد و همه مردم صالح و از طبقه علمای اند چند
 را دعا گو نماز مت کرده از جوایز علویه دانسته استعداد های عجیب دارند فرزندان آن
 شیخ که اطفال اند سر را آبی اند با جمله شجره طیبه اند انبتهای الله نباتا لحسنا و فقرای
 باب الله اند و لها عجب دارند و نیز حضرت خواجه میفرمودند که شیخ احمد آفتابیت
 که مثل ماهی از آن ستارها در سایه او گم اند مثل ایشان درین وقت زیر فلک نیست
 مثل ایشان چند کس درین امت گذشته اند و ایشان درین وقت از کمال محبوبان اند
 خواجه حسام الدین پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در منام دیدند که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم مدح حضرت ایشان مینمودند و میر محمد نعمان در واقعه دیدند که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم میفرمایند هر که مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و هر که مردود شیخ احمد
 است مردود ماست و نیز حضرت شیخ احمد جام و همچنین دیگر اکابر بشارت بظهور
 ایشان دادند چنانچه در برکات احمدیه و حضرات القدس مفضلا مستور است حضرت
 ایشان ماسه مرتبه از سرهند بخدمت حضرت خواجه رسیدند مرتبه اول بشارت حصول
 دولت کمال و تکمیل و ترقیات در مدارج قرب فرموده مرتبه دوم اجازت ارشاد و
 افاده طالبان داده خلعت خلافت عنایت فرمودند و بعضی اصحاب خود را بجهت
 تربیت حواله ایشان کرده رخصت نمودند مرتبه سیوم حضرت خواجه بمسافت دو
 پرتاب تیرا بستیقبال آمد بردند و فرمودند که وقت عزیمت هندوستان است
 دیدم که طوطی عنایت شیرین سخن آمد بدست مالشست و آب بان خود را در منقار او کردم

گشای و جداناً و نمودند بشارت که اشتباه دان نماند از کار آن بجز از کور باطن نباید
و آن معارف قبل از ایشان هیچ یک از علمای امت بیان نساخته و طریقه حضرت ایشان
ما تباع سنت و ترک بدعت است و ذکر خفی و پردخت حضور که پر تو مرتبه احسان
و برین بنا کوشکها تیار ساخته اند بیان آن درین مختصر گنجایش ندارد و کتب این خاندان
از آن مملو اند و اهل نسبت این طریقه میدانند آنجناب در واقعه دیده که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ایشان را منجبت علیهم السلام کلام ساخته و امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه
را دیدند که ایشان میفرمایند آدم تا علم سموات ترا یا موزم و حضرت شاه سکنه خرقه و شاه
اکمال کیتعلی موافق وصیت آورده چون آنجناب پوشیدند روح پاک حضرت غوث اعظم
قدس سره تشریف آورد و آنرا نسبت قادریه بر ایشان غلبه کرد و در دل خود گفتند که ما
تر بیت یافته حضرت نقشبند یا یم عجبست که این نسبت بر من غلبه کرد و دیدند که حضرت غوث
نقشبند با خلفای خود آمده برابر حضرت غوث نشستند و فرمودند که احمد از است بر مرتبه
اکمال و تکمیل بر تربیت ما رسید حضرت شاه کمال کیتعلی فرمودند که از طفولیت مورد عنایات است
و فیض از من گرفته درین گفتگو مشایخ چشتیه و سهروردیه و کبرویه رسیدند و قطع میباش
کردند و همه نسبت خود القا کردند و خلافت و اجازت دادند و روزی حضرت ایشان را
الهام شد که غفرت لک و لمن تو سئل بک بواسطه او یغیر واسطه الی یوم القيمة
و نیز ما مورشدند که این بشارت را بر دمان بگو میفرمودند هر که دخل طریقه ما شد یا خواهد
بواسطه یا بواسطه همه را در نظر من در آورند و اسم و مولد و مسکن اینها نمودند اگر خواهم
همه را بیان کنم و همه را بمن بخشیدند میفرمودند روزی بروح یکی از فرزندان خود
طعام تیار کرده بودم و در سبیل آن مسترد بودم که ایما یتقبل الله من المتقین

بمرتبه رسید که از بیان و تبیان افزونست عالم عالم غریق لجه غفلت بساحل شهود
 حضور افتاد و جهان جهان راه گم کرده ضلالت بشاه راه رسیدند علما و فضلا از اقصا
 بلاد چون مور و مخ بخدمت ایشان میشتافتند و مشایخ وقت ترک شیخت
 کرده بجنبش آن مرکز دایره کمالات قطبیت مفتخر بودند باجمه آنحضرت در وقت خود بزم
 روزگار و کعبه جمیع دیار بودند بلکه حصول معارج هدایت و حصول مدارج ولایت بکلم
 و عالمیان از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال از وقت ظهور ایشان تا قیام قیامت
 بتوسط شریف ایشانست و معامله ایشان درای طور عقل و فکرست بعد از هزار سال
 از ارتحال محبوب و الجلال صلی الله علیه و سلم ایشان مجده و الف ثانی آمده اند و علماء
 وقت بمجده بودن آنجناب اقرار کردند چنانچه ملا عبد الحکیم سیالکوٹی هم نوشته که شما بمجده
 الف ثانی اید و حدیث مثل اُمّتی کمثل المطر لا یذی اذ لکم خبر اُمّ اخرهم
 اشارت بوجود و باحو و آنجناب میتواند شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند که بر سر
 هر مائت مجده دے می آید که دین را از سر نو تازه نماید بدانند که بر سر هر مائت مجده دے گذشته
 است اما مجده و مائت دیگرست و مجده و الف دیگر و چنانچه در میان مائت و الف فرقست
 در میان مجده و اینها نیز همان قدر فرقست بلکه زیاده از آن و مجده دانست که هر چه در آن
 مدت از فیوض و برکات بآستان برسد بتوسط او برسد اگر چه اقطاب او مواد و ابدال و مجبار
 آن وقت بودند ۵ خاص کنند بنده مصلحت عام را و دین را تجدید نماید و معارف
 جدید آرد پس از حضرت ایشان ماطلام کفر و بدعت با نور ایمان سونت مبذل گردید
 عماد ایمان و عرفان استحکام یافت و بلاد اسلام از خلفائے ایشان پر شد و معارف
 جدید را که حق سبحانه و تعالی ایشان را غایت فرموده هزاران علما و فضلا بواسطه و بواسطه

بعدِ مُشَلِّکُنْ وَمَغْرِبِ نَجْمٍ وَغُرُوبِ وَعِشَاءِ غُیْبُوتِ حُمُرَتِ وَبِیاضِ الْکَثْرِیْعِ رُبُعِ
 شَبِّ وَفَجْرِ دُرِّ اَوَّلِ اِسْفَارِ بِکَمَالِ عَیْتِ آدَابِ مِیْگِذَرَانِیْنْدُ وَتَسْبِیْحَاتِ رُکُوعِ وَسُجُودِ
 اَزِ بَهْتِ تَابِیازِ دِهِ مِیْرَسِیْدِ وَتَسْمِیْعِ وَتَحْمِیْدِ هَرِ دُجَمِ مِیْنُودَنْدِ چَهار نَفْلِ قِیَامِ لَیْلِ وَدُودِ
 بَعْدِ وَتَرِ مِیْگِذَرَانِیْنْدُ وَتَرِ گَاہِ بَعْدِ عِشَاءِ وَگَاہِ بَعْدِ تَحْجُذِ مِیْخَوَانْدَنْدُ وَقَرَارِ سُوْرَہِ
 تَبَارَکِ وَالْمِ سَجْدَہِ وَدُخَانِ وَادْعِیَہِ ماثُورَہِ بِوَقْتِ خَوَابِ مَعْمُولِ مِیْدِ شَتَنْدُ وَدَرِ نَازِ
 اَحْوَالِ اِیْشَانِ بِمُصَدِّقِ بِنِی مَعَ اللّٰهِ وَفَتْ وَ قُرْءَہِ عَیْنِیْ فِی الصَّلٰوۃِ وَ اِیْحٰثِیْ یَا لَیْلُ
 بُوْدُ وَکِیْفِیَّاتِ کَہِ دَرِ حِیْنِ اَدَاۃِ صَلٰوۃِ وَتِلَاوَتِ قُرْآنِ مُجِیْدِ وَرُودِ مِیَیَافِتِ دَرِ دِیْگَرِ اَوَاقِیْتِ
 یَافِتِ نَمِیْشْدُ وَقَبْلِ اَزِ عَصْرِ بِدَرِ سَبَقِ طَلَبَۃِ اِلْعَلَمِ نِیْزِ مِیْ پَرْدِ خِشْتَنْدُ وَدَرِ حَلَقَہِ اَزِ حَافِظِ
 قُرْآنِ مُجِیْدِ اِسْتِمْلَاعِ مِیْ فَرَمُودَنْدُ وَعِیَادِیْتِ مَرِیضِ مِیْ کَرْدَنْدُ وَدَرِ عَشْرَہِ اٰخِرَہِ رَمَضانِ
 اِعْتِکَافِ مِیْ نِشْتَنْدُ وَغَزَلَتِ دَرِ عَشْرَہِ ذِی الْحِجَّ بِکَثَرِ اَذْکَارِ وَصِیَامِ مَعْمُولِ مِیْدِ شَتَنْدُ
 وَصَلٰوۃِ عَاشُورَہِ وَغِیْرَہِ بِجَمَاعَتِ خِلَافِ سُنَّتِ مِیْدِ نِشْتَنْدُ ہَرْ کَارِہِ رَاشِعُوعِ بِاِسْتِخَارَہِ
 مِیْ نُمُودَنْدُ تَقْضِیْلِ قُبُورِ مُسْتَحْسِنِ نَمِیْدِ نِشْتَنْدُ اَمَّا گَاہِ دِسْتِ بَرِ قَبْرِ وَالِدِ وَپِیْرِ مِیْرِ سَانِیْدَنْدُ
 اِجَابَتِ دُخُوْتِ خَاصِ مِیْ فَرَمُودَنْدُ وَبَرِ دُخُوْتِ عَامِ نَمِیْ رَفْتَنْدُ وَدَرِ مَجْلِیْسِ سَمَاعِ وَسُرُودِ
 وَمُولُودِ خَوَانِیِ حَاضِرِ نَمِیْشْدَنْدُ وَذِکْرِ جَبَرِ اَتَرِکِ اَدَبِ مِیْدِ نِشْتَنْدُ نَبُوْتِ رَا اَزِ وِلَایَتِ اَلِکَرِچِ
 وِلَایَتِ اَنِ نَبِیِ بَاشْدُ اَفْضَلِ مِیْدِ نِشْتَنْدُ غَلْبَہِ صَحُورِ اَبَرِ کَرْتَرِ جِجِ مِیْدِ اَوَنْدُ صَحُوحِ خَالِصِ
 نَصِیْبِ عَوَامِ مِیْدِ نِشْتَنْدُ جَمِیْعِ اَصْحَابِ رَا اَفْضَلِ اَزِ جَمِیْعِ اَوَلِیَا مِیْدِ نِشْتَنْدُ تَرْجِیْحِ نَدَبِ
 حَقِّیِ بَرِ ہِمَہِ نَدَبِ مِیْ نُمُودَنْدُ وَعَقَائِدِ مَاتَرِیْدِیَہِ رَا مِیْ پَسَنْدِیْدَنْدُ وَازِ طَرِیْقِ مَشَارِیْحِ
 طَرِیْقَہِ نَفَقِ شَبْدِیَہِ رَا اَفْضَلِ مِیْدِ نِشْتَنْدُ وَتَحْصِیْلِ عُلُومِ رَا بَرِ سُلُوکِ صُوفِیَہِ تَعْقِیْمِ مِیْدِ اَوَنْدُ
 بَرَاۃِ سَفَرِ رُوزِ شَنَبَہِ یَا پَنجْ شَنَبَہِ اِخْتِیَارِ مِیْ نُمُودَنْدُ اَلِکَرِچِ ہَرْ رُوزِ بَرَاۃِ سَفَرِ مُبَارَکِ مِیْدِ نِشْتَنْدُ

لَهُمْ سَخِرَ لَكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ میفرمودند که روزی مرغی عظیم الخلقه دیدم که از
 سینه من پریده بدر رفته تو خج نمودم که این چه بود معلوم کردند این از سینه بیکینه
 تو بیرون شد خناس بود که در سینه های مردم و سوا س می اندازد و امر با ستعاذه از آن
 در سوره ناس است ترا از شر آن محفوظ نمودند و از سینه تو دور کردند الحی از دفع آن
 انبشرا عی عجیب و سرور وافر و اطمینان کامل حصول پیوست میفرمودند که روزی چند
 دید قصور اعمال بر نیجه بر من استیلا یافت که چون در نماز لفظ اِیَالک نَعْبُد میخواندم
 حیران میشدم چکنم اگر میخوانم مضائق کریمه له تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ باشم و اگر ترک
 میکنم ترک واجب کرده باشم تا آنکه نلهم ساختند که شرک از عبادت تو برداشتیم و دین تو
 خاص شد اعمال آنجناب همه موافق احادیث بودند در باب عمل بغیریت و اختیار اولی
 و اجتناب عن البدعة و الرخصة نهایت جهد داشتند و صحاب خود را بآن امر میفرمودند
 تهجد و اشراق و ضحی و فی الزوال و آوایین بطریقیکه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 مروی است بکمال خشوع و خضوع آدا می نمودند آن درین نماز در اول حال استعاذ بار سوره
 یسین میخواندند و در آخر کار قرآن شریف یاد نموده درین نوافل بطول قراره قیام مینمودند
 گاه تا نصف لیل و گاه تا صبح می استادند بعد هر دو گانه مراقب نشستند و توبه و استغفار
 و ادعیه و درود مشغول میبودند و بعد اول نماز فجر تا اشراق بایاران مراقب میبودند
 و بعد فراغ بدولت خانه رفته استفسار احوال عیال میفرمودند و در خلوت تلاوت کلام
 میکردند بعد ضحی طعام میشد بفقر تقسیم نموده اند که تناول میفرمودند و قدری
 بادعیه ماثوره پرداخته قیلوله می نمودند بعد از فی الزوال نماز ظهر بوقت مستحب آذکار
 از حافظ کلام الله می شنیدند سنت عصر و سنت اول عشاء ترک میکردند عصر

میرسانند و در هر توجہ اعطاء احوال جدیدہ میفرمودند بحال ہر یکے جدا جدا پرداختہ از
مقامے بمقامے میبردند از کمال قوت باطن کارسین و دہر و مدت قلیلہ در ستر شین
مشہور میگشت ملا بدرالدین سرہندی و حضرات القدس فرستہ اند کہ آنحضرت اکثر احوال
مے پر سیدہ مالیکہ مجنور اقدس عرض میداشتیم ہاں وقت بر طرف میشد و حال قوی تر بجائے
آن مے نشست گاہے خود میفرمودند کہ احوال تو چنین ست و اینچنین اصحاب خود را اندک
مدت بشرف فنا و بقا فرمودہ باطرافے کہ از غیب ما ذون میشدند بہ ہدایت طالبان میفرستادند
و بعد از آن مستعدان سیر السیر را غائبانہ توجہات نمودہ بمقامات خاصہ خود میسرسانیدند
چنانکہ عالم از فیوض آنجناب پُر شد و عمدہ کرامات ایشان علوم و معارف جدیدہ است کہ
مطابق ست بکتاب سؤمت و فاتر ثلثہ مکتوبات قدسی آیات ازان مکتوست و اعظم آیات
آنحضرت وجود و فرزندان گرامی ایشان ست کہ بحسن تربیت ایشان در علوم ظاہر و باطن و
کمالات قرب ولایت و افادہ فیوض الہی سرآمد علما و اولیا بودہ اند و جهان تا یک انوار ایشان
نورانی گشت میفرمودند کہ حق تعالی اینچنین قوت دادہ است کہ اگر بچوب خشک توجہ کنیم از مے
منور شود و تا درین آخر زمان مرضی الہی نیست و چون عمر شریف آن نیر کمال شصت و یک
سال رسید در سن ہزار و سی و دو در جمعیہ شریف بزار مبارک حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ
حافض شدہ الطاف بسیار از روح مبارک ایشان بحال خود مشاہدہ فرمودند بعد از مراجعت از آنجا
میفرمودند کہ عمر ما شصت و شہ سال معلوم میشود و در سال ہزار و سی و شہ کہ عمر شریف شصت و
دو سالہ بود نصف شعبان شب برت غلوتے نمودہ بودند چون از غلوت برآمدند کہ گفت
معلوم نیست کہ درین سال نام کہ از دفتر آجیا محو فرمودہ باشند فرمودند تو بسیل شک میگوئی
چہ باشد حال کہ نام خود را در عدا و اموات مے بیند پس کارخانہ ہدایت طالبان را بفرزندان

أَلَا يَأْمُرُ أَتَمُّ أَلَمُّ وَالْعِبَادُ عِبَادُ اللَّهِ وَأَوْعِيَهُ مَا ثَوْرُهُ بِأَوْقَاتِ أَنْهَامِ مَخَافَتِهِ وَ
 دَرِ مَضَانِ طَالِبَانِ زِدْ دُورَ دُورِ بَرِّهِ اسْتِفَادِهِ آمَدِ وَدَرِ تَرَكِ وَجْهِ خَتَمِ قُرْآنِ
 مَجِيدِ شَنِدِ وَدَرِ آدَلِ زَكَاةِ انْتِظَارِ حَوْلَانِ حَوْلِ نَسِكِ وَنَدِ مُوَافِقِ حِسَابِ
 بِشِشِ زَوْجِ بَصَارِ أَنْ مِيرِ سَانِدِ وَبِمِشِ عَزِيزِ حِجِّ مِيدِ شَتِ خَلْقِ اِيشَانِ
 خَلْقِ مَحْسَدِ بُوَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمِ وَرَضَا وَصَبْرِ دَرِ مَجَارِي قَضَا
 سَبْحِ مَرْضِيَّةِ دَشْتِ وَدَرِ تَوَاضُعِ وَشَفَقَتِ بَرِ خَلْقِ خُدا وَرَعَايَةِ اِبْلِ حَقِّقِ وَصَلِّ
 رَحْمِ بِنَايَةِ مِيكَو شَنِدِ دَرِ سَلَامِ بَهْرِ كَسْبِ بَقْتِ مِي نُودِ قَرِيبِ صَدِ كَسْ عِلْمَا صَلَاحِ
 وَحِفَاطِ دَرِ خِدْمَتِ اِيشَانِ مِ بُودِ نَدِ هِمِ رَا زِ مَطْلَحِ اِيشَانِ طَعَامِ مِيرِ سِيدِ مَجْلِسِ اَنْ
 جَنَابِ پُرِ اَزْ حُضُورِ آكَاهِي مِ بُودِ لِبَاسِ اِيشَانِ قَمِيصِ مَشْقُوقِ الْمُتَكَبِّينِ بُودِ دَسْتِ
 بِطُورِ مَسْنُونِ مِ بَسْتِ دَرِ رُوزِ جُمُعَةِ وَعِيدِ لِبَاسِ فَاخِرِهِ مِ پوشِ شَنِدِ دَرِ عَادَاتِ
 نِزَاعَايَةِ سُنَنِ نَبَوِي مِ يَفِرْ مَوْدِ هِمِ اَوْقَاتِ مَضْرُوفِ عِبَادَتِ وَافَادَتِ طَالِبَانِ
 حَقِّ مِ بُودِ خَوَارِقِ وَكَرَامَتِ اِيشَانِ هِفْتِ صَدِ نَوْشَتِ اَنْدِ بَدَانَدِ كِهِ بِسِجِّ كَرَامَتِ
 بَرَابَرِ مَحَبَّتِ خُدَايِ جَلَّ وَعَلَا وَپِيرويِ مُحَمَّدِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِستِ وَتَصَرُّفِ
 قُلُوبِ وَاَلْقَايِ اَحْوَالِ اَللّهِ دَرِ صُدُورِ اعْظَمِ كَرَامَاتِ سِتِ وَصُدُورِ اَيْنِ اُمُورِ اَنْجَنَابِ
 اَظْهَرِ مِنَ الشَّمْسِ وَابْيَنِ مِنَ الْاَمْسِ سِتِ وَتَصَرُّفَاتِ دَرِ مَكْنُونَاتِ وَاجْتِبَارِ مَغْنِيَاتِ
 بَرَامِدِ حَاجَاتِ تَوَجُّهَاتِ اَنْ وَالْاَصْفَاتِ هِمِ بِي شِمَارِ سِتِ هَزَارِ اَنْ كُفَّارِ بَرِ دَسْتِ اَنْ
 قَبْلَهُ اَبْرَارِ مُسْلِمَانِ شَنِدِ وَفَسَاقِ بِي شِمَارِ تَابِ شَدِ بَقْوِي رَسِيدِ اَكْثَرِ طَالِبَانِ دَرِ
 وَاَقْعَاتِ اَزْ صُورَتِ شَرِيفَةِ تَوْجِهِ وَذِكْرِ كَرَفَتِ شَرَفِ صُنْجَتِ يافَتِ هِمِ ذِكْرِ تَوْجِهِ دِلْهَا
 ذَاكِرِ مُنْجِذِ اَلْهِي مِ شَنِدِ مَرِيدَانِ اَبَا بُوجُودِ كَثَرَتِ اَنْهَا تَوَجُّهَاتِ عَالِيَةِ اَحْوَالِ اَلْهِي

خود حواله نمودند و بر عبادت و تلاوت اذکار افزودند و جز از جهت نماز از خلوت بیرون
 نمی آمدند بصیام و قیام بسر می بردند و خیرات و سبّرات و اتفاق فی سبیل اللّٰه بسیار می نمود
 و اشارت بقرب انتقال خود اکثر می فرمودند و وسط ذی الحجه آن حضرت راضی بنفس و
 تب محرقه لاحق شد هر روز در تنزاید بود می فرمودند که درین ایام حضرت غوث اعظم
 رضی اللّٰه تعالیٰ عنّه را دیدیم بحال خود عنایات بسیار مشهود گشت و از دهم محرم می فرمودند
 که در چهل و پنجاه روز ازین جهان فانی بهمان جاودانی میرویم و صایا باد و ستان فاقربا
 می فرمودند و تخریص بر اتباع سنت و عمل بغیرت و دوام ذکر و مراقبه و تهذیب اخلاق
 و تحمل پایدائے خلق و صبر و رضا بقضا و التذاد بمعاملات جلال و تهیه رموت و استعداد
 آخرت و انقطاع از ماسوی و خلوص در محبت خدا اکثر می فرمودند آخر کار روز شنبه
 بیست و هشتم صفر سن هزار و سی و چهار هجری که عمر شریف شصت و سه سال موافق عمر
 نبوی بود در نهایت استغراق بحر مشاهد مقصود و غلبه ذکر اسم ذاتین و ارباب مقدار بدار
 اقرار سفر آخرت می نمودند رضی اللّٰه تعالیٰ عنه و افاض علیکنا من بركاته
 قبه مبارک حضرت ایشان در بلده سرهندست یزاد و یتولد

تتمت

قطعه تاریخ طبع کنز الالهیاء از طبع محمد علی بن محمد علی عنین کواش تب کتاب مستطاب

مزیّن شد نه این نسخه اکنون از نشان طبع
 خوشالت لباب آمد بهین مطبوع جان طبع
 عجب کنز الالهیاء آمده است اینک کان طبع
 ۱۳۲۵ هـ

هزاران حمد منت ذات بیچون رکه از طبعش
 ز کتب و ابیات معصومی نویسنده از امام ربّانی
 چو برکنده میرکان در سالش طرفه تر شستم

لله اعلم بالصواب
 تصدیر ازین صورت ۱۳۵۵ هـ
 مستخرجان عدد و کلمات ۲۰ است برکنده خور ۱۳۵۵ هـ باقی ماند ۱۱

اعلام

الحمد لله وكفى اسلام على عباد الله الذين اضطلوا. اما بعد فاني مبكوك بعد فراغ تصحيح واثام طبع مکتوبات شریف
حضرت امام تائی بعد الف ثانی قدس سره داعیه شوقم بالانجوت بریکه خلاصه مکتوبات شریف بطورے نگاشته
آید که اجناس مضامینش بافایع خود مختص گشته محتوی بر اختصار منصفیه نوع جزئیت پیدا کند والا اجناس
عائیه جلوش بمرے است ناپید کنار دعالے است نامکن الاختصار جائے امواج مسائل شرعیہ تلاطم زده
شناور را بر تخته گشتی نشاند و جائے فیوضات مشرب تسقیان باوہ طریقت را سیلاب میگردد و علی
اگر انجیا باصلاح رسوم نتیجہ توجہ منصف فرموده اند آنجا دوبر حقایق معرفت بسکاک حقیقت منسلک
نموده اند مگر بفضل ایزدی جل شانہ منصف از اصناف مضامینش که مشتمل بر طرق مشرب بوده علی الترتیب
یکجا جمع شده بصورت کتاب ستیاب شده موجب غنچه کشائی امید گشت. بنابرین فرصت و انجبت باره شمرده
چاپ زده و نیز ناظرین کرم. تفصیل این احوال انیکه خواجه محمد باقر بن شرف الدین الهادی خلیفہ حضرت خواجه
محمد مصفوم قدس سره از دفاتر ستم مکتوبات تجدید و مستوفیه و رساله مبدأ و معاد چند انکه امکان داشت کلمهای مضامین
متعلقه مشرب از گذارائے هر دو مکتوبات و رساله مبدأ و معاد حسب طریقی تعلیم و تسلیم کلمات سلسله تجدید
با الترتیب یکجا جمیعہ دامن آرزوهای خاطر فاتر را آورد نموده و صورتی کتاب پوشانید و باسم تکرار استایا موسوم
گردانید بودند لیکن از ناقدت ساسی اهل نایان بر کمال ناوینج غلبه توفیق نمید بود. نه کسے در دوزخ بر طبع آورده و نه کسے
بقتل و کبر داخت ششماریت چند یکجا بنده و بقید تحریر آمد بود و انتها دلائی شاموار بر جان ستمبر کما خصمه ثابت شد اکنون جناب
عنایت فرما ملانا ابو السجاد مدحان مجتهد متوسل قریه کجوه صلیح میانی کی کتاب مطالب غریبه خود با حقرانه الی داشتند و مفید
کار یکره انداز است که مولف هم از هر جا که از هر دو مکتوبات شریف عبارت متعلقه مشرب برداشته آنجا نوشتے نلایه بود
ولیکن ناپید اعلام کا الاغفال پس آنجناب از کمال تجربه خود این نقص کتاب منزہ ساقند و عنوان هر کتب بقید علم
برعاشیه نوشتند و این صورت را تبدیل بسهولت نمودند ورنه تطبیق فرع مایل خیلے مشکل بود و راقم الحروف نیز چند انکه
خواست تطبیق اصل بقل و تهذیب و دقیق فرموده گشت مے که از کتب خانہ مولانا و مرشد الحی فاضل الحاج العالی
حضرت شاه ابوالخیر صاحب مجتهدی دای قادی دلهوی سلم الله قاعے کمال کرم ایشان سہل گشتے غلطی بدست
آورده بهر کس از آنها اصل سوده را نظر ثانی و ثبات نموده جائیکه اختلاف نسخ یا نته برعاشیه نگاشته. اکنون هم
از نقص یا حرے سپه زده باشد ابنا کسے منس باصلاح آن کوشند و توفیق الالبالله علیه توکل و الیه
اللہ و صلے الله تعالی علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و علینا معهم اجمعین و اخود و انا ان الحمد

خاکسار نور احمد عفی عنہ از امر سترچوک فرید۔ مسجد حاجی شیخ بڈا صاحب مرحوم